سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب میزان الطب

مولف متن محمدشاه ارزانی محشی

شارح

مترجم

تاریخ تحریر ۲۵ جمادی الاول ۱۲۵۸ نوع خط نستعلیق تحریری تعداد سطر ۱۱

نام کاتب

موضوع طب

زبان فارسی عدد اوراق ۱۱۳

طول ۲۵/۵ عرض ۱۴ شماره عمومی ۴۳۱۲۶

وقفی / خریداری آستان قدس رضوی (سلطانی) تاریخ وقف شهریور ۱۳۸۹

ملاحظات

بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والصلواة والسلام علی سید المرسلین وآله
اما بعد بنده عبد الحق محمد ارزانی المسیحی محمد اکبر میگوید که چون اطفال خرد و دیگر
غیره در رسد خواندن علم طب بودند مختصری بنویسم بعلم آن اسباب بعو
بعبارت موجز که مشتمل فواید بسیار است تالیف نمودیم و بمیزان طب موسوم
ساختیم و طب مطلق بر سائر معلمان مبارک و مفید گرداند بمنه و کرمه
و این مختصر است بر سه مقاله مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه
یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست بدانکه حرارت بسیار
گرمی او شوند و نشانی گرمی غلبه انست که نبض قوی و زردی یا سرخی
عضو و از سردی راحت یابد اما آن سبب گرمی زیادتی خون بود
برای سر و خمیازه و فاره و بینی و کندی حواس و شیرینی دهان و سرخی رنگ

و سرخی زبان و برآمدن میلها و بثرها و برآمدن خون از دهن و دندان و از بینی

و کاهلی و درد اعضا و دلیل آنست اگر بسبب گرمی زیادتی صفرا بود

زردی رنگ و بدن و زبان و زردی چشم و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان

و بینی و تشنگی مفرط و [illegible] اشتها و طعام و غثیان و قشعریره دلیل آنست

و برودت در بار [illegible] سردی را کوشند و نشان غلبه سردی نابودن تشنگی و سوزش است

و سپیدی و پاسکی بدن پس اگر بسبب سردی زیادتی بلغم باشد سپیدی بدن

و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم و آروغ ترش و بسیاری

خواب و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آب بینی رقیق [illegible]

دلیل آنست اگر بسبب سردی غلبه سودا بود لاغری و سیاهی بدن و غلیظی

خون و زیادتی فکر و خیال و سرعت و اشتهای کاذب دلیل آنست و نسیان

غلبه رطوبت یعنی نرمی سستی عضو [illegible] آنچه ضد یبوست بود خواه از ماده

بعد اگر رطوبت یا برودت بود نشان آن نیز مذکور شد خواه برودت

فقط یعنی ساده بود خواه از ماده بلغم و نشان غلبه یبوست یعنی خشکی و درشتی

و لاغری است و بیرونقی و تشنگی پس اگر ماده صفرا بود علامت صفرا [illegible]

اگر با ماده سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که اخلاط چهار است

خون و بلغم و سودا و صفرا قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض

از زیادتی و کمی آنها میشود خون گرم تر است و صفرا گرم خشک است بلغم سرد تر است

و سودا سرد و خشک است اما باد خاصیت سرد که از اخلاط متولد میشود

و بیشتر از بلغم و سودا میشود اما در قوام بدن دخل ندارد در تحلیل ارواح

اگرچه این نیز به سبیل بخار از اخلاط میشود اما بقای حیات بدن

مفیده موقوف بر آنست و حیات بدن است مفیده ادویه مفرده و مرکبه حسب حاجت و اغذیه

فصل مناسب حال و درین مقاله هفت فصل است فصل اول در معدلات یعنی ادویه

اخلاط را که از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد و معتدل

خلط

هر خلط جدا گفته شود ان الله تعالی باید دانست که تغیر خون بر چهار گونه است

یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او رقیق بود سیوم آنکه قوام

او غلیظ شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغیر باید کرد

و هر یک از ان گفته آید ادویه که جوشش خون را بنشاند این است

سکنجبین شربت عناب و شربت صندل و شربت کدو کاسنی تخم کاهو

کشنیز کاسنی آب لیمون و مانند آن هر چه سرد باشد ادویه که خون

صلاح دهند سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره و ماء الجبن

و هر چه مخرج سودا است و غلظت خون را دور میکند و غلظت بیشتر از

آمیختن سودا بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ میشود و آنجا که غلظت

خون از بلغم بود مسهل دهند و بجهت قطع غلظت ترشیها دهند

پس از پختن ماده بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون

آمیزد

آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زند

بدانکه

ادویه خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون

اگر بسبب رطوبت بلغم بود رنگ خون سپیدی زند تدبیر وی

مسهل

بر آوردن بلغم است مسهل هلیله کابلی در ین باب اثری تمام دارد

و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند

آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت

نمودن نافع است و اگر بسبب رقت آمیزش صفرا بود

کف های زرد بالای خون پدید آید تدبیر وی برآوردن صفرا است

بمسهلات مثل هلیله زرد در ین باب اثری تمام دارد و شربت عناب

و آب عدس و هر انچه سرد است در جوشش خون گفته شد نفع دارد

بدانکه

و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته مفید بدانکه عفونت گنده

شدن را گویند و هر خلط که گنده شود تب او را لازم است و هیچ خلط گنده

نشود تا که حرارت زیاده در ان بیامیزد یعنی سبب عفونت

حرارت است پس درین حالت اصلاح می باید کرد و انچه سرد و خشک
است چنانچه در جوشش خون گفته شد و مراد از جوشش خون که درینجا
ایم گرم شدن خون است بی انکه عفونت گیرد حاصل انکه گنده
گنده شدن را حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم
تغیر صفرا پنج گونه است یکی انکه رطوبت رقیق با وی امیزد دوم انکه
رطوبت غلیظ با وی آمیزد سیوم انکه سودا ناطبعی قدری با صفرا آمیزد
مره صفرا گویند اول صفرای محیه دوم صفرای محترقه سیوم آنکه مره صفرا و صفرا
محترقه باهم مرکب شده باشند و این را کوراثی گویند پنجم مره صفرا و صفرا
محترقه که کثیر الحرارت بوده باشد باهم مرشوند و این را صفرا زنگاری
گویند و فرق در کوراثی و زنگاری همین قدر است که حرارت در ان کمتر است
و درین بیشتر و الا فی الحقیقت هر دو واحد اند و معدلات صفرا
و معدلات صفرا که گفته میشود چه حاجت توان داد انجا که حرارت بیشتر است
دوائی که بسیار سرد است باید داد روزی دو بار سه بار تبرید باید نمود باید مقدار
باید افزود ادویه مفرده معدله صفرا اصفرزه بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین

کشنیز

کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب حاجت باید داد بطریق که برای هر یک
مخصوص است مثل اگر اصفرزه دهند لعاب ازان بگیرند یا جمع تخم بنوشند انرا
هرگز نباید کوفت که زهر است خوردن اصفرزه در بعضی مزاج و از بهدانه لعاب
گیرد و انجا که سرفه باشند بهدانه که از بهیه نرسنی گرفته باشند باید استعمال کرد
و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم انها بکار برند و الا از سبز انها آب
افشرده بگیرند و کاسنی سبز را با آب باید شست که اثر وی بیرد و آب آن را
دو سه جوش دهند تا ان پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب را بدهند
تنها یا با نبات یا ترشی ابجنه اثری تمام می نماید و در تصفیه خون بی عدیل است
و از خرفه و تخم خیارین و تخم کاهو سبز باید گرفت و انچه در دور کردن سیاهی
خرفه مبالغه میکنند بجز زرافت طبع فائده ندارد و کشنیز خشک در آب تر باید کرد
و با نبات شیرین کرده باید داد و آب وی سریع الدسر است و صندل با آب
سائیده میدهند و حرارت خون فرو مینشانند و سفید از همه بهتر است
و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است
جگر و جوان گرم مزاج را شاید ان فواکه سرد چون تربوز و امثال آن و تنها
همه معدله صفرا اند و بدانند که زنان و طفلان و خواجه سرایان را
سودی بسیار نه باید داد ادویه مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا مخصوص اند وقت تباشیر ملینی

و قرص تباشیر قابض قرص کافور شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه
شربت نیلوفر و امثال آن نوشیدن و طلا کردن ادویه سرد نیز معالجات
صفرا را و مسکن است حرارت را تغیر بلغم نیز بر پنجگونه است یکی آنکه قدری تغیر
خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند این بلغم را حلو گویند یعنی بلغم شیرین
دوم آنکه صفرای محترقه با بلغم آمیزد و آنرا بلغم مالح نویسند یعنی بلغم شور گویند و طبع
وی نزدیک بصفرا است سیوم آنکه حرارت در طبع بلغم ضعیف اثر کرده باشد این را بلغم
حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم
عفص یعنی زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه
یعنی تیطلم گویند و سردترین اقسام بلغم را از غیر طبیعی و معالجات بلغم این
است حسب حاجت بدهند ادویه مفرده بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی ادویه مفرده بلغم
قاقله برنجاسف سنبل الطیب مویز منقی و طین بر واحد پر ران طیب است استعمال
و مطبوخ در بلغم بهتر است هرگاه بلغم متعفن شده باشد دوای گرم بسیار نه باید داد
خصوص انجا را بلغم شور رسیده و تخم کشوث در برآوردن بلغم عفص که در رگها باشد
مخصوص است و هرگاه بلغم عفن شود حسب حاجت آنچه در صفرا گفته شده قدری گرفته

وباین

وباین چیزها که مرکب باشد رخصت ادویه مرکبه معدله بلغم فلاسفه معجون زنجبیل معجون صبر
جوارشن جالینوس و مانند آن اند بهم وقتیست که بلغم بی عفونت یعنی بی تب باشد
اما اگر تب باشد قرص گل قرص غافث و سکنجبین بزوری معتدل و جلاب گلقند
و شربت بزوری موافق است اما تغیر سودا بر پنجگونه است یکی آنکه سودای طبیعی زیاده
بر مقدار طبیعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا حاصل شود سیوم آنکه
از احتراق خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق سودا حاصل
شود زیرا آنکه هر خلطی که سوخته میشود سودای غیر طبیعی همان است و یعنی سوختن
اخلاطها آنست که غذای لطیف و رقیق از خلطها به تحلیل رود و باقی
کثیف گردد که در جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر شود و قید تحلیل ما حیه
آن نمودیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف شود باعتماد انجماد اجزای وی برادر عرف
تمام سودا نگویند چنانچه در بلغم جصی بدانند اگرچه در جصی وجه تشبیه فی نحر
بعضی که باعتبار انکشت رحم الکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جایز دانسته اند
ادویه مفرده معدله سودا بسفایج و گاوزبان و تخم خربوزه و بیخ کبر
تخم کدو و کشوچه انجیر مویز و مانند آن هرچه گرم و تر لطیف اگر سودا اخلاط گرم
پیدا شده باشد سرد و تر باید داد چنانچه خرفه و بیهدانه و خیارین و مانند آن
والا گرم و تر یا تری که معتدل در حرارت و برودت باشد ادویه مرکبه معدله

سودا سکنجبین افتیمونی دادد و معجون نقراطیه و سفوف بوعلی مفرح دلکشا
و شربت گاوزبان و بالنگو و امثال آن و مقرر گفته شد که در نیاب
رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفنی شود این مطبوخ
نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کوشث هر یک سه درم بیخ کبر زرشک هر یک
دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند و یا سکنجبین بدهند و بعضی از زنان باشد
که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سودا دوا المسک
و زنها دهند در ماحیت تنها ندپیرا زاله عفونت گفته اند تمام آلت
فایده در بیان چیزها که در تعدیل اصلاح اخلاط نماید از همه بدن یا از عضو
واحد بی وارد شدن در معده و آن اقسام است سعوط لخلخه سعوط نفوخ
وجور و سنون و قطور و نطول و سکوب انکباب کماد تدهین نوع
کحل برود و ذرور بخور طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه آب زن
با نوشه و در بینی مشترک گفته اند سعوط آنچه کوفته خشک و یا تر لخلخه
آنکه چیزی رقیق خشبو در شیشه نهند و بویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ
آنچه در بینی دمند وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنچه ادویه سائیده بر دندان
مالند قطور آنچه در گوش و دیگر شگاف چکانند نطول آنچه از مایعات
بر ظاهر بدن ریزند از فاصله بی توقف و گاهی بر آب زن و انکباب

نیز اطلاق

بر بدن — بی توقف

نیز اطلاق کنند سکوب آنچه چیزی سائیده از فاصله بر جای ریزند یا
یعنی اندک ریزند و باز ایستند و باز ریزند انکباب بخار آب به بدن
رسانیدن و چهره را سر نگون ساخته چنانچه متعارف است از برای آوردن
عرق میکنند بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی که بر عضو
نهند و چون سرد شود باز گرم کرده بگذارند خواه انجیر خشک بود
خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیزی بر اندام بمالند تدهین آنکه
روغن بمالند حقنه آنکه چیزی سائل در حقنه انداخته در آورده
آب را رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه
دبر و طریقش معروف است شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل یا قبل
بر دارند یا با آب سائیده در چشم کشند فتیله آنچه دراز ساخته — متقدل
در دبر یا در یا قبل بردارند یا با آب سائیده در چشم کشند یا
یا در گوش یا در بینی یا در جراحت در آرند حمول آنکه لته را
با دوا آلوده در قبل یا در دبر بردارند فرزجه حمولی که مخصوص
بفرج زن باشد کحل آنچه بمیل در چشم کشند برود ادویه سرد
که آنرا ترتیب کرده بچشم استعمال نمایند ذرور ادویه

خشک شده در چشم یا بر جراحت پاشند بخور آنکه ادویه بسوزند
تا آن بوئی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضو دهند بطریق مخصوص
ضماد آنکه چیزی نرم که تندار باشد بر بدن گذارند طلا آنکه چیزی
ترکه تنک باشد بر بدن گذارند آب زن آنکه ادویه در وی پخته
باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن نشانند پاشویه
آنکه در آب گرم یا در آبی که سبوس و گل خطمی و گل بنفشه و یا بابونه
و برگ بید و مانند آن تنها یا مرکب جوشانیده باشند پاشنهای بیمار
بگذارند بنوعی که تا آن زانو در آب بود و در تپیهای گرم که برای ازاله
صداع و [illegible] دماغ بکار برند که سر بیمار بطرف پشت مایل دارند تکیه
و جای بی درست در پیش گذارند تا آن بخار آن بدماغ نرسد که بعضی
جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شده
شموم که بیمارهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده سرکه آب
کشنیز گلاب باهم آمیخته ببویند و اگر طلخلخه سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی
باشد سرکه نه باید آمیخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن
خیار پاره کرده و میوهای دیگر و گلهای سرد اثری تمام دارد و آنجا که بوئی
کشنیز تر خوش نه باشد بجای وی آب تربوزه یا آب کدو بجنبه کنند شمومی که بیماری

سودرا

سودرا نفع دارد مشک عنبر و دارچینی جندبیدستر قرنفل زعفران شونیز
حسب حاجت هرچه خواهد بکار برند سعوط باید که امراض گرم خشک دماغ را
نفع دارد آب کاهو و روغن نیلوفر هر یک یکجزو شیر دختران دو جزو اگر بجای
روغن نیلوفر روغن کدو یا بادام کنند هم شاید و آنجا که بی خوابی باشد روغن
خشخاش بهتر از همه روغنها است سعوطی که امراض سرد و تر دماغ را سود دارد
صبر مر کندر جند بیدستر زعفران با آب ریحان یا با آب مرزنجوش
یا با آب فقط بکار برند نفوخ که مسکوت را بهوش آرد و سده دماغ بکشاید
کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک اندک در بینی دمند وجور که مصروع را
بهوش آرد حلتیت جندبیدستر در سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند وجور
سه ام الصبیان را نافع است صعتر جندبیدستر زیره کرمانی مساوی در شیر حل
کرده در گلوی اطفال ریزند سنون که ضعف دندان را نفع دارد
سورنجان قرنفل سعد کزمازج پوست بلیله زرد صندل سپید گل سرخ
قطور مساوی بگیرند و بکار برند و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور
درد گوش را از گرمی باشد نفع دهد روغن گل شش درم و روغن بادام دو درم
سرکه انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانیده تا آن سرکه برود و روغن بماند
قدری بر جراحت قطنیه و سوزش بول را مفید است سفیداب کنند اندکی
آمیزند در گوش چکانند و بجا که درد مفرط بود قدری افیون

صمغ عربی نشاسته درم اللخویین جمله کوفته و بیخته با شیر دختران در احلیل

چکانند نطول که خواب آرد درد سر سام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هریک پنج درم — زطول

پوست خشخاش نیلوفر گل سرخ پوست کدو تر بابونه هریک ده درم آن جو بنیخته

درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند نطول که امراض سر را نفع دهد بابونه شاشند — نطول

اکلیل الملک تمام مرزنجوش برنج آس سعتر ورق الغار جمله برابر جو

بر سر ریزند و انکباب سازند فائده در امراض گرم دماغی بهماد و املش — فائده

نطول نه باید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح از عضو به تحلیل رود با آب — نطول

اکلیل الملک برگ کرفس را زیانه تخم کرفس زیره کرمانی مرزنگوش نبت

صعتر در آن بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر از این ادویه انکباب

سازند صداع ریح را نفع دهد کماد خشک که باد را از عضو به تحلیل برد و جادر — کماد

و نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده بر خشت

گرم کرده همین عمل دارد کماد که عضو را نرم گرداند و صلابت را در مثانه

گوسفند یا گاو اندازند گرما گرم بر عضو نهند اگر اسفنج بدان آب تر کرده — کماد و درد را تسکین دهد بنفشه بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی

بعمل آرند بهتر عمل کنند و تدهین و تمریخ و کحل دبرود و حمول در حسب حاجت

از آنچه در عمل خود ذکر باشد در هر مرض بکار توان بست بخور که مقوی دل و دماغ — بخور

خفقان و غشی را و ضعف حواس را نافع است عود قسط شیر برنج صندل

سپید هریک یکدرم مشک کافور هریک نیم درم کوفته بیخته بگلاب سرشند

و غلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد چون بیشتر میکرده باشند — بخور

غیر غیر خالص و تبها از بلغمی را بر کنند اما بعد بخیش ماکه پوست بیخ

بادیان و تخم آن بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا آن عرق آرد

طلا و حقنه و ضماد و فتیله و شافه و حمول و فرزجه نیز موافق اند هم

تفاوت بعمل آرند مزاج مریض و طبع دوا دانسته و هریک در محل لائق گفته

اند ان شاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تب دق را سود دهد کدو خیار خرفه

کاهو تر بوزه نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جمله هرچه از اینها بهم رسد در آب

بجوشانند و در ظرفی که چون بیمار در آن بنشیند آب او تا ان گلو برسد

بنشیند و ساعتی بمانند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین

نمایند و دیگر از اینهاست که برای هر مرض مخصوص آبزنی گفته شود ان شاء الله تعالی — ابزنهای

جاذبه خوانند که در جذب مواد اثر تمام دارد و طریق گفته شود دستها را

نیز مسود دارد فائده بستن رگها و مالیدن کفها در جذب مواد نیز قائم مقام

بانوئه است بلکه در بعضی وقت از آن نافعه تر اما باید که بستن

از زیر ران کنند و کشادن از جانب قدم و هنگام کشادن پای در آب

گرم نهند تا آن بخار منتشر حبیث باز صعود نکند فصل فصد بدانکه فصد استفراغ

کلی است یعنی هر قسم خلط در وی بر می آید زیرا که خون مرکب از دیگر

[illegible]

اخلاط است یعنی در رگها همچنانکه خون می باشد صفرا و بلغم و سودا
نیز می باشد با خون مختلط شده پس هرگاه که رگ زنند هر چه در
رگهاست ما الفور استفراغ میشود غایت آنکه خون بسیار است
و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر اخلاط و پوشیده نماند که فصد را
بهترین استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود لذت دوم
آنکه فصد استفراغ اختیاری است هرگاه رگ زنند معلوم کنند که فساد
ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگر
ماده غیر مقصود برآید حبس نمیتوان نمود بیشی از عمل اگر دوا کند ضرر
سوم آنکه فصد محتاج نضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج
در آن شرط است باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع
است و بعد تا تمام عمر تجویز بشرط انقطاع نافع بر خلاف حجامت
بعد شصت سال منع کرده اند فائده گاه باشد غلبه خون محسوس شود
و فصد کنند اما خون کمتر برآید و بدان سبب ماده در حرکت آید
و تب آرد درین وقت زود فصد کنند و هرگاه مسهل دهند عمل
نکند ضرری بدماغ و بدل رسد و کرب و غشی افتد فی الفور
فصد باید نمود اما آنانکه زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده
آنجا
باشند

باشند فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جرار از آنکه قسمی از کژدم
است که هنگام رفتن دم خود کشان میرود از خواص او است چون
کسی را بگزد از هر بن موی خون روان شود و فصد کردن در طاعون اگر
منع کرده اند اما نیز بتجربه رسیده اگر ماده دم کثیر باشد و سمیت
اعضای رئیسه سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت
سمیت با عضای رئیس از اختلاف دماغ و ضعف و غشی و امثال آن
هویدا است و بیان اوقات فصد و آنکه کرا کنند و کرا نه از مطولات
و قول
جویند بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود شناسند و انکو
آنچه لابد است مذکور میشود کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از
فصد شربت لیمون یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته
دهند و فصد خون از رگ خوش برآید دست بر جراحت گذارند تا خون
بایستد و فصد را راحت داده قدری حرکت فرموده بار دیگر بگیرند همچنین
دو سه بار دمع کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و هرگاه که بعد فصد غشی
تدبیر ۲ افتد بهترین افاقت فی کنانیده آب سرد در حلق انداخته دیگر تدبیر
مشهور است و دوا المسک در آب حل کرده در حلق چکانند نافع است و آن روز

که فصد کند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است که حریره و شنبول
بعد فصد بهر کس می دهند و همچنان آنچه از طبا حاصل رواج یافته که البته
سرد ... نیست اگر مزاج گرم باشد سردی باید داد یا صفرا را
که بعد حجامت غلیان کرده باشد فرونشانند و اگر سرد مزاج باشد گرمی باید داد
تا آن قوت مدد دهند و بی حاجت هیچ نه باید داد و زنبور اکه رگهای که
بنشتر می زنند مرقوم می گردد قیفال ... الزراع اسلیم ... چهار رگ قیفال
صافن عرق النسا باسلیق سر ... رو را گویند و وی برابر ابهام یعنی نرانگشت است
و علتهای سر و رو را نافع اکحل هفت اندام را گویند و شهر بدن خوانند برابر
سبابه است علتهای همه بدن را مفید باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر
از گردن مفید تنور بدن گویند سوده مند و امراض جگر را مفید بدانند که
زیرا این شریان است و چهند ... محبوس میشود باحتیاط باید گشود تا آن
تبیین تریاق ... حبل الذراع در بعضی دستها بارگ باسلیق است و در
دور بعضی بارگ اکحل آمیخته و گفته اند منفعت وی چون منفعت قیفال است
اما قیاس و تجربه نفع آنرا با نفع باسلیق قرین یافته ابطی برابر خنصر
است و آنرا اسلم نیز گویند بروزن افعل و در علتهای احشاء و امراض
سفل را نافع اسلیم تصغیر اسلم است و نیز ابطی متصل گویند شعبه آن است

واینرا

واینرا با بین خنصر و بنصر می زنند و بعد کشادن دست در آب گرم میگذارند از
دست راست امراض جگر و از چپ امراض طحال و دل را نافع است و رگ شش را
از هر طرف که باشد و جمعی از بین رگ فصد از جگر و دل بیشتر می برآید منع
کرده اند جمعی زیرا که نه باید گرفت صافن بر ساق النک واقع است برابر
نرانگشت حیض بگشاید و جراحت و خارشتی را و خصیه و قضیب را
سود دهد و ماده را از سر فرود آرد مابض زیر زانو است و نافع تر از
صافن در درد احشا و پشت را مفید باشد و درد مقعد و بواسیر رحم را نافع
بود ... ده کیبت کرده دار که نشنن با معلوم میشود اگر بر ساق
باز نشد بهتر والا با بین خنصر و بنصر نیست باید گشادند زیرا عرق النساء
مرکوض است و نقصدار دو قریب بمنافعه صافن است عبارت است از چهار رگ
که دو زیر لب و دو بالا لب واقع اند در باطن لبها میگشایند از پیش تر
گرد سر امراض دهن و لثه را نافعه است و دیگر رگها که زیر زبان و زیر بینی
و بسی کم ... و درد گوشت چشم را نافع اند چون کمتر میگشایند مفصل
مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد نشانی آن است
که خون سرخ خالص برآید و بدفق خارج شود و ضعف دل آنانی آنانرو ... کنند

چنین چیزی شود سر رگ بگیرند ولازق برآن گذارند ورفاده نهاده محکم بندند
ودرست بر بالشی بزرگ بگذارند اصلا حرکت ندهند تا آن ده روز بسته دارند
پس از ده روز بردن نیز باید کشود و باز باید بست و همچنین تا باید کرد تا آن
یقین شود که جراحت محکم بسته شد و درین میان محافظت باید کرد تا
باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین عنزروت شب یمانی
قلقطار قیر کندر اقاقیا جلنار هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه
را بکوبند و بیزند و سپیده بیضه مرغ بسرشند با پشم خرگوش و یا خانه
عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان
پوست بهم نزدیک کرده و بالای پوست برین گذارند کرد و کردبس میبندند نقفا
وقت دوم رابطه دارند تا آن خون از آن جانب مائل باشد فصل در زالو
حجامت در رسالۀ علیق بدانند که حجامت وعلق کردکان برای
فصد آدمی ضرورت نشود و بالا گفته شد که بعد از شصت سالگی حجامت
منع کرده اند و بعضی از هفتاد ساله نیز جایز نیست و بهتر آنست
که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهترین ایام امیان
ساعت سیوم از روز یکیاسی روز برآمده و یک ساعت را سایه باید
که وقع حجام نمایند و هر گاه در عضوی ماده جمع آمده دلیر باشد تا انگه فصد

نکرده

نکرده باشند تنقیه عضو نه باید کرد و حجامت پس سر را پاک کنند و نقره
کردن خلیفه اکحل باشد اما نسیان آرد و بهتر آن است که فروتر از نقره
کنند و میان ساق خلیفه باسلیق است لیکن معده را فرو دارد و خفقانی
آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صافن بود و حجامت بلیله
بهر جنوب بجای بکار برند و اماده ماکه تیز نمایند اما علق آنجا که بکار آید
حجامت نه توان کرد و شرط تحمل زدن نه باشد در منفعت
بدانکه نضج بختی را گویند و نضج اخلاط آنست که اخلاط باید که بقوام
معتدل آید تا تنقیه و تنقیه در مدد باشد برآید پس اخلاط که غلیظ است
چون بلغم غلیظ و سودا نضج ایشان آنست که قوام او از آن غلظت فرو برآید
و غلیظ اخلاط که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی نضج و آن است
که میل بغلظت نمایند نسبت برستیه که دارد و صفرا رقیق تر از جمله اخلاط
است فی حد ذاته و غلیظ که در آن محبوس است بعد خروج آن بسبب کثافت لاحقه
چنانچه در خون نیز ثابت و بسبب این رسیدن سردی هوا از بخار است
و از انرا زیرانکه گرمی معتدل بخشی رقیق است و برودت موجب کثافت است
اگر چه اندکی بکشد باید دانست که محتاج خون نضج نیست بهذا در تب خونی
روز اول فصد باید کرد اما ان فصد خون سبب آمیزش اخلاط دیگر بهم
باشد احتیاط آنست که برای تعلیه خلط نضج داده بعده فصد کنند

تا ان اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآید بی تصدیع و فزع
بر نیاید خصوص انکه سوداء کریه با خون تقدم نضج ضروریست
بعده فصد کردن [illegible] عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم
گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی سه درم نیمکوفته
بیخ کاسنی نیمکوفته دو درم گل سرخ از پوست سبز که زیر حب میباشد
دا تخم پاک کرده دو درم جمله رایکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع
آنست که ادویه را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانروز
پس مالیده و صاف کرده بنوشند فقط یا همراه سکنجبین یا ترنجبین واشال
آن [illegible] قدری بود تر بجا آیند و بنوشند و انجا که ارواح تنبول
باشد مضغ وی بهترین اسبابست و خوردن خربوزها بدستور و هرگاه
هیچ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را بقی تر خواهد بایست باید که
نخستین فصد قی فرمایند بعده دوا نوشند اغلب آن است
که بدین حیله نخواهد رفت و چون مسهل خورده شود خواب نه باید
کرد و بجای محفوظ باید نشست و استنجا بطبیخ ریشه خطمی باید
کرد تا ان سبز زراضر زیاده نه باشد و آب استنجا نه سرد
باشد نه گرم و چون مسهل عمل نکند منع آن بالذات آن مسهل دیگر

خورند

خورند همانروز بلکه لشافه مدد کنند اما اگر چیزی خرابی خاصه — زرلی
آب آلو یا تمر هندی همراه قند و یا ترنجبین بدهند باک بنفشه
تا ان مدد کنند و مغز فلوس نیز مجوز است و مصطکی کوفته و بیخته یک
نیم درم همراه نبات امیخته اگر بدهند و آب گرم مدد تمام کند
و هرگاه مسهل بوی داده باشند و عمل نکند و هول بیهوشی را
زود قی کنند و اگر کفایت نکند و مانع نه بود فصد باسلیق
یا اکحل نمایند که زود نفع میدهد و هرگاه عمل کرده باشند و
حرارتی در معده آید ابتدا بوقت یعنی لعاب بهیدانه و اسبغول — لعابین
دهند و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب
و بعد از بیخ حوقتی یا سلخی زود غذائی ملائم نوشش کنند و بدانند که مسهل ناقص — سانوت
خرز تمام دارد و همچون فصد ناقص پس اگر قوت کفایت نکند پیاپی هم
مسهل دهند تا ان ماده مقصود بتمام برآید و اگر ضعف باشد به تفاریق باید
داد و بیک روز که خوز در میان دستک افراط کنند و قبض مطلوب شود دو
حرارت تب باشد ماست و برنج نیکو چیز است و اگر تب نباشد تخم ریحان بریان
کرده و شیره فرفه بریان و بارتنگ بریان دهند و آنچه در باب اسهال
مذکور است بعمل آرند [illegible] این ادویه اند هلیله زرد و تمر هندی بنفشه — ترنجبین

افسنتین سقمونیا اصاص شاهتره صبر کلسرغ شیرخشت بعضی منع بعل اند
دبعضی ضعیف هرکدام ازین ها که خواهند تنها یا مرکب نموده حسب حاجت
وقدر طاقت بدهند سقمونیا را که هندوی نسازند بعمل نیارند ادویه
که باخراج صفرا مخصوص است پوست هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد
سنبل الطیب دانه شاهتره وسنا مکی هر یک سه درم عناب سی دانه
تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین پانزده
حسب حاجت هر واحد از ده درم یا پانزده درم وکلم زیاده بر ان طبیعت
دانیکه طبع باین ادویه نیک نه باشد مغز فلوس باید امیخته خواه مطبوخ
خواه نقوع سازند و نخاته اندر باید که روغن بنفشه یا بادام یا روغن بادام
بقدر یکدرم یا زیاده درین مطبوخ بیامیزند خصوص وقتی مغز فلوس
ممزوج باشد **فائده** هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط اخلاط دیگر را از اخلاط
بیرون نیارد و آنچه مخصوص کرده اند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنابر
آن است که در بیشتر آن خلط را برمی آرد **فائده** در تپ نوبتی قبل از
دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آرد پس اگر ضرورتی
بدادن وی افتد اصلاح کرده باید داد بهترین صلاح آن است که بروغن
بادام چرب نمایند و همراه لعاب بهی یا نقوع اشیای مزلق و مقوی جگر باشد
بدهند که ضرر نخواهد کرد ان شاء الله تعالی **حب مسهل بلغم صفت آن** تخم

حنظل

حنظل قنطوریون ماهی زهرج غاریقون حب النیل تربد حرمل خیلائه
بسفایج شونیز شکاعی **حب بلغم صفت آن** که اخراج بلغم نماید ایارج
فیقرا تربد سپید حب نیل هر یک درم غاریقون افیمون هر یک نیم درم
شحم حنظل نمک هندی یک دانگی و نیم بکوبند و با آب جای بسرشند و حب یک
مثقال است درد کلانزاد مانند که غاریقون را نباید کوفت زیرا که در وی
درشتی ناخن مانند می باشد و او زهر است اگر کوفته شود ضرر می رساند هذا
آنرا بغربال موئی می مالند تا اجزای صغر غاریقون هر چه معتدل است منضج است
دیگر منضج جدا نیز بر فوائد جدید است که ذکر آن گفته اند و مطبوخ آن است که ادویه
در اندر آنچه جوشانند که بعد سوختن سه آب چهارم قدر آنکه توان خورد نماید دانی
که خوانند قوت دوا تمام تر برآید لکن نقوع نمایند پس جوشانند لیکن بدانند
که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا می کند و آنجا که حبیت ضرر قوت در مزاج بیشتر بود
زنهار مطبوخ نه باید داد بر نقوع و خیسانیده و لم تابستند باید که دوا ازین ادویه
منضجه هر چه بهم رسد توان داد و از آنکه صفرا از اف کم است در نضج وی موافق
ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه ازآوردن ادویه نوشته شده نظر بر شخص
معتدل العمر و معتدل قیافه لیکن اگر مریض طفل باشند درآوردن تقلیل نمایند
و معتدل قیافه و اگر مرد عظیم الجثه باشند حسب آن تکثیر نمایند داین تصرفات

عمل طبیعت است ابتداء صفرا در سه روز پخته میشود و اگر منضج داده شود
بشرط آنکه صفرا خالص بود و اگر صفرا غیر خالص بود پنج روز یا زیاده
بران حسب ماده پخته میشود منضج صفرا مویز دانه برآورده یازده دانه
آلوبالو نیمکوفته دو درم و اگر بادیان رومی یابد بادیان کند خوب تر باشد
اصل السوس که بیخ مهک کوفته از پوست که بالائی او خراشیده دور کرده
سه درم شکاعی نیمکوفته دو درم برشیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد
گلقند سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد و گلقند عسلی هفت درم
بآن تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم نمایند بقدر دو توله اعانت تمام
کند در تنضیج اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نه باید داد و هرگاه بلغم شور باشد
و نحو آن بلغم از آمیختن صفرا میشود بعد البعض آنرا صفرا گویند که در
منضج در نیز رعایت نمایند و منضجات صفرا و منضجات بلغم مخلوط نمایند
و این فائده در جمیع مرکبات یاد دارند مخرآب در تنضیج بلغم و سودا اثر
تمام دارد اما آنجا که تپ بود نه توان داد مگر آنکه تپ کهنه شود و مرجع
معلل است منضج آن است فائده بلغم در سه چند ایام نضج صفرا تنضیج می یابد
یعنی در نه روز پخته میشود اگر دادن دوا بشرط که از جمله اقسام غیر غلیظ
و غیر رقیقه باشد و الا ممکن در پنج روز پخته میشود و زیاده از نه روز

نضج

نضج یابد حسب ماده و کم زیاده کردن بهر آن طبیعت است منضج سودا السبب تسلیح بدید دانه
عناب و گاوزبان ده درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس
ده درم برشیاوشان ده درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ
ساخته بدهند به نوعی که گفته شد بقند سپید یا ترنجبین یا گلقند شیرین
ساخته بدهند و این دوا منضج سودا خالص است اما اگر از سوختگی
خلط دیگر شده باشد ازین ادویه بگیرند یا ادویه برای نضج هر خلط
مخصوص آن آمیخته بدهند که هر خلطی که میسوزد یعنی اجزاء رقیق وی بسبب حرارت خشک میشود
و باقی غلیظ شده از نوع خود بر می آید آنرا سودائی غیر طبیعی میگویند و مراد
از سودای دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین است و سودا که بسوزد
آن نیز سودائی غیر طبیعی میشود پس سودا از هر خلطی که شده باشد در تنضیج وی
مراعات آن خلط واجب است فائده ماده سودای خالص در پانزده روز
نضج می یابد و باید که تقدم و تأخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل
آن است که هر خلطی که درین مدت شده باشد هر واحد سالسه آن میشود
که مهل باید داد یعنی فائده انفعال و فعل آن میکرد زیرا که ماده مذکور
نضج یافته و فائده تخلیص و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از

ورمه ظاهر میکرد دپس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود
واو ماموریت ظهور نضج ماده آن است که گفته شد لهذا در امراض
که از مواد غلیظ میشود نضج بدفعات اراده میشود و بعد مسهل تا آن
که نضج گفته شد میشود واما باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست
که بی دوای منضج پخته نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل
وانضاج ددفعه بخشنده است و او همه در کار خود است لهذا می بینیم که اکثر
امراض بی علاج بهتر زائل میشود پس علاج بهیئتش از معاون طبع
نیست وتبارک الله احسن الخالقین فائده بدانکه مسهل آن است
که معده را از عروق واعضاء دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در قرار
معده و امعاء نواحی آن بود بیرون آرد و مسهل دادن شرط است
که اول منضج دهند بخلاف ملین که در او منضج در کار نیست لهذا
بیشتر ادویه منضجه ملین دارد کما لا یخفی اگر در ملین دادن هم رعایت
منضج خود راتیدن نمایند بهتر است ملین بسیار که در اکثر امراض باطنه
وظاهره مفید است و با بیشتر مزاج ها موافقت دارد حتی که زنان حامله را
نیز میدهند وطفلان وپیران را بدستور شاید در رحم اختناق را نافعست
نافع است وبا همه مواد موافق است صفت آن مغز فلوس خیار شنبر بقدر
حاجت بگیرند ودر گلاب یا آب گرم بمالند وصاف نموده بدهند آنچه که حرارت

بعد

بعد یا کاسنی یا شیره تخمیات دیگر باید داد واگر ورم در احشا باشد با آب
عنب الثعلب باید داد وانجا که حرارت کمتر باشد نضج بود شیره بادیان و گلقند
و بهتر چیز که در وی بوئی خیار شنبر با بادیان است و گلاب هر گاه خواهند که ملین
مذکور مقوی شیرخشت است یا تربجبین زنجبیل ممزوج سازند واگر عناب و سپستان
وگلاب ومغز امثال آنها حسب حاجت بجوشانند یا طبیخ او مغز فلوس حل کرده
دهند اولی است گفته شد که چون حرارت قوی تر باشد هیچ دوا مطبوخ نه باید داد
و با وجود آن کسی را که روده ضعیف باشد ومهیا بر پیچش بود مغز فلوس را
بی روغن بادام زنهار ندهند وکذالک حامله یا روغن بادام نه باید داد
تا آن ایمن باشد از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت
روغن نیست بنابر آنکه خوراکی که مطبخ روده ها ملائمت دارد مغز فلوس تشنج
در جرم او نمیتواند کرد تا آن محتاج بروغن باشند ومقدار مغز فلوس
در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس علامه کبیر است هر فلوس
هر فلوس چهار درم و هر درم سه تیم ماسه و زیاده ازین نه باید داد
که احتمال ضرر دارد خصوص در معتدل مزاجان فائده چون مقدمه
اسهال مذکور میشود چند چیز که در این باب نفعدار مرحوم میکرد بدانکه
مسهل برای ضرورت قوی دهند چنانکه در قولنج وچیز آن انجا منضج حاجت
نیست ونیز دیرا باید نه و هر مسهلی که مطبوخ یا نقوع باشد بالا و

آب گرم نه باید که عمل باطل میکند اما اگر شکم بپیچاند لیکن آب گرم باید داد و بالای
دیگر مسهلات چون حبها و سفوفها لازم است که آب گرم دهند تا مدد کند
و در اثنای عمل آب سرد منع است اگر تشنگی غلبه کند آب پاره جرعه جرعه توان داد
اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و همچنان در بعضی
ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هرچه در وی
حب الملوک باشد و کذالک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب
سرد بهتر است زیرا که آب گرم مولد غثیان میگردد و در بعضی ترکیب چنانچه قی
نوشته و آنکه اگر خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو بسته و بینی گرفته
و بنوشند و بغرغره دهن پاک نمایند هر یک یکدرم کوفته در موم بسرشند
و شیافها سازند و بر دهن چرب منفعه استعمال نمایند و هرگاه شافه زود
برآید اعاده نمایند در بیان قی در بیان قی اول تدبیر مذکور میشود تخفیف
تدبیر که پیش قی لازم است بیان منفعه می آید بدانکه هرگاه خواهد
که قی کند باید که مکرر در پیش از آن غذای زود خورند و اگر حرارت و مانع
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بینی مالند و در قی چیزهای نرم چون ادکرو ماش
و برنج بنوشند و بعد از زمانی مقیات بنوشند حسب حاجت قی کند اما
رطوبتی مزاج را حاجت بنوشیدن او کرا نیست بلکه آنرا قی در نهار بهتر است

وکسی را

وکسی را که قی با آسانی بیاید سه روز بحمام رود و تدهین نماید و نخور باش
چرب غذای سازد و طعامهای مختلف خورد پس در حمام یا خانه گرم قی
کند اگر هوا سرد باشد و وقت قی زیاده بر چشم گذاشته بعصابه بربندد
و در پشت بنشانند و شکم و کمر بکربند [illegible] و معده تکمند و بعضی گفته اند که قی اسهال
و سفرود داشته کردن اخلاط را از قعر معده برمی آرد بدین جهت قی آسانی
برآید باید که بدو دفعه قی کند باید که فصل با تنقیه ماده تمامی شود
اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد قی کننده مزاج گرم بود چشم در روی
با آب سرد شوید دهن با آب گرم و سکنجبین قند یا آب کاسنی غرغره نمایند تا
حلق را پاک کند از ماده متصاعده او و اگر وقت سرد [illegible] مبرود و [illegible]
چشم و روی نیز با آب گرم باید شست و غرغره بسکنجبین عسلی باید کرد
و اگر با آب گرم نبندد کشد کافی نیست و بعد از چندی از غرغره فارغ شوند بخورد
یک مثقال یا مصطکی یکدرم با دیگ سوخته یا شکر آمیخته یا بی شکر دهند و در
آب سیب سرشته و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل صغیر دهند روا است
و هرگاه از منضاب شوربی در معده پدید آید نوشیدن شوربا مرغ فربه انرا
زائل میکند و اگر فواق در وی دهند آب گرم جرعه جرعه دهند و عطسه زنند
و اگر در سینه و پهلو دردی خیزد و نفع نگیرد روغن گل یا روغن بابونه مانند آن
بمالند و با آب گرم مدد نمایند در منفعات و مضار قی و آنکه شسته بدان آ

یا نه در مطولات است و در شرح قانونچه مفصل گفته ایم و درینجا همین قدر
واقفیت و پوشیده نماند که شر تلاقی الجد در تقدم گفته شد بر تقدیر لیست که
اضطراری نباشند زیرا که در بی اضطراری بلا تامل قی باید کرد بی آنکه
چیز نرم خورند یا نه پس اگر قی اگر امتلاء معده باشد چندان باید کرد که شکم
پاک شود از طعام فاسد اگر احیاناً بالبه بواسطه سیرت سم باشد هر چند معده
خالی باشد اما چیزهای مناسبه چون شیر و روغن و امثال آن که در صحبت
سم مطلوب است بنوشند و قی همی کنند بر دفعات اکنون بحسب اسم خلط مقی
مرقوم میشود [illegible] که صفرا را بقی دفعه کند شکنجبین قدر ده مثقال
در چهل مثقال آب اسفناخ یا با آب کشنک جو یا آب نان کلاغ حل کرده
نیم گرم بیاشامند و بدستور قی کنند دوائی که بلغم برارد تخم ترب دو درم
تخم شبت یکدرم بوره تانه پنج درم همه را بکوبند و با عسل سرشته بلا بند
پس اگر خود بخود آید فبها والا نه با آب گرم مدد کنند [illegible] که سودائی برارد دیگر
ترب دنکا قند و خربق سیاه درو را ابرد پس آن ترب را در شکنجبین تر
نمایند یکشب بعده آن ترب را جمع نمایند و شکنجبین عسلی با آب اوبای
امیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود دوا که صفرا و بلغم آرد شکنجبین
عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب ترب چهل مثقال بهم امیخته نیم گرم بنوشند

منضج آنچه صفرا

منضج آنچه صفرا و سودا برارد بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته و تخم شبت هر یک
پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشنک جو هر یک سه مثقال همه را در یک کاسه آب
جوشانیده تا به نیمه آید صاف کرده نیم گرم بده مثقال شربت افتیمون شیرین
نمایند و سرکه انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند و بدستور قی
کنند فائده تا ضرورتی قوی نه باشد خربق سیاه استعمال نه باید کرد
که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد الله بغیر [illegible] فوری [illegible] و بقی
قی نباید فرمود مدرات بدانکه مدر آنست ماده را از راه بول دفع کند و ادرار مدرات
برآوردن ماده عروق ادرار را نفع تمام دارد اما آنجا که خلط بیشتر
بود یا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفع [illegible] باشد و اطبا مقرر
کرده اند که اگر ماده در جگر باشد که به پند مائل جذبه است یا مقعر اگر بمقعر و
بجذبه مائل باشد ادرار بهتر آنست والا اسهال و پوشیده نماند
نیست که ادرار بول اسهال در عروق بازقی دارد کذالک اسهال
یا در معده عروق [illegible] ادرار بول [illegible] برای توجه ماده مخالف
و لشکر نیست که ادرار به رقیق است منع قی میکنند پس یا زخمی [illegible]
نه بعد مدرات نه دهند زیرا که در استسقا و فالج وجع المفاصل [illegible]
[illegible] مدرات داننده انزد الهیا قبل از نضج شربت مدرات

و تخم آن منع کرده اند و درینجا مدرات با هردو حار و معتدل و مدرات
رطوبت و خون مفصل مرقوم میگردد حسب حاجت صرف نمایند

مدرات بهئیت بارد تخم کاسنی تخم خیارین شکنجبین ماء الفواکه
تخم خرفه خشک و کاکنج بزر البطیخ و امثال آن مدرات حار اینست
تخم کرفس بادیان انیسون بزر الرازیانه زوفا خشک کیا به نانخواه سداب
تخم کنگر و امثال آن پرسیاوشان تخم خربوزه و این که بارد
و حار را ضم نمایند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا کرده بدهند اما دارو
کنند انیسون و بادیان هردو درم نیمکوفته در یک پیاله آب
بجوشانند چندانی که بقدر خوردن به ماند صاف نمایند و تخم خیار
و تخم خربوزه هریک سه درم گرفته و کوفته از طبیخ مذکور خیره
آنها بستانند و بقند سفید شیرین سازند و بنوشند ماده را
بادرار برارد و بول بسته بکشاید و اگر انیسون و بادیان کوفته
و بعضه به سفوف سازند و عقب آن بسبزه سه تخم یعنی خیارین
و خربوزه مدد کنند همان بعمل کنند که حیض بگشاید سلیخه خونریز
هریکی دو مثقال جند بیدستر ابهل از هریک دو درم همه را کوفته

وبعضه

اما مدرات که

وبعضه بید و چندان عسل کف گرفته بسرشند و هر صباح از یک مثقال تا دو
مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن چهل درم عرق بادیان بنوشند
حیض بسته بکشاید علاجی که مرآمده باشند فراغت آرد بشرطی که سبب
احتباس حرارت و قلت خون نبود والا مضر است دوائی که حیض
براند و منی مردان که از جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود
یا در وعاء خود افزوده و محتبس شده باشد برون آرد افسنتین
درمنه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس هر دو درم الجمیع عدد
و کلغنه ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و کلقند امیزند و بدهند
سه روز پی هم پس سه روز مهلت داده سه روز دیگر دهند تا آن
ادرار تمام کنند و مدرات حیض در ایام حیض باید داد تا موثر
باشد ادویه اعضای اربعه دماغ و دل و جگر و معده و هریک چنانکه
آید حسب حاجت برگیرند مقوی دماغ مروارید آمله هار بید هار سیب
هار امرود گل سرخ ماء الورد مشک و عود و آن جنم عنبر و فی سر ملک
مانند [illegible] که بلغم بیرون آرد و تنها نیز بران داده و سرفه قطع دارد
عناب سپستان هریک بیست دانه زوفا خشک مغز بنفشه پرسیاوشان
رازیانه نیم کوفته هریک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر
خشک عدد اصل السوس قراشیده و نیمکوفته چهار درم دو مشته

رطل آب جوش تند چندی یک رطل بماند صاف نمایند و خیارشنبر و ترنجبین
و گلقند هر یک ده درم در آن بمالند و صاف نمایند و یک درم روغن
بادام اضافه نموده بنوشند [illegible] که بلغم برارد تربد سفید بیرون عتیق بادام
چرب کرده کوفته بیخته سه درم زنجبیل مسحوق یک درم نمک سفید
نیم درم با آب سرد بخورند و اگر بجای نمک شکر سفید بیامیزند هم چند
مختار اند و اگر مصطکی نیز اضافه نمایند رواست اما آنجا که نمک یا تربد
ممنوع نه باشد با آب گرم دهند [illegible] هلیله کابلی هلیله سیاه
سنا مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر ارمنی آهن
[illegible] ایارج فیقرا بجدام افتیمون ده درم لاجورد شسته
هفت درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سنبل الطیب
انیسون هر یک دو درم کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی دو
نیم درم [illegible] که امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده درم
بسفایج نیم کوفته نیم درم افتیمون سه درم سنا مکی اسطوخودوس هر یک
هفت درم کلیج چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم
انیسون بادیان هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ تربد سفید
خراشیده یک درم زنجبیل نیم درم حجر ارمنی حجر لاجورد مغسول

[illegible]

درم کوفته و بیخته در مطبوخ امیخته بیاشامند و اگر قوت نیز خواهند شحم
حنظل و حجر سقمونیا قدری اضافه نمایند [illegible] در مطبوخ که افتیمون آمیخته
باشد که افتیمون را در لته بسته بیاویزند و یا بجوشانند و چون خواهند فرود
آرند افتیمون بسته اندازند و دو جوش داده فرود آرند و در آن بمالند و لبیده شده
نمایند که حقنه و شیافه در اسهال اثر تمام دارد اما ازانکه عمل حقنه درین
دیار کمتر استعمال است احقر مطابق ماموره واقع شده ضرر میدهد درین مختصر بیان
آن نموده نیم و بیذکر شیافه که قائم مقام احتقان کردیم هرگاه مسهل دهند و عمل نکند
باید که بر شیافه تحریک دهند کذالک هرگاه قولنج افتد یا از شیافه اخراج نکرده
باشند مسهل نشده باشد همچنان هر وقت که اندک قبضی محسوس شود و نوبت
مسهل و ملین خوردن دهند در آنجا که نیکوترین تدبیر شیافه است اما بی
ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف احداث
بواسیر میکند درینجا چند شیافه بجرم مذکور نموده میشود [illegible] که قولنج را بکشاید
و طبع را نرم کند و درینها توان بکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه
درم سنا مکی نیم درم نمک هندی یک درم عسل خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده
درم شیاف سازند و حدث فه در طول شش انگشت باید آمیخته صاحب
حاجت باید ساخت تا افزان یقولون برسد که در عقب مسهل
استعمال کنند اگر در اسهال تقصیر واقع بشود گرم مزاجان را موافق است

ترنجبین پنج درم و صابون اراقی و خطمی و نمک طعام هر یک سه دو درم شکر
سرخ پنج درم شیاف سازند [illegible] که زود عمل کند قطعه از صابون شمال
خسته خرما نیز استعمال کنند و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند
بی اذیت باشد [illegible] که طفلان و ضعیفان را سود دارد موم آسیا دیده
دو درم نمک و بوره ارمنی نارنج بندق زنجبیل بالنکو و سنب الطیب
مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن عنبر دماغ حیوانات کوکالیان و درا
و مشر و میخش مقویات و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله ثمر هندی
شربت صندل طباشیر گل مختوم لیابس لسد کهربا کافور گاؤزبان کشنیز
خشک گل سرخ مروارید ناسفته نیلوفر نارنج هلیله یاقوت ورق زر و
نقره قشر اترج اسطوخودوس ابریشم بهمنین لسان بالنکو بادروج جدوار
دارچینی درونج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه ثقاقل عود عنبر فرانجمشک
خاد انیا لاجورد معنا [illegible] کاسنی زرشک انار اشنه اظفار الطیب جوزبوا
هماما حب بلسان دارچینی غافث قرنفل قرفه کوفت مصطکی ناردین دند
جگر اگر سرد و تری می باشد هند ادوای جگر اگر حار اند اشربه آمله انار دا
هلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ بلیله خصوص مربا اذخر پوست ترنج بالنکو
جوزبوا دارچینی زرنباد سعد سلیخه ساذج هندی قرفه قرنفل قاقله کندر کرویا
مصطکی منفذات مثل نعناع عود و بدانند که هرچه مقوی معده است تقویت

مزوا معانند

مزوا معاد نمانند و هر چه مسهل است مقصود معده است مگر هلیله و در شناء اختلاف است
بعضی بر آنند که شناء نیز مقوی است در بیان اغذیه در اغذیه که بمریضان توان داد
حسب حاجت اسفیدباج طعام است که بمحرور مزاج نیز دهند و طریقش این است
گوشت را با مصالح گرم بی ترشی بپزند و شوربائی بکار برند مائیه غذائی است
بسیار موافق و در امراض حاره توان داد که هم دواست و هم غذا و طریقش
آنست که آب جا صفیه باشد و طبخش معروف است اگر نخست جو را بریان سازند
پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و اما ماء الشعیر محض کوبند و اگر در
در ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن حلویه بزبند ماء الشعیر مدبر
نامند و آنجا که تقویت مطلوب باشد گوشت در ماء الشعیر توان کرد
قطعاً گاه ماء الشعیر با سکنجبین در معده جمع نمایند گوشت که همراه سه که
و بقول انار میریزند قریب باعتدال است غذا فریقی آن است که از
کبوتر بچه یخنه سازند غذا شوربائی گوشت از فواکه خشک و سرکه بپزند
و به زعفران خوشبو کنند و زیره و بعضی چیزهای شیرینی آمیزند امراض
مرکبه را سود دارد [illegible] در بیان امراض علاج آن و این مقاله
مشتمل است بر چند باب و هر باب منقسم است بر چند فصل [illegible]
در امراض راس یعنی بیماریهای سر [illegible] یعنی درد سر و در آن اگر از
خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند و شربت لیمون

نوشانند و بعد برآوردن خون اگر طبیع قبض باشد به نقوع حامض یا لینی
مبارک طبیع بگشایند و معدلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات
صفرا دهند و منضجات باید داد و بمسهلات تنقیه نمایند و صندل سپید با
گشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل وی نمایند و بادیان بقدر
حاجت جوشانیده و شهد امیزند و بدهند و روغن قسط بر سر مالند
بعده نضج مسهل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن نافع
سائیده سود مند است و اگر از سودا باشد تعدیل با وی از هر قسم که باشد
دنقاع و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و بادام طلا سازند
با انوشه در صداع باد را از هر قسم که باشد نافعترین چیزها است و داد
سوز نهار سر را نه باید مالید اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر
میرساند بلکه پاهها را باید کوفت و کفها مالند که نافع است و اگر سر را
بگیرند بدست بی مالیدن و کوفتن باکی نیست و بعد تنقیه با هستکی مالیدن
مضایقه ندارد [illegible] صداع که از گرمی فقط یا از سردی فقط رسیدن
عارض شود بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست
تعدیل کافی است از گرمی است سردی نوشیدن و بوئیدن و اگر از سردی است
گرم استعمال نمایند و هرگاه صداع با تب بعلاج تب متوجه شوند و همینها
همچنان اگر بسبب مرضی دیگر درد شده باشد تدبیر آن مرض بکوشند و قسمی است

از صداع

از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر می باشد و دیرپا است طریق
علاجش بحسب سبب همان است که در صداع مطلق گذشت و این
طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم
همه را یک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر
پیش گوش بچسپانند خصوص برگی که بسیار چیده باشد و این مرض را زود
علاج کنند که بعد استحکام بتصدیعه تمام دور میشود [illegible] درد سر
اکثر مخدرات طلا میسازند چون افیون و مانند آن شک نیست که فی الفور
نفع میدهد اما باید دانست که حکما منع کرده اند کاهی بهلاکت میرانجامد و عند
الضرورت اگر استعمال نمایند اصلاح میدهد بزعفران یا بابونه که مصلح
افیون است و آنچه که گلاب بر سر ابریزند تا سر را نم دارند و اگر
هذیان کنند ضرر دیده و هرگاه خون از بینی صاحب صداع وا آید بند نکنند که علاج
نیک است مگر آنکه صداع خونی تیا نشود و خون بسیار آید و خوف ضعف شود و آن
وقت توان بست و بر آمدن بهم از بینی یا از گوش در بیماریها از سر
محمود است [illegible] درسرسام یعنی ورامی که در پرده های سر یا در جرم دماغ
واقع شود اما اگر از خون باشد بیمار چندان بود و اگر از صفرا باشد بدخو
و ترش رو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا بود
وحشی بود و سرسام بر دو گونه است و همه علامات که بهر خلط مخصوص است
نشانه هر یکی است و دو نوع اند قرانیطس و صفرا و برا قرانیطس خالص و بلغم را

سرسام غیر حقیقی گویند باید دانست که درد موی و صعود او رتب سخت و گرم باشد
و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علاج حقیقی از
بهیجت رو شی شود چنین تب لازم این مرض است بیرون آن نیز مدنظر دارند
و حجامت ساقین با شرط در خفی و بی شرط در عرض نافعه تر است اگر
است و استعمال حقنه اسرع در اثر و مالیدن و بستن پاها در جذب
نمار فعالیت شود هند در جمیع اوراق دماغ و بانه شونه بدستور و بالجمله
در سرسام فصد به تعجیل باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار روز
نکشند و در صفراوی نیز فصد امر کرده اند جهت آنکه مرکب تجربه باشد و در
هم مفید آمده اما خون کمتر گیرند [illegible] هذیان و یاوه گوئی و جز آن
که لوازم سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانکه در تبهای
نوبتی و جز آن مشاهده میشود وقت شدت مرض اختلال دماغ می افتد
و هنگام راحت هیچ نه باشد و این حالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که
ورم دماغ را عارض لازم می باشد تا انقضاء آن و علاج این
سرسام که عارضه مرض است تدبیر مرض اوست و تقویت دماغ کوشیدن
و این مرضیست که یکبارگی واقع شود و آدمی بی حس و حرکت گردد و مانند
خفته و یا نشسته باشد [illegible] که بجه باشد وقت حدوث علت
و سبب این ماده سوداء گرد در موخر دماغ نشده آرد یکبارگی [illegible] در حالت

بی شعوری

بی شعوری شیاف گرم بکار برند با حقنه مجرح سوداوی و روغن جبری و روغن
بادام و زنجبیل در آن آمیز ساخته بمالند و اگر جند آمیز نند بهتر باشد و
هنگام شعور منضج و مسهل سوداوی دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند
و پس سر را بموم روغن چرب دارند و اگر خون نیز غالب باشد رگ زنند و بر
ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر برارند و جمود را
منخوص و افسرده و مدار که نیز مانند [illegible] سکته و این مرض است که حس و حرکت
باطل کند و جابر بر پشت افتاده بود و مرده ماند و اگر نفس آمدن نمایان
نه باشد سبب وی سده تامه است در سائر بطون دماغ افتند [illegible] اگر
غلبه خون باشد رگ قیفال زنند و الا حقنه و شیاف که بلغم برارد استعمال
نمایند و تکمید نیز کنند و موی تراشند و نطوح و سعوط بکار برند و اگر قی
توان آورد اغرری تمام دهند و مالیدن و فاریدن و بستن دست پائی
نفع دهد و اگر پیرتار رگ شرط زنند و سیماب بران به مالند یا شبش
باریک ساخته بران مالند خوب است و بعد افاقه بتعدیل و نضج و تنقیه
خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن محسوس نه باشد خلاصی
ممکن نیست و انچه در وی نفس نمایان شود آن نیز کمتر علاج پذیرد
فرق در سکته و مرگ آن است که در حالت سکته عکس در چشم محسوس دیده
میشود و در مرده نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد و دو ساعت [illegible]
میشود که دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نه باشد زیرا که مسکوت در بیشی مدت

زنده می باشند گاهی میشود اند که بفضل الهی بکشند اما ان اگر بدن کنده شود
و نفخ کنند یا کبود گردد مرده باشند و ترتیب بعلاج نه باید کرد سبات و ان
خوابیست غیر طبیعی در غایت گرانی و سبب استیلائی رطوبتیست
بر دماغ خواه سازج بود خواه از ماده بلغم با خون علاج در تنقیه نمایند
حب ایارج و سرکه بو نمایند و هرچه مخفف باشند خورانند و اطریفلات
سریع الانفر است و انجا که سبب سبات بخار صعده باشند تخمه سابق و قعدتها در
حالت جوع پدید بود و تدبیر وی تنقیه معدلات و اطریفل کشنیز نفعه
تمام دارد و کشنیز خشک کوفته و بیخته با لذائی طعام سودمند بود علاج یعنی
بیخوابی و سبب آن غلبه یبوست است بر دماغ سازج بود و ماده سهرا
در سوداست و صفرا المحالة و بلغم شور نیز [illegible] در ترتیب دماغ کوشند با شربه
و اغذیه و نطول و سعوط و همه معدله مرطبه و در حب بادن تنقیه نمایند و
سرکه زن و که بو کنند که سهرا رمز است و ادویه خواب اور انیست ثبت شد
در زیر بالین نهند و در بلغمی بر سر بچیند و ریحان بکلاب افغ نزده بو کنند
و مخلخه نیز بکار برند و افیون بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند
هرگاه سهر سبب باشد با بخار گرم بهترین تدابیر بابونه نونه است و ذالک
اطراف و از مالیدن روغنهائی بر سر در بودن در قطع سبب کوشیدن
[illegible] و این مرض است از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث
میشود و بعضی بر ان اند که ورمی است دماغی مرکب از صفرا و بلغم بالجمله زنان

علت

آخته

علت مذکور آن است که گاهی خواب باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری
مفرط بود و اما آن که ورم میگویند هذیان و فتح عین نیز لازم داشته
اند هنگام بیداری سهر بند زیرانکه جهت بیداری غالب بود سهر سباتی
نامند و اگر غالب خواب باشد سبات سهری گویند و فادن هردو جهت
گرفته میشود یا جهت خواب متساوی بود بجهت بیداری و اگر تنقیه
شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرانکه تقدم مرتفع
میشود علاج انچه در سبات و سهر مذکور شده است حسب اجتماع مقتضی
ادویه نیز مرکب تنقیه استعمال نمایند و وقت غلبه بلغم مشمومات حاره
حقیقیه و هنگام غلبه صفرا مشمومات بارده بکار برند و کذالک دیگر تدابیر در تقدیر
وقوع ورم تدبیر برسام صفراوی و بلغمی نمایند و حق این است که ورم لازمه این مرض نیست
[illegible] میتواند که از ورم مرکب نیز وقوع شود [illegible] دلیل مرضیست که اعضا را [illegible] تحلیل کند و [illegible]
گرانی بران افتد یا گرانی [illegible] میکشید [illegible] میشود و او را زیر کرده اگر [illegible] بالین [illegible] قیفال
و حجامت ساقین و تعلیق عضو نمایند اگر بلغم باشد [illegible] منقیه ان باید کرد و در تدبیر این علت
تغافل نکنند که [illegible] صرع [illegible] [illegible] دلیل مرضیست که [illegible] هوشی [illegible] دست و
و پا کج شود و تشنج گردد و اضطراب کند و کرانی سر و [illegible] رگهای زیر زبان بلند شود و
[illegible] حادث گردد و انچه [illegible] صرع [illegible] در دیگر روز
[illegible] بار و آن بود و بار را [illegible] دیگر [illegible] [illegible] در [illegible] صرع انچه [illegible]

بکار برند تا اضطراب نکند و وقت رفاقت تنقیه ماده نمایند حب الخلط
و از میوها آلو و کوزنت بزو سنبر و امثال آن بپرهیزند و عود صلیب در گلو
آویزند و وجور بکار برند صرع که طفلان را افتد اکثر آنرا ام الصبیان
خوانند و ریح الصبیان مانند و تدبیر نیز حسب ماده باید کرد و افراط
در تشنج یا در تدبیر فی التحقیق سبب تمام نمود دایه را نیز پرهیز باید
فرمود و از جماع منع باید کرد که جماع مفسد شیر است و فساد و نیز محدث آفات
در طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد باید فه قبض گشودن سریع النفع است
در رفع این حالت عشق و این مرضی است که آدم را از فکر سالم باز دارد و به صفی عشق
در ولیش منصف سازد که منافی خرد باشد و در بعضی امور و از پی قبیل است
حمق و رعونت و عشق و فساد علاج حب الخلط تنقیه نمایند و مفرحات خورانند
و نوشدارو نفع تمام دارد و بعده تنقیه در تعدیل کوشند و اغذیه لطیفه
دهند و تنقیه بکرات نمایند مسهل داده تا ماده برآید قوت نگهدارند
و از آنکه اثر تنقیه و تعدیل ظاهر میشود در امراض سوداوی ادویه معمول آرند
سر شوند و بعد تحقیق سبب تدبیر و رجوع آن باشند ملازم باشند که نفع خواهد بشد
ان شاء الله تعالی در عشق تدابیر بهتر بین اصل الشوق است اگر ممکن باشد و الا
هر طریق که باز دارند اندیشه آن باشند متوجه باید بود جماع را در کردار عشق
اثر تمام است خاصه اگر با معشوق بود جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون جنون
اقسام است اگر با غضب و اندوه بود حصل گویند اگر با خنده و بازی و ایذا بود فصل

فصل

فصل اگر با ترشی روی و قرار از مردم بود و هر حرکت که باشد مرتبه جنون
بالاتر از مالیخولیا است و بعضی در اقسام مالیخولیا بسیار شمرده اند اما
فی الحقیقت وی غیر آن است زیرا که در اسباب جنون احتراق
خلط غیر طبیعی شرط است چه خلط طبیعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند
نه جنون علاج آنچه در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در ترتیب بیشتر کوشند
بدوشیدن شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن روغن بنفشه
و بادام بر سر و بدن و استحمام و نطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد
و معجون نجاح اکثر نفع دهد تمام سدر دوار هرگاه آدمی بر چیز دیدن یا حرکت کند و چشم
تاریک شود آنرا سدر گویند و چون ایستاده شود سر تیره داند و هر چیز در نظر
گردنده نماید دوار نامند علاج حب الخلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده
در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ توان دانست و اگر ماده در معده باشد
غثیان و دیگر آفات در معده مهیا بود و همچنان در عضوی که متصل ماده
بود از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه عضو مذکور واجب باید داشت
و تقویت دماغ باید کرد و دوار که در نقاهت میشود اغذیه لطیفه
و مفرحات مناسبه بزید بران است و مروارید صلایه کرده با شربت لیمون و
صندل و شربت انار و امثال آن مفید و اگر رسیدن سر ما عصی دوار
دوار بود تنگ اند و نضج اند با شیاء گرم نمایند و اغذیه که در آن فوائد
گرم باشد خورانند سبات یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم باشد بر دماغ

وبسبب سودا و بواسطه سوء مزاج ها رخارج نيز عارض ميشود علاج دربلغمي
وسوداوي تنقيه نمايند بعد نضج خصوصا بحب قوقايا وامثال آن كه در
تنقيه نيز معين است ومعجون ملدسفه وجح ربا وزنجبيل وكندر با شكر مفيد است
واز آب سرد اجتناب لازم وترتيب بادي يان در سوداوي واجب ودر سوء
مزاج حار سازج تعديل تبريدات ومرطبات كافي است فالج واين مرضيست
كه نصف بدن درطول بي حس ميشود واين بيشتر از رطوبت بلغم افتد
وگاه باشد كه از خون حادث شود بواسطه فورسم اومر بندد وعصبات را
علاج دربلغمي چهار روز ادويه قوي ندهند وغذا بازدارند واگر ممكن باشد
اندكي آب گوشت يا زيره ودارچيني توان داد يا آب ماالعسل اكتفا
نمايند وبعد روز چهارم منضج بلغم دهند ونخود آب وگوشت كبوتر بچه يا دراز
وقلقل غذا نمايند وپس از نه روز يا چهارده روز كه ماده نضج يافته باشد
مسهل وي دهند وبعد از تنقيه روغن قسط ومانند آن ملدين نمايند و
جوارش بلادر وترياق كبير ومثرديطوس معتبر نيز از ادويه است وشك
وكندرس وقلقل ودود ابعد تنقيه نفوخ سازند كه سريع الاسرا است
وآب گرم بر بدن نوشانند كه مضرتر از آب سرد است واگر با فالج خون
نيز غالب شود فصد جائز است وانجاكه فالج با حرارت باشد ادويه گرم ندهند
واد ونخستين از ازاله حرارت بايد كرد بعده بمعالجه فالج بايد برداخت

علاج

مرضي

وانجاكه سبب فالج وقوي ورم باشد درمعده اعصاب ازفاده خوص
تنقيه دم نمايند وبمعالجه ورم توجه فرمايند فائده بطلان حس وحركت
اگر بعضوي افتد بي تخصيص وقوع در نصف طولاني آنرا استرخا
گويند بلفظ مطلق وفالج واسترخا نصف بدن شرط است
فصل درچند روايي مرضيست كه حس عضو ناقص شود علاج اگر از غلبه
خون باشد فصد كنند وتقليل كنند غذا واگر از غلبه بلغم باشد
تنقيه بلغم نمايند واگر بسبب يبوست شود علامت وعلاج
از تشنج يابسي جويند واگر بسبب خلط ورم يا لبس عضو باشد ازاله
سبب بايد كرد لقوه يعني كج شدن روي وسبب اين علت يا استرخاست
يا تشنج كه در يك شق وجه افتد زن استرخا گدورت حواس است
ونقصان ذائقه وفرو هشتن پلك زيرين وكام ونشان تشنج تمدد
پوست بيني است وقلت آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج ودر
تشنجي به تدبير كوشند فائده تا ان چهار روز يا يك هفت روز نكنند درعلاج
نكنند واز غذا بازدارند واز آب اگر ممكن باشد درخانه تاريك نشينند
وآيينه چيني در نظر دارند تا ان تكليف دران بپيوسته مي بينيد وجوز
بويا در دهن دارد وپوست بيخ كبر در ماءالعسل جوش نيده بغرغره
هم كنند وآنرا كه غلبه خون باشد فصد جائز است ودر تدبير مسهل نه نمايند

فائده
فصل
علاج
لقوه
علاج
فائده

که چون سه ماه بگذرد تشنجی دور نمیشود و آشنه چینی عبارت است
که از آئینه که از مس و نقره درهم ساخته باشند چون روئی دران بنگاه
به تکلیف دیده میشود و کثرت نظر دران باعث استقامت موج گردد
تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این یا بلغم باشند بر طبیعی امتلائی گویند
و نن ان سببی آن است که به تدریج افتد تحتین استفراغ مفرط با حمیات
حاره یا بیداری و غم مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج
در امتلاء بعلاج فالج کوشند در سببی نیز طبیب ظاهریه و باطنیه ازانچه
بهر سوء مزاج یابس در معالجات ذکر یافته در موم روغن بنفشه و روغن
بادام با هم آمیخته به مالند و شیر زنان استنشاق نمایند تشنجی که
رسیدن نیش کژدم یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم امعا حادث شود
به تدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه اخراج دیدان رفع آذیت عصب کوشند
و تشنجی که اگر صبیه را صرع می افتد غرض آن است که چون صرع زائل شود
آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود صرع کشودن تشنج نماند روغن گل با روغن
دیگر حسب حال نیم گرم بمالند و بعضی مردم را که وقت خاره دهن گشودنی
بسبب تشنج شده گوتر دهان تدهین کافی است و اگر کفایت نکند بعلاج
امتلا باید برد احتیاط تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب
از هر دو جانب کشیده شود کزاز یعنی تشنجی که در چیز کردن افتد و وقایع

وقایع

وقایع نمائل شود و علاج اینها از مبحث تشنج جویند حیث سبب و در معالجه
مبادرت نمایند که اینها قوی تر از تشنج افتد رعشه یعنی لرزیدن
عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد و علاج
تنقیه آن است اگر از کثرت جماع یا شرب شراب باشد ترک سبب نمایند
و در رعشه جماعی شرب شراب تازه و تدهین بدن بمومیائی و بنفشه نیز نیست؛
خوردن مفید است اختلاج یعنی بر پریدن عضو رود و اماد و در عقبه منذر بلقوه
و در شکم بمقدمه صرع و در پهلو بتوام بر ده سینه و بپهلو درجع بدن بسکته
و در عضله بمقدمه مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند
و اگر دور شود تنقیه بلغم نمایند و انجه که اجناس طبیعت و تأثر آوردن خون
باعث اصلاح شود از فصد زائل گردد دوار که مبتلا نیز گویند و این
حالی باشد که اعضا گران باشد و زندوری و چشم سرخ شود و خاره
و خمیازه بسیار آید و آدمی خود را بهی بیند گویا مقدمه حمی است و حال آنکه تب نباشد
و بعد از چند روز آن حادثه رفع گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر امتلا
حالت ثابت ماند با عود همکند تنقیه خون و صفرا باید کرد و تقلیل غذا بمحضه
و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و عسل بران کردن خجسته و نقیع میدهد و تخم
کشنیز سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سودمند است دوار
که دماغ خارش کند یعنی درد علاج در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که
ماده این بخار صفرا است و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید کرد و

طرع
علاج
علاج
تمدد

واین که حرارت غالب باشد فصد توان کرد واینچه دردی آید درابرو بدید
آید و بعضی اگرمی سازج باشد که دران محل بجو و طلوع آفتاب شروع کند
و غلبه می کند تا نیم روز و بعد ازان با زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب
اثر ازان هیچ نباشد پس صبح شروع کند علاج بعضی آن است که کافور
و زعفران گل حل کرده در بینی چکانند و از خارج بتنقیه مسام کوشند
و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر روی افتاده باشد و بینی نی کنده
بعد علاج بعضی رعاف آوردن است بخار بدن در دن بینی از جنبش
و اگر رعاف نه باید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بوینانیدن و طلا
مالیدن بدانکه فضله دماغ اگر از بینی براید بطریق مرض آنرا زکام گویند زکام
اگر بجانب حلق ریزد نزله گویند علامت حرارت رقت و حرکت است
و نشان برودت غلظت با رقت و حرکت علاج تعدیل مزاج کوشند
و در ماده تنقیه نمایند حسب ماده بالجمله در زکام قبل از تنقیه تمام
چیزی که ماده را از زیر آمدن باز دارد نباید داد و طبیع نرم باید
داشت و سر پوشیده چه در حار و چه در بارد و از حادث عرق و
خفتن برپشت و خوردن جعفرات و بینات دلحوم و سرنگون کردن
و حرکت عنیف ممنوع باید کرد و اگر سرفه با زکام بود رعایت سرفه
نیز نمایند و در ماشر لو باد ستام که در روی افتد بتنقیه دفع میگردد
و آخر کتاب در امراض متفرقه گفته آید ان شاء الله تعالی

روشنی باید

روشنی باید که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که
محل نور است و در دماغ آمده و جلدیه رسیده استفراغ که در بیشتر رطوبت
منطبع میگردد و عصبه متساوی میشوند با باصره و در رگ آن متمانکند باذن
الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش اینها تباه مانند
واقع اند اکنون بدانکه آنجا که مماس هواست و ملتحمه دارند طبقه
ملتحمه و طبقه قرنیه است هر دو باهم ملتحم شده اند تا آنجا که سپیده است
طلحه است و آنجا که سیاه قرنیه است هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد اینان طبقه
عنبیه است و طبقه مذکور رنگین است و مون حدقه از دست و الا قرنیه شفاف
و سپید است و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباه بر جلدیه و
و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است و
پس از بیضیه عنکبوتیه است و پس از عنکبوتیه رطوبت جلدیه است
و پس از رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه
صلبیه مماس مقعر کاسه چشم است هر طبقه و رطوبت مرضهای
کثیر مختص شده بجز نام دارد در اینجا مذکور میشود و آن ورم ملتحمه است
اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و برورد بود و چرک بسیار در آید و اگر از
صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک نیاید و اگر از بلغم بود ورم
سپیدی زند و منتفخ باشد و چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم
صلابت زند و منتفخ نه باشد و چرک هیچ نیاید اما پلک تر سد و چشم گران

باشد و یا صداع بود اگر از ریح بود نقل اصلا نه باشد و حرکت بود تنقیه
حب اماده نمایند و بیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما انجا که سبب
حقیقت بود دو سه روز بعد دوا مالیدن بی تنقیه مجوز است و بهترین
ادویه در رمد حقیقی یکی است با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای آن
طلا کنند و آنجا که درد شدید بود افیون اندکی ضم نمایند و در روز سیوم
جشنگام در همه اقسام نفع تمام دارد پس از چند روز استعمال نمایند
و احتیاط از گوشت و همه انچه بخار انگیز است لازم دانند ناسور ذرور
جشنگام که بهندی چاکسو گویند مقشر کرده در سرگین خر بجنبد یا بدون آن بسازند
دو حصه بگیرند و از نبات مصری و مامیرا چینی یک یک حصه همچنین عیار
و در چشم اندازند بطریق ذرور زاید زود تدبیر با شیر خر اگر بدل
مامیرا کنند میشاید رمد عظیم که در چشم طفلان می افتد مسیح است
وجهت پس سر و لو جبا بندد بر پشت گوشش اثر تمام دارد و ذرور رمد کور
سعه مند طرفه و آن نقطه خون است که بر ملتحمه افتد قطره خون کبوتر یا بط
تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود آن برسانند
اما اگر بسبب قوی بود بخت رگ زنند و حجامت نهند و مسهل دهند ظفره یعنی
ناخونه علاج از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهور است میل اندر فقط
هاانزا در چشم روزی چند بار میگردانیده باشند و اگر اعاده کند تنقیه مقابل
کنند و حب و حبوب تنقیه نمایند و از مولد بلغم بپرهیزند و اگر ظفره غلیظ

باشد

فائده

طرفه

باشد بدستکاری بردارند و بهر اینکار دستکار رهو نشیار در کار هست تا آن حتی
دیگر نشود بیاض و آن سپیدی است که بر سیاهی چشم افتد از حدیث چشم غو بیبد
بر قرینه علاج کف دریا یا ساینده در چشم رسانند و در حینه کرست
زائل شود اگر ماده قوی بود تنقیه و ملح بالکرد و لیسیدن بحاجی
ماشی اثر تمام دارد سبل و این مرضی است که رگهای چشم سرخ
و ممتلی شوند بند ریح و چشم بخار دبس اگر اشک سیلان کند
و پلک تر باشد سبب طرب گویند و اگر رطوبت نه باشد سنبل یابس نامند
علاج تنقیه نمایند و بهترین منقیات فصد رگ قیفال است
بعده رگ پیشانی و رگ باسلیقی زدن پس انجا که سبل رقیق بود
شیاف دینارجوین کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر یا سنبلون
و در یابس قبل از اکتحال و بعد از استحمام لازم شناسند و اگر
رمد یا سبل لاحق بود نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد
و بر استفراغ و جذب ماده قناعت کنند و زرده بیضه مرغ بریشت
چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر بدو زائل نشود نقط
نمایند یعنی بردارند و ببرند بطریقی که معروف است نزدیک لا ان
انتفاخ یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده
ورم در جزو جزو عضو ثبت میکند و در انتفاخ خلل در عضو میدهد

التفاخ

وبس بعضی بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق کنند بالجمله
انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش آن است که از عقب به پدید آید
و نخست در گوشه چشم سوزشی ماند زیرانکه از گزیدن پشه و یا مگسی
میشود و ظاهر گردد اگر از بلغم باشد نیز ریح افتد و درد چندان نکند
و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر بماند و اگر ماده غلیظ بود اما
اگر بادی بود اثر غمز نماند علاج تنقیه حسب الماده نماید و به تدبیر
بارد رجوع نمایند و در سه روز دوائی نکنند که اکثر خود بخود زائل شود
جرب یعنی خاریدن ملتحمه در وی بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود باز
بس گردد علاج از طعام شور به پرهیزند و تنقیه و فصد و مسهل نمایند
و چیزی قبض باشد و سیاهی او بر چشم به مالند و چشم را روی آب گرم
بشویند ثؤلول و آن گوشت نرم است که اگر در موی اگر پدید آید علاج تنقیه
نمایند بدفعات پس دستکاری نمایند دوقه ملتحمه و آن نیز حلیک است
سرخ و سیاه که در چشم پدید آید و در اکثر در موی افتد علاج تنقیه نمایند
و بدارند که بسیار باشد که ماده در دو قسم سبک باشد چون زیره ماند گلاب
و تر نهند زائل شود به تدبیر دیگر دموع یعنی سیلان اشک اگر از گرمی باشد
سرمه بکنند و گر از سردی بود با سلیقون و اگر از ضعیف عضله چشم بود
خسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته و بیخته بکنند

وانجا

جرب

ثؤلول

دوقة

دموع

وانجا که در اندک زمان قطرات اشک براند و منقطع گردد و از ابو النبیین
مانند تدبیر او و تنقیه بدن است پس ادویه او خشک او در محلل خمس
با سلیقون کشند حرقت العین یعنی سبب سوزش چشم اگر ماده
گرم بود تنقیه نماید و اگر بی ماده باشد طوطیا در غوره پرورده بکنند
و کاسنی تر بکوبند و بر روغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد
یعنی در چشم فتادن هرگاه بدانند که در چشم چیزی فتاده
قطعاً چشم را به مالند زیرانکه در رشته در رشت بود در چشم فرود آویزد
از مالیدن تدبیر آن است که چشم با آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و اگر چشم
مرئی باشد به پنبه بالته بردارند و اگر غائب بود بدین تدبیر آنکه رشته
باریک بسازند و در چشم تیز کنند و زمانی بدارند تا آن قصبی در آن رشته آویزد
و از چشم معلق بگذارد پس به پنبه برگیرند و اگر قیقی جانور ریک خورشید [?]
اگر در چشم می افتد بر قرینه می آویزد باید طلبی که به پارسی آنرا کل کرشو
گویند با ریگ ساخته در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند تا
حیوان بدان آسوده شود و از حدقه جدا شود پس به پنبه بردارند یا با بنونه [?]
که سرش پهلو دار بود به هند در چشم بود تکمید چشم با آب گرم بشویند تا حیوان
جدا شود و از پهلو میل ابنوی تحا زند تا آن شدت اصلا نماند پس بر دارند
و اگر ریزه شدت و مانند آن نشیب کرده باشد در چشم با پشمی که مخصوص
باشی کار است تا هر حیله که تواند بیرون آورد برارند پس از آن شیر زنان

علاج

با سپیدی بیضهٔ مرغ بچکانند از مضرت تشنج ایمن سازد فصل در جرب که بر
چشم افتد سرخ گردد یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم کنند به نقوع
نواکه و حجامت پس سر نمایند و به تعدیل دماغ کوشند و کف خبازی که برگ
بهم می مالند بر وی آید نفع تمام دارد و اگر بخار معده بود فساد معده کرده
دهد و آثار یبوست دماغ بی خوابی بود تدبیر وی تنقیه معده است و تنبیه
در دهن داشتن و آنچه در یبس است بکار بستن فصل در جفاف اللسان
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب
بهدانه با آب نیلوفر با شکر آمیخته در دهان گرفتن اثر تمام دارد و اگر خلط
بوج بر سطح زبان گراید و خشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان
بمالند تا رطوبت عارضیه زدوده شود و این قسم فی الحقیقت
یبوست نیست زیرانکه جز زبان سالم است و از وحدت آب دهن
خاصه این است همچنان از مبردات افزودن زیرانکه سردی از زیادت
غلظت میگردد فصل در حرقت اللسان یعنی سوزش زبان علاج در تدبیر
کوشیدن و اگر بادی بود مسهل دهند و کافور ریاحی اثر تمام دارد و از سبب
برده هرچه در دهن گیرند زود زود تجدید کنند و بدان ملازم باشند فصل
در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مضمضه کنند با آب گرم
بعده شیر و شکر آمیخته بعده سرکه و روغن گل و بدانند که بلغم زرد خارش
و بر زبان مالیدن در استفراغ ماده گرم را زبان اثر تمام دارد فصل
در ضفدع زبان یعنی غوک فی تحت زبان غده مانند پیدا شود و این از فروع اخبثه فاسد

یا از خوف

یا از خوف که بعد ریختن اینجا که بغزا لطیفه او به تحلیل رود علاج بعد تنقیه
نوشادر در زاج سوخته و زنگار و مر با سرکه آمیخته بمالند و اگر دفع نشود و تنگی
نمایند و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبان است
بریده نشود فصل گاه باشد که مانند صفدع لغانیت منجر شود و خفتی
بالا شکافند بعد به پاره سنگ بر آید و دفع گردد و گاه باشد که غدودی
نرم زیر زبان پدید آید و چون شکافند رطوبت غلیظ بر آید و باز جمع
آید تدبیر آن است که شکافند و پوست بمقراض بر دارند با حتیاط
شریان آسیبی نرسد فصل در بدی و روی آنست که طعمی نا طبیعی همی آید در
ذائقه و نقص تناول یا بدون آن و سبب این غلبه خلطی را فعله
است و طعم بر آن دال است علاج تنقیه خلط غالب نمایند و لطیفه یا با سهال
و بعده غرغره فرمایند به سکنجبین فصل در بطلان ذوق یعنی آنکه هیچ مزه
محسوس نشود و باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت منفعل
نگردد و زبان سبب این علت نفوذ ماده رطبیت در جرم عصب علاج
بعد تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و سونیز و خردل اگر حرارت
نباشد و الا کلنج و سماق بجوشانند و در طبیخ آن سکنجبین آمیزند و
تغرغر کنند فصل در تقشر زبان و دهان یعنی پوستهای باریک جدا شود
در دهن و زبان چنانکه گوئی بالند بیشتر جدا میگردد علاج بعد فصد و اسهال
صفراوی و گلنار و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند فصل در بثور الفم
یعنی دانهای خرد که در دهن بر آید علاج رگ زنند و مسهل دهند و سرکه

که و روکشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند و مضمضه نمایند

در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که از ماده باطنی پدید آید علاج فصل

حسب ماده به تنقیه کند بعده اگر دموی بود یا صفراوی غرغره نمایند بدانچه

در بثور گفتم و طباشیر و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنچه

که قرحه بدبو بود بسرکه و نمک مضمضه نمایند تا آن رطوبت زدوده شود

دوا که بسرکه بسرشتند زعفران بجائی سرکه بسرشتند بدین نام خوانند عموماً

خواه آن بقدر سر موی بود یا زیاده باشد و اگر بقدر حجم نامش مختلف نهاده

اند چنانچه راس النمل و راس الذبابی و عینی تفاحی و مسماری و مسمار نیز

ثولولی و فلکی نیز خوانند بیشتر از آنکه کنار سیاهی قرنیه ظاهر شود در

مراجعت سنون کوشند و محافظت نمایند از گزیدن خوق و اینجا حاجت باشد

که شادنه مغسول و اقلیمیای نقره و صدف سوخته باریک نمایند در چشم اندازند

دوا اکسیر بیش اندازند بهتر باشد و بالای آن افاده مدور بقدر خانه چشم

بر چشم گذارند و قطعه اسرب بالیست سوهان کرده در خریطه نهاده نهند

دوا از سرب سیاه باریک ساخته در خریطه کرده یکجا زنند بهتر باشد و بعضا به حکم

بر بندند و هر کار کنارهای قرنیه مشغول علامات گرفته باشند علاج سوء مزاج هر

هذا ام همیا درست کرده اند در تدبیر شتی یعنی هر چیز دد در یعنی ان ازدد احول

چشم این مرض اگر مولود را بود علاج نکنند اما آنچه مولود را که با طفل افتد

از صرع یا از خوابانیدن دایه آنرا بر یک پهلو یا از صایح و آواز

مهیب که به یکبار که طفل را فجش آرد علاجش آن است که چیزی

بدان

بدان جانب که خواهند چشم را بگردانند بیاویزند یا طفل پیوسته

بدان دارد و مهلطه چشم بحال آید و آنچه بزرگان را افتد اگر از تشنج عصبه

بود نظر کنند که سبب آن یبوست است یا امتلا و نشان سبب تقدم

امراض حاره است و علاجش ترطیب چنانچه به تشنج یبوست مقرر است

و نشان نیز خوردن شیر و خیره دوشیدن و تفنع و نشان امتلائی تقدم صرع است

و جز آن که به تشنج امتلائی لازم است و علاجش تنقیه و اگر از

استرخاء عضلات سفلی بود بعلامت و علاج استرخاء رجوع است

چنانچه در امراض راس گذشت و اگر از دال طبقات و رطوبات

بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاط تنقیه دماغ است یا بارجات

و تنقیه معده نمایند اگر از جهت معده باشد تجویز هضم فرمایند

میدانند که انتشار گشاده شدن است خواه عصبه مجوفه

گشاده شود خواه تنقیه عنبیه و انتشار پیدا کنده شدن نور است

در اجزای چشم و این لازمه انتشار عصبه است و در انتشار ثقبه

عنبیه پیدا شود و در اکثر با انتشار عصبه انتشار در ثقبه نیز می باشد

بالجمله انتشار متعذر البرء است اما انتشار ثقبه را حسب سبب تدارک

توان کرد بتحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند منقد اگر ضربه افتد

ازاله ماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از ازدیاد

رطوبت بیضیه افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقه
عنبیه افتد ایضاً تنقیه کنند و اگر از خشکی عنبیه افتد علامت
و علاجش از ضعف بصر بیب چو شد [illegible] یعنی تنگ شدن
ثقبه عنبیه اگر طبیعی است محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر عارضیست
چون ضعف بصر می آرد و نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه است
یا خشکی عنبیه یا قلت رطوبت بیضیه یا کیموس ردیه که در بیضیه گراید
آثار رطوبت و یبوست از اسباب با تقدم پوشیده نیست
و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم است و میعرات به تشخیص
شمون و علامت کیموس صلب فقد آن نقیه است یعنی زردک نماند
علاج در یبو عنبیه و قلت بیضیه ترطیب و در کثرت رطوبت عنبیه
و در ردارت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس را فائر
دادن سازد باید کرد نزول یعنی شکلها و خیالها در چشم آید چنانچه
پشه و مگس و جز آن بدانند که این ۳ گونه است یکی مقدمه نزول
ابجاد دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سبوزکاه خش بصر
نشان نزول الماء است که دائم باشد و هر روز فزون و اگر در چشم
بودن و علاجش با خواند دیگر در نزول الماء گفته و نشان بخار معده
از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پر آن علامت فساد طبقات

و رطوبات از تلوّن اجزای چشم و تقدّم امراض عینی پوشیده نیست
و علاج تنقیه ماء و تنقیه اجزای چشم است حسب سبب و نقصان
ذکا و حس سیلانی بصارت و ذکاء دماغ است و این فی الحقیقة
مرض نیست زیرا که بصر نیز شده است و بخارها از بدن و اجسام غیره
که در هوا ممتلی است می بیند فی الواقع اما چون سبب رؤیت امور
غیر معتاد تشویش میشود جهت تبدیل مزاج و کله با چه دهند
یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبتیست که اندک اندک
یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد
و تمام ثقبه را در گیرد بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه
مکشوف بود همان قدر دیده شود و جایی که آب رقیق شود اگرچه تمام
ثقبه را در گیرد لیکن منع بصارت نمیکند بنابر رقت و این منتشر
رقیق گویند و علامت نزول الماء و بعد نزول تمام ماء نیز … دیگر بطلان
بصر پوشیده نیست اما در ابتدای آن از خیالات روز افزون توان
یافت علاج در ابتدای توقف داغ کنند بر شریان بنا گوش
و داغ پخته باید تا رگ را بسوزد و بعد داغ سه روز مرهم مغز پیه مالند
بعده پنبه بروغن کنجد آلوده بگذارند و هر چند که داغ تیز آید بهتر
باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیز کنند و بعد نزول چند یک سال بگذرد

و آب

و آب از مالیدن چشم منع میشود دستکاری باید کرد امان بعد فصل و مهل
تاب بی آفت باشد خیالات چون خیالات از سه ماه درگذرد و نزول
الماء نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و دیده اند که تخم فندق بارنگ
ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش کندن
نیز مانع میشود اما داغ بشرطی که بشریان افتد و پخته بود البته منع نزول
مینماید با امر الله تعالی بعد نزول دوا سود ندارد و نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری
و طریقش معروف است و بعضی جا دیده شده که صاحب نزول الماء و صدمه
قوی بر سر افتاده معاً پاره بکشاده اول و اختتام این مرض بسیار است
و از اینها هیچ کدام قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و آنچه قابل قدح است
سپید صاف است از مالش منع گردد … عصبه مجوّفه که بی نزول تمام بعد
نشان وی سالم بودن مردمک است و مع کذالک بصارت باطل شده
و آثار ورم و ضیق … علاج تنقیه دماغ کنند و رگ کنند چشم زنند
و دیوچه بر صداغ چسبانند و قدم به مالند و حجامت ساری بر ساق بهتر
یعنی گربه چشمی آنچه اصلی بود صلاح نگیرد اما عارضی خواه در جنین شده باشد
خواه بعد آن حسب سبب تدارک توان کرد اگر بسبب ردی رطوبت بود تنقیه
بدن و چشم نمایند و اگر یبوست بود ترطیب کوشند و تأن زرقه بیس
بطلان بصارت است و فرق درین و در نزول الماء از تقدّم خیال

وعدم آن توان کرد ... در بیبیسے ولاغری در چشم پیدا شود قدح سود
ندهد ... زرقه که در جبلت شده باشد یعارضه بعد بلوغ زائل نشود واین
زرقه را برص العین کویند ... اگر بواسطه غلبه خلطی بود رگ زنند
وتصفیه دم نمایند وتوتیای بغوره پرورده بکشند واگر سببی دیگر بود
حسب آن تدارک کنند واگر نقصان حرارت غریزی افتد واین مخصوص
به پیران است علاج نه پرهیزد اما جهت حفظ ما بقی در ازاله رطوبت
کوشند وکحل الجواهر بکار برند ... یعنی رفتن بصارت بسبب
کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر نور مکدر شده باشد با بیضه
سیاه کشته یا سیقون بکشند واغذیه وادویه ملطفه بکار برند
واگر دمعه بر آمدن از ظلمت باعث بود برفع السمانکون بر روی
آویزند و بر روشنائی آفتاب بنگرند و بجوید غذا نمایند ... یعنی آنکه
روزانه بصارت ضعیف شود واین اگر مولود باشد علاج نپذیرد
اما جهت تقویه اجفان وطبقات چشم را قوت دهد ودخان بر روغن
تنقیه میکنند ... یعنی کلال وضعف که در بصر افتد از کثرت نظر
کردن برف یا بر روشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه آویزند ولباس
وفرش همه سیاه سازند وشیر در چشم دوشیدن ویادام خاصه
تلخ کوفته بر چشم نهادن در خورد برقی اثر تمام دارد ... سل العین
یعنی لاغری چشم وضعف لازمه اینست علاج در ترطیب کوشند واگر

سده باشد

سده باشد وتنقیه ونضج بعمل آرند ... یعنی دیدن بجانب شعاع خورشید آنکه
اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب وتدبیر آن است اگر بعارضه
رمد وجز آن افتد بازاله سبب کوشند ... در معرفت مزاج چشم بدانکه
مزاج اصلی چشم گرم وتر است وگرنه چنان بود مزاج صاحب باشد ونشان
گرمی چشم سرعت حرکت آرد ظهور رگها وحرارت ملمس وحمرت لون اوست
ونشان سردی ضد اینست ونشان تری چشم بسیار چرک واشک وبزرگی
چشم است ونشان خشکی ضد اینست وگرمی وتری چشم سیاه فرودن از همه
لونهای است هذا انزول الماء ودیگر علتهای بخاری در سیاه چشم اکثر
افتد ... بدانکه قبض نضج جرم پوشش چشم را گویند یعنی پلک دهد
بفهم مای گوئی پلک است یعنی مژه ... ونشان وی آنست که بعد خواب
چنان نمایند که ریگی در چشم که ریگ در چشم است وپس از زمانی زائل
علاج بعد از تنقیه عام بیضه پلک بدفعات در چشم کنند حجر احمر
واحمر حار واستعمال نمایند ... بعد تنقیه تضمید صبر واقاقیا ودر پلک
وبینی اگر مرض باقی بود علاجش تشمیر است یعنی بریدن موی زیاده شود
ورم کند تخم مرکوفته بشیر زنان ویا جز بیز آید وزعفران قدری آمیزند
بپلک بگذارند ورم در کنند ... در حکه زیاده واصفان یعنی خارش
پلک بود که در گوشه چشم ودر پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند وکافی
بکوبند وبر روغن گل ضماد نمایند واگر تنقیه نفی عضو مطلوب باشد

باسليقون وكحل عزيزي ونحو در تمدد يعني زياده شدن كوشت كوشه چشم كه
مي است علاج بعد تنقيه جهت افتاد او شياف زنكار يا مراهم زود نهند اكر
ندهد و قطع نمايند همچون ظفره بعد قطع ذرور اصفر پاشند تا ما بقي را بخورد
و بعد قطع جهت رفع اذيت زرده بيضه به روغن طلا نمايند و همراه هم
مندمل ميكند بعون الله تعالى فصل در امراض اذن يعني كوش بايد دانست
كه وي عضو شريف است زيرا كه آلت استماع است وحس شنوائي بر همه حواس
فضيلت دارد كما لا يخفى وكفته اند تا آنكه تخمين تنقيه نشود دوا در كوش
در امراض حادي بكار نبرند و هرچه در كوش چكانند نيم كرم بايد چه سرد بالفعل
عصبه سمع را ضرر دهد فصل در وجع اذن يعني درد كوش علاج اكر درد
بسبب ورم يا قرحه بود بيانش علحده ميكنيم و اكر بسبب سوء مزاج
حار يا بارد بود تنقيه از مادي والا در سازج حار بايد كرد
و تعديل در سازج بارد كافيست و در مادي بعد تنقيه او اكر
بسبب دخول كرم يا آب بود اخراج وي نمايند به وجهي كه ممكن
بود و جهيدن بر يك پاي دست بر كوش يا واجب داده و نيز بدان
طرف نكون ساختن آب را آشنا نداده راكه در آمده باشد
برون مي آرد و اكر اسفنج فتيله سازند و در كوش نهند و مريض را
بدان طرف به غلطانند زمان دراز تمام آب را نشف كند و اكر بسبب
تولد كرم در كوش بود بجاي دود عرعر كنند و احيانا بدير آيد برك

نفتالو

نفتالو نورا چون شيده با آب تازه او كرفته بچكانند يا چرو سركه
بچكانند تا آن كرم بميرد پس از صوف فتيله سازند و بروغن
آلوده در كوش در آرند كرم كه بمرد و آويزد بيرون آرند و آنجا
كه قرحه باعث كرم بود تدبير قرحه كوشند فصل در ورم كوش بعد
تنقيه نظر كنند كه آماس درون نقبه است يا برون آن اكر
درون است قيبتور در سمع و شدت درد و لزوم تپ لازم
مي باشد زيرا كه دوائي مركب است تا آب كشنيز طلاخي كنند درد
و بيرون كوش و شير از پستان دو شند تا آن در دنبال بندند
تا ببندد با آب حلبه يا آب كتان چكانند تا آن ريم كند و بيالا
بجسب شده و اكر برون نقبه است ورم به نظر مي آيد و تپ لازم نمي باشد
و درد شديد نمي شود در شيرا استعمال روا دارند منفي است و عند درد
پارچه در آب كرم تر كرده تكميد توان كرد و نمك كرم نيز ... بعد دو روز
برك كرنب به روغن رابچنه كنند بر ورم نهند تا تحليل شود فصل آنچه كفته
شد براي ورم كرم مخصوص است اما ورم بارد درون جحاج بود يا برون
مبطل سامعه نمي شود و در دقوي و تپ با وي نمي شود اما ثقل و تمدد لازم
وي است و روغنها طريق چكانند بعد تنقيه نفع تمام دارد
نشانش تقدم ورم است و برآمدن ريم علاج شهد و انزروت مسحوق
در فتيله آلوده بكذارند تا پاك شود و بعد آن انزروت و دم الجوائي

وکندز در روغن نمائند یا روغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد
شدید بود خاکستر افیون و قدری جند بیدستر اصلاح افیون با هم
آمیخته در روغن سازند یا بخیزران آمیخته بچکانند فصل در طرش و وقر
وصمم نقصان سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان مجاج را
صمم گویند و کاهی مرادف. و دیگر آنکه علاج حسب سبب تدارک سازند و در بعضی جا
تنقیه به نقاریق نمائند اگر تنقیه مطلوب باشد و آنچه روز بحران
افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه از پیری افتد یا مولودی بود علاج نپذیرد
و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بخائند و قطره در گوش بچکانند
نفع دهد دخول الجسم الاذن یعنی در آمدن سنگ ریزه و مانند آن
علاج در گوش روغن گل چکانند و عطسه را حرکت دهند و خون بیایند
و دهن و بینی تا قوت دفعه بکوشش مصروف شود و انچه مندفع گردد
و اگر در آب در آید چوب بادبان قدری دهن گرفته بر یکطرف او
پنبه بندند بر روغن آلوده و بر او فرو زنند و طرف دوم او در گوش باشد
آب بهم منجذب شود و طریق دیگر در وجع گوش گذشت و دخول حیوان
صغیر آنچه در تولد و بدان در گوش گذشت از قبیل و اخراج تدبیر نمایند
طنین آواز در گوش اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ
بود دوی علاج بحقیق سبب نمائند و ازاله آن مرض سازند و اگر از

ذکار

دخول الجسم الاذن

ذکار حسی بود کله پارچه و هریسه بخورانند فصل خروج دم یعنی برآمدن
خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر سبب
صدمه و ضربه و جراحت بود در ضمن او فصد اندک کرده و هر چیز که بشد بعد فصد بازو
در سرکه جوشانند و بچکانند چون بند شود در بحرانی باکی جوف و غشی نخفد
بند بکنند و اگر از قبیل حبه در اذن افتد بعلاج او که بغرفه تاب نمائند باید
رجوع سازند ضربة الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تنقیه
کنند و صبر و مغاث و اقاقیا در روغن ضماد سازند بجانب مائل گردند تا آن
عضو را بهیئت اصلی آرد نتوء الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ
علاج بعد فصد و تنقیه گوش را بر موضع او نهاده بر فاده و عصابه محکم بندد
و اگر در دباغی باشد بپنبه بطاکراهنه در آب برگ خطمی و آب پوست گردو
مابعده بمالند و در قلاع اذن یعنی شقاق گوش و این در اطفال بیشتر
افتد علاج میان دو ران و بر بیخ گوش حجامت کنند باز توجه نشوند آن
موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ فتیله نرم ساییده پاشند
یعنی فارسی گوش علاج افتیمون در سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را با روغن
بادام تلخ بچکانند یعنی گرفتگی و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج
تقویت دماغ کنند باغذیه و ادویه مقوی و مشموم فصل در امراض انف
بدانکه در بیخ بینی دو راه است یکی بدماغ میرود دیگر بحلق فصل خشم بینی
بطلان شامه و سببش اگر برآمدن گوشت زائد بود در بحران انبرا

فصل

فصل

فصل

الانف کویند وجدا به باید اگر حدوث آن از ورم یا وقوع سده بود از خلط
وانچه لوازم هر خلط است معلوم میشود واگر سوء مزاج ساذج بود شناختن
حار و بارد ظاهر است اما بر آمدن خون علاج بحسب سبب تدارک نمایند وآنچه
بعد امراض حاره افتد بسبب یبوست ویا تشنج کمتر علاج پذیرد (فصل) یعنی
حس بویائی فتور افتد یا وجها آمدن بوی واین سه گونه است یکی آنکه
همه روائح را روائح بو کند دوم آنکه از یک چیز بوهای مختلف شمیده شود
سیوم آنکه بعضی بوهای شمیده شود وبعضی نه واین هر دو وجه خالی نباشند
یا آنکه خوشبوی محسوس شود وبدبوی بر عکس علاج تنقیه دماغ نمایند واگر ورم
باشد تدارک وی فرمایند دیده اند که خوشبوی محسوس شود فقط چند سعوط کنند
وانجا که بدبوی مشموم میشود مسک در بینی چکانند واگر بیماری در ابتدا بود و بعد
از دماغ در اول خشک ود در اول دوم ثانی چند (فصل) در بواسیر الانف
یعنی گوشت زاید که در بینی بر آید علاج رگ زنند وزلو کنند ومسهل دهند پس
از آن زنگار والشنان قصار زرنیخ و مر هر سه برابر مرهم ساخته وفتیله بدان آلوده
بر آن گذارند تا بنز اید اگر سود ندهد قطع اینها یا بر رشته مویی گره دار
که از بینی بحلق آید وآنرا امیکشند تا آن فزونی زدوده شود و بعد
مرهم اسفیداج کنند (فصل) در بخور الانف علاج در تنقیه نمایند وآنجا که
صلابت بود موم روغن نرم سازند واگر تحلیل نه نماید شرط زنند ومراهم

رکانه

اکاله بود از ند پس به مرهم سفیده مندمل گردانند (فصل) در قروح الانف
علاج ریش بینی اگر تر بود رگ زنند ومسهل دهند پس مرداسنگ
بر روغن گل بمالند واگر خشک بود موم روغن مالند کافی است (فصل) در رعاف
یعنی خون آمدن از بینی علاج باز و دران وانشتی داد غلین و تدبیر
بستن دیس سر حجامت نمودن وهمچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ
راس می آید بر سینه واگر از جیب می آید وسرکه تازه خرفه سه دو
قطره چکانند وخانه عنکبوت در سیاهی تر کرده بعبار انزروت آلوده در بینی
در آوزند وتر پیشل با نمک ملتانی بر سر جیبا بیندن حبس خون مینماید واگر
خون غالب بود رگ زنند وحسب حال برارند اندک اندک یکبار یک ولیع
وبه غلیظ خون گوشت شربت عناب وامثال آن وعدس و برنج خورانیدن
لیمون آمیخته بغایت منفعت است (فصل) اگر در رعاف تب یا امراض سر افتد
تحقیق نمایند که بحرانی است یا نه اگر بحرانی باشد زنهار بند نکنند بعد
عظیم خواهند انداخت مگر وقتی که خوف غشی باشد واگر بحرانی نیست حبس
حاجت تدارک باید کرد (فصل) هرگاه در امراض دماغ سر خفیف حاجت شود
یا علتی که در بینی کار مخصوص است در درون بیخ بینی بخارانند واگر کند شد
دمیزیج و فرفیون کوفته و برچره کاو سرشته فتیله سازند و در بینی ویرند
خون روان کنند (فصل) در عثیر الانف یعنی بوی بد از بینی آید علاج اگر سببا
در سده و قرحه بود تدبیر وی کنند بدانچه گذشت واگر بعضی خلط دماغی

بود فساد دماغ گواهی دهد اگر از بعض خلط معده بود که بخار آن بانف آید تنقیهٔ
معده شاهد بود تدبیر وی تنقیهٔ معده و دماغ است و سکنجبین و غوره
خردل غوره و چیزی خوشبو در بینی انداختن فصل در مرض الانف
یعنی کوفته شدن بینی علاج اگر جراحت و ورم بود رگ زنند و حیله ابلیه الانف
کوفته به نوعی که مانع تنفس شود یعنی انبوبه مرهم آلوده در بینی گذارند تا
تا آن دم هم آید و بعد اصلاح صورت او جبر و مغاث و اقاقیا و مر باریک ساخته
و با آب لسان الحمل سرشته بر کاغذ نهاده بالائی بینی چسپانند فصل در عطاس یعنی
عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل خوشبو در بینی چکانند و آب شیر تیز نیم گرم
بر سر ریزند و روغن نیم گرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم و گوش و کام بمالند
و اگر کودک را افتد کرده گوشت عنبر بریان کرده و آب چکیده در بینی رسانند عطسه معتدل
دلیل صحت است و افراط نکند فصل در جفاف الانف علاج اگر خشکی بینی از
حرارت بود مبردات بکار برند و اگر از یبوست بود مرطبات و بوئیدن ادهان
نفع کند دارد و اگر از نشیب خلط دخ بود تلیین آن نماید و باد بادیان و جز آن
فصل یعنی خارش بینی علاج اگر خارش سبب رسیدن هوای سرد می شود تعدیل مزاج
دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمهٔ زکام و بانه له یا جدری بود باصلاح آن
مرض می کوشند به علاج که خلقه عرض است فصل اگر چیزی خارج در بینی در آید و بند شود
روغن چکانند و بمالند و عطسه آرند تا برون افتد و بسیار بکشند که از راه
حلق برآید بی نفع و بیلام جز انکلام فصل در امراض لسان و دهان درد و ورم

لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند
درد موی و صفرا و زبان که سیاه روز زیکبار نه بشیر کاهو و کاسنی و خرفه
و عنب الثعلب و بعد سه روز با آب کزبره و عنب الثعلب و لعاب تخم کتان
بهم آمیخته دور الحلاط نضج با بوسه و اکلیل بنفشه مغز خیار شنبر آمیخته
در بلغمی بعض تنها یا صعتر و یا ایارج آمیخته و در سوداوی بطبیخ افتیمون و حلبه
و روغن بنفشه مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز تر اگر جرم
دهن دارند تا سرطان نگردد از استعمال ادویه حاره و غرغره که در سوداوی
و بلغمی رفته از ابتدا و انتها الحطاط بیت بخلاف غرغره و ورم گرم و اگر
بسبب ورم شرب سم بود علاج سم نمایند فصل در ثقل اللسان یعنی زبان
گرانی کند و ادای حروف چنانچه بود نطبور نه باید آورد اگر بسبب قوی بود اصلاح
بر تلفظ بنگر آید علاج تفحص سبب نمایند و تدارک فرمایند و بجا که استرخاء بود
بنگرند که فتور و خواص و فساد در دماغ هست یا نه اگر باشد تنقیهٔ دماغ باید
کرد بعده به روح و جز آن زبان مالند و اگر نه باشد در باب فالج ذکر یافته
عمل بندد و آنچه از گسستن عصب و عقب تشنج استفراغی افتد:
علاج نه پذیرد و آنکه عصب را سام افتد و مزمن شود بدستور امائیل
از ماء ملح اندرانی و نوشادر مالیدن تا لعاب آرد شفا بخشد و ریشه
بجّه ناری زیر زبان نهادن در استرخاء نفع تمام در عظم اللسان یعنی بزرگی

زبان واین را ادلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت عظیم از دهان
بیرون افتد علاج اگر دموی بود رگ زنند و نرشیها مالند تا لعاب
آرد اگر بلغمی بود بعد تنقیه او سرکه و نمک مالند فصل در تشقق
اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر بسبب خشکی باشد مرطبات دهند
و بروطی و روغن بنفشه مالند و بتعدیل سر نمایند و بعد تنقیه سپید
ورود بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد گیو دی
اگر به مانند گشنیز و قونج و سنگ بلبل یعنی سنگی که در فرایط بلبل مانند
و زرنیخ حلال نمایند تا ان کبود ان دور شود و اگر از تیغ یا از سنگ تفرق
لاتصالی افتاده باشد بر ملتحم بند بر آنش سر فصد دملین آدو در
اندک مدت در زرده مرغ نهاده با صلاح جراحت کوشیدن نوعی
که در قرحه آید بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث است
و سالم ترین وی آنست که در ملتحم باشد و کم درد بود و قرحه ملتحمه
و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز در د
شد بدچیزی از آثار قرح پیدا نباشد مگر بعد غلیان مدت علاج
بز دی رگ قیفال زنند و سه هفته خون قدری همیکر شد و طبع نرم
دارند و اگر درد کند شیر زنان چکانند و اگر زود پخته شود لعاب حلبه

منسول

مفسول چکانند حلبه را در آب شیرین دو پاس بدارند پس بر آرند
در آب دیگر بجوشانند که بیست چند باشد و جوش تخفیف به ماند
بپالایند عسل و روانی باشد و بعد از ریختن و نکافتن شیر
با عسل آمیختن چکانند تا پاک کنند بعده شیاف کندر استعمال
نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال نماید انچه برای ذهاب آثار قرحه
و جدری مخصوص است بکار برند و استحقاق بوسیده بکلاب
سائیده در ازاله اثر مجرب است فصل بدانند که این مقدمه منتشر
است زیرا انکه گرانی پلک را که از باد باشد و صاحبش خفتن
بیدار شود بیند و دارد که در چشم ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه
جمع آید و سرخی ملتحمه که باعث ضعف بصر شود اشیا غبار آلوده
نمایند هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص است پلک گفته آید
جدا اما آنچه بقرنیه مختص است تدبیر ریش نضج است استعمال لعاب
حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت کشف رخنده نفخ بارگ
ساخته کنند پس اگر سعه ندهد و مانع ابصار بود دستکاری باید کرد
والا تعرض نکنند تا آفتی دیگر پیدا نشود و ملتحمه خصوصیت دارد معالجه
رمد سوداوی دو رشوه بطبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید
کردن نفع دارد یعنی تب کودن علاج شهد با آب بادیان

در چشم کشند و فلفل دراز در جگر بز خاصه کوکوهی بعد فرود اندر کنند و آنرا بر آتش نهند و رطوبتی که از انجا برآید در چشم کنند سریع الاثر است

و اگر ماده کثیر است به تسهیل و فصد بر دارند یعنی روز کوری علاج او و کله پارچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانیدن و شیر دختران بر سر مالیدن

و در بینی چکانیدن و در آب سرد چشم باز کنند غوطه زده و شربت عناب نوشند فصل و این مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و جمع مثل باضاغط

بعده گاه ساکن شود ضربان و درد مانند شقیقه سر و باز عود کند و آثار رمد هیچ نه باشد علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد یعنی تدبیر این است

و در سر شریانی صدغ مبادرت کنند تا آن آفتی دیگر نیارد فصل یعنی برون آمدن چشم پی ورم علاج تنقیه ماده نمایند و بعده هلیله در چشم کشند و

تقلیل غذا نافعه تر بیشتر چیز بالست فصل یعنی بلند قرنیه و علاج آن تنقیه است از خلط غلیظ و بعده دبر و صفرا کشیدن با آب گرم تر و شستن و بر

بخار آن انکباب نمودن و خاصه نتو است که سخت میباشد و زیر میل متغیر میشود و متو از دمعه و ضربان بود بخلاف شره که در قرنیه افتد و او عمر

و بار دمیباشد فصل در نتو القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاهی در جمله آنها نتو حادث میشود و گاهی در بعض الجمله در بعض قرنیه سپید

هر نمایند

هر نمایند از همان موضع و در بعضی نهند و حبس در مطولات گفته ایم

علاج فصد و مسهل بعمل آرند و در ابتدای رادع در بینها شیاف ابیض کشند و انحفاظ شیاف احمر لین کنند فصل هر گاه قرنیه شکافد

و عنبیه از تحت او بیرون گرائد اگر بلغمی بود و بلیله و عفص و قرطاس سوخته و گوجر مضمضه کنند و اگر سودا بود برگ حنا خائیدن و مغز ساق گاو

بمالند و گاهی جهت تقویت بحل بازد گشنیز و پوست انار در سرکه بجوش شود مضمضه کنند شیر خشت در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع

چیانرا مالیدن اثر تمام دارد و بدستور گاو زبان پاشیدن فصل در

اکلة الفم و آن قلاع خبیث است که زود براکنده شود علاج آن در قلاع گفته ایم از تنقیه و زوانیدن رطوبت خانش بعمل آرند و بعده باز استادن

قرحه از انتشار فلاصون بگذارید یا سورنجان تا پاک کنند و هر گاه در بن ادویه به حرکت شود به بعه مضمضه کنند و با شیر تازه شکر آب فصل در کثرت لعاب سیلان

لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده یا از برودت و رطوبت معده آنچه از حرارت است در خلو معده زیاده شود و آنچه

از برودت است در پری معده و الغاً ضعف هضم و شیرینی دهن و فزونی لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط بموجب حار کاسنی تازه یا

قدری نمک بمکوب بی شد و آب او بلیغ نمایند و در بار دکندر و مصطکی مضمضه فرمایند

در بخر الفم یعنی بدبوی دهان علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تلطیف

دلیل فائده اگر از دماغ همی آید یا از معده تنقیه دماغ بوده نمایند و حب المسک
پیوسته در دهن دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و بمضمضه بروغن کنجد یا گل
گاه گاهی بوقت صبح در ازاله بخر بغر قوی مجرب است فصل در ورم الحنک یعنی
آماس کام و این از خون افتد یا از بلغم حقیقی سرخ و یا زرد باشند و بلغم سپید
و بی درد باشد علاج آنست حب ماده تنقیه نمایند و غرغره در قلاع گذشت
بکار برند فصل در امراض شفه یعنی لب در بیاض الشفه یعنی سپیدی لب
و این غرض است علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن
بهمین یا چیزی در بینی چکانند فصل در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد
و معنی این مرض در امراض دهن گفته ایم بعمل بندند و حمل تشقق از هوا محفوظ
دارند مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا کوفته و بیخته در پیه ماکیان سرشته
نمایند ضماد مجرب است در اختلاج الشفه یعنی بریدن لب علاج اگر
بسبب در آمدن خون بود و رگهای لب مستطیل بر باج شدن باشد رگ قیفال
زنند غذا کم خورند و نفع تمام نماید اگر ماده غلیظ باشد آنچه در اصلاح مطلق
گذشت بکار برند و آنچه بمشارکت معده بود با غثیان و فواق باشد و مقدمه
قی بود بقی دفعه کنند و آنچه از دماغ بود مقدمه لقوه و صرع است تدبیر پرهیز است
و بمجمع حدوث امراض به رقیه کوشیدن فصل در تفقیع الشفه یعنی خورد شدن لب
علاج نفع از تشنج یا یبس افتد تدارک نپذیرد در اطفال بچه مولود ایام
طفولیت بکشیدن و راست شستن باشد که اصلاح گیرد فصل در بواسیر الشفه

یعنی نزونی

یعنی نزدنی که در لب زیرین بدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمرهم
اصلاح فرمایند فصل در ورم الشفه یعنی آماس است علاج حب الخلاط تنقیه
نمایند و ضمادها مناسب آن بکار برند و حصص مانشره عنب الثعلب و خصوصاً
در حار بکار برند اما در ابتدا فصل در بثور لب علاجش تنقیه است
فصل در اکلة لب علاج آنکه در اکلة الفم بکار برند فائده هر گاه سودی
مزاج بر لب افتاده علامات ودرنیافته تدارک نمایند فصل در امراض اسنان
و لثه یعنی دندان لاغر شدن فصل در وجع الاسنان یعنی درد دندان
آنچه از گرمی بود با آب سرد ساکن شود و آنچه از سردی بود با آب گرم
البته باید علاج اگر بود مزاج ساده بود در حار سرکه و گلاب و در بارد
نفع برنج کابلی بمضمضه کنند و نخست ماده را تنقیه کنند پس تعدیل و آنچه در
بهر معده بیفزاید از ف دماده معده بود تنقیه معده خورد و هضم قوی
و گشنیز در طعام بیشتر اندازند و قی منفعت است در پرهیز و آنچه نقل بود از باد
باشد تنقیه بمعجون بطبیخ بادیان و انیسون و زیره بمضمضه کردن بکرات
سود دهد و آنچه از تقدم گرم بود تقب که اهل دید تخم کنند تا تخم پیاز با
موم آمیخته در آتش بسوزند بواسطه نی دود آنها بدندان رسانند
عرق گوگرد به دندان گذاشتن فوراً دفع درد دندان میکند باید که
دیگر دندان نرسانند که ضرر دارد دنگیسید کله در بار رد کذا لک بعمل زر

داغ نهادن سود تمام دارد و داغ چنان باید کرد تا بجنبه نشود و احتیاط کنند
که به دیگر موضع نرسد و آنچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استفراغ مشغول
گردند و اگر بیشتر بود به از کندن هیچ نیست و لیکن نخست بیخ او را
سست کنند و برکنند تا بچشم ضرر نرسد دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا
افیون فلفل و کندر باریک ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند
فصل در حدر یعنی کند شدن دندان سبب آن تناول از حموضت یا بسیار
ترشی بود علاجش در حار مزاج خائیدن برگ و شاخ خرفه یا تخم او و کنبای
دهان گرم بدندان گرفتن است و در بارد مزاج مغز بادام و مغز جوز هندی خائیدن
و آنچه از باطن بود از دفع ترش و ترشی دهان و بسیار ری براق کردن
دهد و علاجش تنقیه بلغم یا سودا است خاصه بقی زیرا که چیزی وضع ندارد
کثرت ریزش ماده متصور نیست و برآمدن ماده هم معده بقی استعمال است
فصل در [illegible] یعنی رفتن آب دندان و مراد آن است که دندان
از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بر موضع اشیا فاد [illegible] بود علاج تنقیه
و تعدیل کوشند و طحال [illegible] ساخته بدندان نهادن در بارد و برد عفص
گل و کافور بمضمض نمودن در حار نفع بسیار دارد و این نیز قسم است
حرس دندان تدبیر این است فصل در اکل ثقب و نقب الاسنان یعنی
خورده شدن دندان و پوسیدن و سوراخ گشتن دندان علاج تنقیه دماغ

سنه

کنند و حضض و مازو و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه از اجناس
اصلی بود هر آن دندان و اسباب ذبول پیدا بود و این زوال
نمیکرد اما حاجت بعلاج اثر ذبول تر طیب باشد کرد فصل در حفر
یعنی چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و دوده نکرد و این
قلع نامند علاج تنقیه غالیه نامند پس بالت آهنی آنرا بردارند
و بعده نمک سنون و زبد البحر و شیح سوخته بمالند تا ثقبه را
دور کنند و دیگر متکون شدن ندهد فصل در تغیر رنگ دندان هر گه
زرد شدن صفرا است و سیاهی و پاره از سودا است و سفیدی از بلغم
غلیظ علاج حب [illegible] تنقیه نمایند پس در صورت آرد عدس
با سرکه و در سودا [illegible] بیخ کبر و روغن گل و در بیاض روغن و
مصطکی باید مالید فصل در تحرک الاسنان یعنی جنبش دندان علاج
آنچه در صبیان و شیخان افتد با نقصان طبیعت [illegible]
آنچه اسباب [illegible] تدارک وی باید کرد حسب سبب و بیشتر از علیه رطوبت
و پوشش [illegible] افتد وقت دلته باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت
ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و برای سنون مقوی نافع
است هرگاه دوا سود ندهد حاجت بکندن آید نخست آن را از
بیخ سست کنند طریق که بی دندان بمصع بیاید پس بر کی الخیر

باریک کوفته با شیره انجیر خام بمالند و دو سه روز این عمل کرده باشند که
بی تصدیعه منقطع خواهد شد فصل در تآکل الاسنان یعنی آگنده یا وزار
کشتن دندان علاج اگر از غلبه خون بود رگ زنند و مسهل دهند
و اینها باد زد نباشد و اگر بلغمی بود حب ... در ریشه مسهل بلغم باید داد.
و اگر زیادتی خفیفه یک دندان صلب بود و دندانهای دیگر نیز ... شوند
دی دراز نه بیرون قطع است بالتی که مخصوص این کار فصل در حکة
الاسنان یعنی خارش دندان در بیشتر حالت باز نتوان ماند بیمار
را ابرهم سائیدن دندان یا خاییدن اشیا علاج تنقیه بدن و دماغ
کنند و از تیز و ترش و شوربه پرهیزند و سرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ بود
مضمضه نمایند فصل در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن
دندان در خواب علاج اگر علامت امتلا بود تنقیه دماغ کنند و در عشا
قطعا برکرده مالند و الا تدریل کافیست فائده در بیان تدبیر که
دندان کودکان تا آب فی بر آید مسکه و مغز ساق بر کله به مالند و مالیدن
و مالیدن شیر سگ مجرب است بر لثه کذالک عسل از خاییدن باز دارد
که محلل ماده مکرون است و عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته
نیم گرم بمالند و با انگشت آلوده بر بن دندان بمالند و درد که در وقت
روئیدن میشود باز دارد فصل در ورم اللثه یعنی آماس گوشت بن دندان

علاج

علاج حسب ماده تنقیه نمایند و بمضمضه فرمایند فصل در [illegible]
یعنی برآمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت دافعه
بود ماز و عدس سوخته و تباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود
رگ زنند و بمبردات مضمضه نمایند فصل در [illegible] و ناسور لثه
هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد چهل روز ناسور
گویند علاج آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ دهند
بمیل باریک ~~...~~ فصل در [illegible] واسترخا بدانکه کم شدن و
سست شدن گوشت دندان باعث تحرک دندانها میشود علاج گل سرخ
و عفص بلوط و گل انار و حب الآس هر یک نیم درم باریک منعوم بر لثه گذارند
در [illegible] زائد که در لثه بر آید و این بیشتر در سن آخرین افتد بود درم
زاج سبز هر دو باریک ساخته بر گوشت زائد گذارند تا آن بخورد
در [illegible] و لهات درمی و قصبه ریه حلقی مشهور است لهات ملاذه
جسم است که آویزان است در حلقی مری مجرای طعام و آب و قصبه ریه
مجرای نفس فصل در ورم اللهات یعنی آماس ملاذه علاج حسب ماده تنقیه
نمایند و بعده غرغره فرمایند و در ورم صفراوی سرکه و گلاب
و عصاره عنب الثعلب و امثال آن در بلغمی سکنجبین خردل آمیخته
و در سوداوی بیخ فالوس در شیر تازه حل کرده فصل در استرخاء
اللهات یعنی ملاذه سست گشته فرود آید و این را سقوط اللهات

نیز گویند علاج اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند
و گل سرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره
کنند بماء العسل و شبت و شاخ گوزن سوخته و نوشادر یا زنگ
بلغمی مثل نهاده ملازه را بردارند و بر تارک بسی کند الشته
در سرکه و اسپغول آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضه ملازه را بالا
کنند و مازو نیز بسرکه سائیده بر تارک طلا کنند نهادن مسهل ملازه افتاده
است و همچنان نمک بسیر سوخته و یا سرکه سرشته و زرورد قوی نه باشد ملازه
نه باید برید خواه بالین خواه بدو استیصال نباید کرد که ابطال بعض مخارج
حروف نماید از بیخ بریدن ملازه **فصل در خناق** یعنی در نفس زدن
یا در چیز فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب آفتی در حلق
علاج نخست رگ قیفال زنند و رگی که زیر زبان است
باید که خون اندک اندک بدفعات گیرند اما اگر امتلا خون بسیار بود
و ضعف نه باشد یکبار خون بقدر تقاضای معتدل آنمقدار گیرند و بعد
اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض
پس از تنقیه از آب سماق و دیگر مبردات غرغره باید کرد و کرده
تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید و به آتش حرارت اقتضا رباید کرد دوا کرد

واگر سعفه

واگر سرفه بنحو ملموضات توان لیسیدن شربا و غرغره و هرگاه ورم بیرون
ظاهر شود وضع محاجم و ارسال علق بران شود دارد تا ماده از
نفس عضو برآید و در دموا حجامت ساقین مفید است و چون سه روز
امراض کند مغز فلوس در شیر کافور حل کرده صاف غرغره نمایند
که نافع است هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب بر سر او رسد تا آن
ضرورت نه بیند بفصد مبادرت کند و هرگاه که ماده خناق پخته شود
و خود بنگاهد از بوره و حلتیت و خرپزه خطاطیف که در شیر تازه
و روغن گاو آمیخته باشند و غرغره کنند تا آن بنگاهد و بعد شکافتن
بشهد با شیر ممزوج بود غرغره فرمایند تا قروح پاک شود و در این هنگام
بحریره که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر آمیخته غذا نمایند
سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه خون تنقیه شده باشد
رفت و نطرون و خردل با آب سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده
از باطن بظاهر گراید بر اورد فصیه بریزد و وضع محاجم زیر زنخ هذا
ستوده آید و در بلغمی بحقنه نیز طبع باید گشود یا باد و نیز شروب
با آب تره ب و سکنجبین عسل غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر
زبان زنند و بر قفا زیر زنخ محاجم نهند و در دوای رگ باسلیق
زنند و شکاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون گیرند و بچه در زیر

گذشت طبیخ ملائم نمایند و بشیر د مغز ملوکی غرغره سازند و حلبه و بابونه
و برگ کبر است کوفته و بیخته بروغن نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج
حلق ضماد کنند نوع [illegible] از خناق که آنرا خناق کلبی گویند نوع
و این شدیدترین اقسام است و مریض مانند سگ دهان بگشاید و زبان
بیرون آرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود تدبیر وی حسب حاجت
تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال
فقار کوشند بدانچه لائق و نوعیست از خناق مسمی بدانچه فرا صفوینین
اقسام است و عدم قدرت بر تکلم و بلیع و برآمدن آنچه نوشند بتکلف
از راه بینی خاصه این است و هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید آنرا محموده
باشند و تدبیر همان است که گذشت فایده [illegible] منفذ ریه بود بر جهره
دو ثمن کردن محجمه نهادن بکنند که مری قدری بگشاید و بلیع چنانچه
رفیق ممکن میگردد و جائی که تنفس ممتنع شود حنجره باید شکافت تا نفس
که در مطولات است علامت بثور مری شدت درد است در محل مری عند
مرور غذا خاصه که طعام ترشی یا تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه
ازدیاد وجع است عند تکلم و خائیدن از دود و غبار رسیدن نفس
وقت و مرور غذا علاج فصد کنند و آب خواکه تلیین کنند و از آب

سرد

سرد بپرهیزند و اغذیه ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه
بدانند بثور ریخته خواهند بنفسج و بعد انفجار تحلیل کوشند چنانچه در
خناق گذشت و در بثور حلق غرغره خناق بیشتر باشند فصل در
تولد علق بحلق یعنی آویختن دیوچه بدان هنگام که در آبهاست
که دزدی دیوچه ها از خورد میباشند و چون آنرا کسی نوشند آن
دیوچه در درون حلق یا درون قصبه یا در ابتدا ویزد یا بکام برآید
سوئی بینی و در آنجا آویزد بالجمله آنچه در درون بود و مبطور شود از غم
و بیقراری توان یافت که غیر از مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق
از دهن اندازد بی سببی دیگر اما آنچه در قصبه آویزد بیکدم بی سرفه
نباشند و آنچه بمجرائی بینی آویخته باشد بکام برآمده لبنگی دماغ پدید آورد
آنرا نتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه سر او در آنجا نماند بهذا
گفته شد که از منقاش کردن علق بخشی کنند زمانی گرفته دارند تا آن
دهن او که در عضو متعلق است سست شود و جدا گردد پس بیرون آرند
و اگر بمنقاش نتوان گرفت یعنی درون باشد کل سیه در خریطه اندازند
و دهن بیمار بدان برنهند تا آن دیوچه جدا شود و بحلق آویزد زیرا که
مألوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد خون بینی و
عصاره قثاء الحمار و خربق و سرکه آمیخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه
بینی جدا کردن بمعده افتد زود قی کنند و الا مسهل دهند تا برآید فایده

در شرب آب احتیاط لازم است که بی دیدن و بدون بالا اندر شود نشوند

فصل در فرو بردن سوزن یعنی فرو بردن سوزن و امثال این ظاهر است

علاج سوده بیک تا شش شراب انگوری ناشتا

بنوشند و بعد نیم ساعت بموی مسهل دهند و بعد خروج جهت اصلاح

معده تدبیر که لایق بود توان کرد حسب حاجت اگر برآمدن ممکن

در انشیب شوک ماهی یعنی تعلق خار و جز آن در حلق و بند شدن طعام

و مانند آن علاج که بیرون آرند والا اگر چیزی نرم بریده بود چون تخم

انبه درست بر کردن و بدان ابلکی بهم زنند تا برآید یا بمعده افتد و اگر

خار باشد حال آن بود لقمه بزرگ خورند تا فرو برود و اگر نه خشک را بر رشته

محکم بسته و اندکی خائیده فرو برند و سر رشته بدست دارند بیکبار

بیرون کشند انجور اتا خار را برآرد و اگر خراش شده باشد در گلو برادر

بلعاب یا دهن تا اصلاح کنند فصل در انطباق المری یعنی بهم آمدن

مجرای طعام علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و نور با اصلاح

فرو نشود و لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت خورد می درد علاج تنقیه تام

نمایند و بطبیخ انیسون و کندر و سنبل و بابونه و مصطکی بجرعه نمایند

نیم گرم و زیر زنخ محجمه ناری نهند یا بکی زده چسپند و تکمیل بالله

فصل در بستن خنجره یعنی بستن حلقوم و نشان وی نفس نه آمدن است

یابعد

یا بعد آمدن علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که بسبب این و آن :

یکی است فصل در نخ یعنی خاریدن مری علاج قی کنند و سرکه

کهنه غرغره نمایند و شیر و شکر بجرعه کنند فصل در علاج و در معاش قطعه الریه

اختلاج بیرون است و از معاش لرزیدن شان اختلاج آنست

که گاه گاهی تردد و تعقد در کلام او واقع شود و از معاش آن

که کلام از زبان آید چنانچه در بعضی پیران مشهور است علاج آنچه

در رعشه و اختلاج تمام نوار کنند و غراغر در تریح جا نفع کلی دارد

فصل در تدبیر غریق هر گاه آدمی را برآرند و بهوش نبود اما نفس باقی

بلند و از گون سازند و شکم بجنبش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در

سرکه جوشانیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بجوش آید و بعده حریره آرد

نخود بشیر دهند تا مزاجش را صلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق را تا

سه روز در آب در آب حباب می باشد سکوت را اغلاط محض است یعنی

که نفس وی نه بینند حکم به موت ولی کنند و به تعذیب و تدبیر نه پردازند

فصل در تدبیر مخنوق یعنی کسی که گلو وی بکمند خفه کرده باشند هرگاه نفس

باقی بود فی الفور رگ بزنند پس بنگرند که کف در دهن دارد یا نه اگر ندارد رگ

قیفال کنند و حقنه نرم طبع نرم نمایند و با آب خردل سوده بسیار تا مالند

و چون بهوش آید برو روغن بنفشه و آب گرم غرغره سازند و اگر کف دارد

امیده نه بود [illegible] یعنی دشواری فرو بردن چیزها انچه بسبب تنگی نفس
هوائی بود خناق و انطباق مری گویند و گذشته اما انچه بسبب سوء مزاج
مری بود علاجش تعدیل آنست حسب سبب و وضع احمده در بینی مرض بین
الکتفین باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه شش بطرف
سینه [illegible] علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند
تا مری قوی [illegible]
در حلق و بطعام تیز و ترشی چیز با فتن اگرچه اندک بود و عدم
بقدر طعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درانجا
عکس این باشد همین فرق میکند در ورم قرحه و بدانکه قرحه اکثر بعد
بعد از انفجار ورم مری افتد وگاه بی ورم نیز افتد از ماده حاره علاج
موم سپید در روغن بگدازند و جرعه جرعه بنوشند و بعد از ان چو سه روز
ماء الاعسل با شیر و شکر نوشیده باشند تا ان قرحه پاک شود [illegible]
یعنی گرفتن آواز در تغیر و بطلان قوت اعنی بر گردیدن آواز اصلا
بر نیامدن آواز علاج تحقیق نمایند که سبب نزله است یا سوء مزاج حنجره
اگر از نزله باشد شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده باز دارد
و اگر سوء مزاج بود حسب مزاج تدارک فرمایند [illegible] خاکینه
آواز در رفتن را فتحا کند باقلی و مویز و خرما و انجیر و حلبه و ... و مغز بادام و شکر

ماء العسل

و ماء الاعسل و تخم کتان هر واحد ازینها نفع دارند اصلا [illegible]
یعنی بیماریهائی هرسه لفظ فرق میکند بالجمله مرضیست مزمن دراز
عسر البرء هرچند زود تدارک کنند بهتر است بدانچه از بلغم بود بر آمدن
سرفه و خرخره سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا
با آب گرم آمیخته بنوشند صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو ربع و گاه
گاه قی لازم دارند و طبیخ [illegible] و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا
سازند فوائد حار آمیخته عند غلبه تخم کتان نیم کوفته و جوشانیده
و صاف نموده با عسل بدهند که زود در تسکین میدهد و با دویه گرم سینه به
بهره دارند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن بابونه و گل
بنفشه و روغن تخم کتان که موم در آن آمیخته باشند چرب دارند و آنچه از
بخار قلب بود تواتر عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد علاج رگ
باسلیق زنند از حب و لعابات دهند و ملینات دوشنند و اطراف
به مالند و آنچه از کرب دل بود که سببش افتد تواتر نبض و عطش
گواهی دهد و عظم نبض نه باشد و علاجش تعدیل است بمبردات شربا
و طلاء علی الصدر و آنچه از استرخاء عضلات سینه بود یعنی تنگی
و تنفس بکار یعنی نفس متضاعف گواهی میدهد و تا سینه راست نکند
نفس نه یابد علاج روغن ترکیبی مالند و بعلاج فالج روند و طبیخ حلبه
و دارچینی با عسل تجربه نمایند و آنچه از خشکی ریه بود دقت آواز و تنگی
نفس بمرطبات گواهی دهد علاج مرطبات است و با آبزن مرطب نشستن نافع

[illegible]

تر و شیر تر نوشیدن سودمند تر و آنچه از برد دست سینش بود تنفس را از
سردی گواهی دهد علاجش تسخین است و آنچه از باد باشد که در مجاری
نفس در آید عدم گرانی و سرفه بی بلغم و تنفس از چیزهای بادی گواه
دهد علاجش گرما داشتن و تنقیه و تعدیل و نشیت و بابونه بر سینه
و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و آنچه از ورم سینش و حجاب
و کبد و جز آن بود عرضی مرض باشد اعراض مذکوره باید و آنچه از خفقان
بود گذشت و آنچه از امتلای معده بود در پری معده پدید آید علاجش
تنقیه معده است و تقلیل غذا و آنچه از هضم و قوع است از این مرض
که صعب ترین اقسام است تا منخار سینه راست نکنند دم نیاید و پهلو بر
زمین نتوانند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده
غلیظ بود یا ورم مجاری النفس افتد یا استرخای عضلات سینه و تدبیر
هر یک گذشت [illegible] آنچه از سوء مزاج ساذج بود نشان هر واحد
گذشت و علاج تعدیل است و آنچه از حرارت بود با عطش و گرمی نفس
و حمرت وجه باشد علاجش فصد است و اگر امتلای در جگر بود اطفاء ادویه
مبردات نمودن و به فقوع تلیین نمودن در همه حال مفید و آنچه از
ریختن ماده رقیق دماغ بود بی زحمت باشد تنفس و بعد خواب غلبه
کند و علاجش منع نزله است و بطبیخ کوکنار غرغره کردن و جمع غرغی در دهن
گذاشتن مفید و آنچه از ریختن ماده بود تر سینش از دماغ و غلیظ
شدن داردان و سرفه سفید بر آمدن خلط لزج و گرانی سینه و عقب
زکام پیدا شدن گواهی دهد علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ ...

نوشیدن

نوشیدن است و ربسوس و فلفل و شکر هر سه را برابر حب ساخته
در دهن گرفتن و آنچه رطوبت سینش و سینه بود بلغم بسیار به سرفه
بر آید و لزج باشد و سینه خرخر کند و این عشایخ و رطوبتی بیشتر افتد
و علاجش از مبحث ریه که ریو بلغمی گذشت بعمل آرند و آنچه از درشتی
ریه بود که سببش شیار و دخان ما صحبه شدید بود علاجش ترطیب
بشربت خشخاش و تدهین و تدهین ناف و مقعد بمیکه و آنچه تابعه
مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و آنچه در حدوث بثور ریه بود ایه
سرعت تنفس و حرقت بود و تنفس در برد دست گواهی دهد علاجش
فصد است و حجامت سینه و اسهال صفرا و هرچه در بثور حلق گذشت
و آنچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده است و تقلیل
غذا و آنچه از ماده سودا بود سبب حصول او در ریه چیزی سیاه
و کبود در سرفه آید دیگر علامات سودا گواهی دهد علاجش جریره
سبوس گندم نقند با عسل دهند و بعد نضج اسهال سودا نمایند و غذا
نخود آب گوشت مرغ یا گوسفند سازند و آنچه از وقوع آب و جز آن
در حنجره افتد تا آن که آن قسم غریب بر نیاید و سرفه نایستد و محتاج
به تدبیر نیست و گاه باشد که جسم ثقیل بود و بر نیاید و هلاک است
و در این صورت مالیدن سینه و حلق و قی کردن فرمایند تا باشد که از

حنجره وقصبه بر آید **[illegible]** برآمدن خون از دهن ابتدا از
اجزاء دهن آید یا از دماغ یا از اعضاء باطن آنچه از اجزاء دهن آید
بتفل بر آید و آنچه از سر آید به تنحنح بر آید و سبکی سر بعد بر آمدن و دیگر گواهی
دهد و آنچه از حنجره وقصبه بر آید به تنحنح بر آید و ممکن امان در حنجره خون تا بود
سرفه نباشد و در قصبه خون کف دار بود یا سرفه و درد باشد و آنچه از شش
آید خون ناصع و کف دار و بیدرد بود و یا سرفه باشد و آنچه از سینه آید
افسرده قلیل باشد و بسرفه شدید بر آید و محل جراحت درد کند و چنین بر
پشت خسپد سرفه و درد غلبه کند و آنچه از مری و معده و یا از جگر یا از سپرز بر آید
بقی بر آید و دو آفت در عضو ما دف بر تعیین عضو گواهی میدهد علاج از
اجزاء دهن آید بطبیخ چیزهای قابض و چیز آس و گلنار و مازو و شبت
و مانند آن مضمضه کند و آنچه تعلق ربوسیب باشد تدبیر سینش گذشت و آنچه
و آنچه از سر آید فصد قیفال و حجامت نقره و مضمضه بطبیخ مذکور کنند و
آنچه از حنجره وقصبه آید فضج مذکور مضمضه کند و قرص نفث الدم در دهن بگیرند
و جراحت متعسر العلاج است مگر آنکه در غشا و در وقتی بود فقط و آنچه از
شش آید فصد صافن و باسلیق و حجامت بر ساق کند و طبع نرم کند
و حب [illegible] در تعدیل کوشند و عند الحاجت قابضات بر سینه نهند بشرط
که ورم نباشد و آنچه از سینه آید فصد باسلیق کند و قرص نفث الدم نوشند
و اندک اندک بر سینه طلا نمایند و جراحت سینه رو دیه [illegible] و آنچه که از مری و معده

وغیرها

وغیرها آید تدبیر سینش در محل هر یک مذکور است **[illegible]** درد
نفث الدم شادنه مغسول است یک مثقال در سبزه خرفه با لسان الحمل دهند و برگ
خرفه خائیدن و خوردن مجرب است و هر گاه خون در شش بفسرد و سرفه نبود سرکه
و گلاب غرغره کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صمغ با عسل لیسانند یا
خاکستر چوب انگور آمیزند و بنوشند و اگر خاش آمیزند قوی تر باشد **[illegible]**
الدم یعنی بر آمدن ریم از دهن آنچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب
باشد یا سل بود یا دبیله معده هر یک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره و اجزاء
و دهن آید خناق و دیگر اورام اینجا ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت
انفجار آماس او علاج بد طبیعت اختلاط است بدانچه در سعال بلغمی گذشت
تا ماده تواند که ترشح شود موم روغن با بوره و پیه ماکیان با هم سرشته حمل
نمایند و قطعاً بارد بالفعل و قابض ندهند و شربت طبیخ زوفا خشک و انجیر
و اصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در حجب سینه و شش افتد و
یکی آید این ظاهر یا دارند ماده سینه در سینه و در شش در آمده از راه
قصبه بر می آید و دیگر بدنی طبیعی جهت بر آمدن ماده صدر واقع نیست و هر
گاه شش نداشته در فضای سینه ریخته جمع شود آنرا خفقان المدة گویند و جدا
گفته آید **بیان در ذات الریه** یعنی اماس شش آنچه بسبب حرارت بود و حرارت
معده او خون بود یا صفرا یا بلغم [illegible] از دم نیب صعب است و نشانش ضیق النفس
درد و ثقل سینه و حرارت و جه قالبه رخساره و تشنگی و شدت و حقیقت امراض ماده
موجبه علاج اگر یا سلیق زنند و اگر امتلاء خون بود خصوصا صافن زنند پس باسلیق
و بعد فصد بطبیخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد

قیفال زنند [بدانکه] جلیله که در اورام ریه وجنب ومعالیق وغشاء سینه نفع دارد
وفصد اگر در ابتداء از اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که
از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتداء که ماده از انصباب استاده
باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر راسن بعد هم از دست راست
رگ زنند واگر بجنب یعنی دا از جیب تان ماده از نفس عضو برآید وابتدا اگر ورم
ریه بایمن بود وقت تپ رخساره همان طرف سرخ شود وکرته بطرف ایمن
لازم بود چون زیر پهلو رالت خسپد آب از دهن ببستر آید واگر بطرف
چپ بود چند این بعد وانجا که قوت متحمل باشد بقیفال هر سه رو زرگ باید
زد وحسب تقاضاء بعد فصدها روتلیین وحجامت بر سینه نفع دارد وجهت
جذب ماده بخارج وپس از تنقیه او روغن در انکند ومحللات بعد آن
باید کرد وضماد موجب ترکیب در دانرتمام دارد [بدانکه] که در وقیفی بعد جنبه
آب کاسنی باغلظ باشد مخصوص است چنانچه ذکریا بد مطابق جمهور اگر ورم
در اعضاء متعلق اضلاع قدام باد رحجاب که حاضر است در اعلات غذا
والات تنفس باشد ذات الجنب خالص گویند وذات الجنب صحیح نامند وهرچه
عام بود باغشیه منعقده حالقه نامند خاصه واگر در عضلات که فیما بین واقع اند
باشد ذات الجنب غیر خالص وغیر صحیح ذات الجنب مغالطا گویند وورم
منعقد عضاء اضلاع را نیز بعضی اسامی خوانند واگر در حجابی که بر باطن
اضلاع خلف است باشد نوحیه نامند وبعضی نوضه صحیح ذات الجنب صحیح را

گوینه

گویند واگر در حجابی که میان معده وکبد حائل است باشد برسام نامند
واین حجاب غیر حجابی است که در الات غذا والات تنفس حاضر است
وجمهور این حجاب را دیافرغمی خوانند وبعضی مرض فی المعده والکبد را
ودیافراغمی نامند واگر در عضله که متصل بسینه است باشد ذات الصدر
گویند واگر در عضله که متصل به پشت است باشد ذات الوضی نامند
وبدانکه از برابر عظام القص انجا که غضروف است جنجری است حجابی برآمده
است وبفقار پیوسته از طرف فوق دو شق شده است یکی بطرف سینه
ودیگر مائل بطرف پشت شده تا ملتقی الپتر قریبی رسیده ودر انجا آمده
پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر وذات الوضی تشریح این
عضو در نموده [بدانکه] شیخ بوعلی در ذات الجنب وسوخته وبرسام فرق
نمی کند ومترادف میدارد وبالجمله اکثر علامات وعلاج این اورام
حسب ماده از ورم ریه جو شند در اعانت همه قوانین در عید السنه واز
اختلاف اماکن این اعضاء حال هر واحد از احساس وجع در ان
پوشیده نیست وضماد در ذات الصدر بر سینه باید کذا است ودر
ودر ذات الوضی میانه شانه است ودر جمله فرق میان ذات الریه واین
اورام آنست که ذات الریه نبض موجی بود وضیق النفس نشده باشد وتر
وال عقل است لازم برسام است المعفی از سرسام آنرا امتیاز نماید
[بدانکه] بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق واحداث تنگ نفس
وجز آن منشأ بر شود بذات الجنب وفرق بین هما آن است که در ذات

فائده

الکید رنگ زرد باشد سرفه لازم نبود و جانب جگر ثقل والم لازم
بود و در اکثر بول غلیظ آید [illegible] هرگاه این اورام پخته شود و
ظهور رنجک از اعتدال قوام نفث ولون او معلوم است بزودی دران
کوشند و ماده مدیه دران پاک شود قبل ازان که ریم کرد د
و بهر این کار آب گرم وکشکار رقیق با شکر و سکه با عسل دادن
صواب است و بهر پهلو معلوم خفقان یار می‌دهد و بر نفث الملاقات
الردیه ببلک الجیب و نفها منها یا لا استفراغ [illegible] ذات الجنب
دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی
آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو بین الاضلاع شد بود و درد آرد
و چونکه محتبس در آغشته است بواسطه عدم انفصال مشابه گردد
بحقیقی و فرق بینهما از جهت که لازم ریح است و عدم لزوم حمی در
ریحی وجز آن ظاهر است و تنقیه محلات کافی باشد که بمیل بالمقصد
حاجت افتد نفع فصد اسلم است از دشست محاذی السراع الظهور

فصل

[illegible] در اختنقان المده در صدر یعنی بند شدن ریم در فضا سینه و
این چنان باشد که ورم آنجا در ریه بود با جزان متفجر شود و ریم در
در فضاد که خارج از ششی است گرد آید و بسبب کثافت در ششی نه آید در
و بجانب بول ویرا از بر آمدن ان او مقدم اورام عضوی ازین اعضا
حاصل است و بعد ظهور را نار مستحیل شدن بمده مده تا بر آید و تب دق لازم

بودن

بودن [illegible] طبیخ انجیر و زوفا و سپستان واصل السوس و پرسیاوشان
و مویز بدهند و روغن بادام و روغن بادام و شکر طبرزد در آمیخته تا ماده
پخته و رقیق شود پس هرچه نفث را بسانی بر آرد و هند و مدرات
میداده باشند تا باشد که از راه بول بر آید یا از راه براز پس هرگاه در
راه بول بروز کند هرچه مثانه را و گرده را بشوید بدهند و هرگاه در براز
ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر باشد
گاهی مدر دهند و گاهی ملین [illegible] در جمود الصدر یعنی افزوده شدن سینه
و کرخت شدن و اینرا بر دالصدر نیز گویند از ملاقات میردات
خارجیه با داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض
سینه و تقدم وصول برودت ظاهر است [illegible] روغنها و گرم مالند چند
آمیخته تکمید و بطبیخ ادویه گرم تنقیه بدان لازم دانند و حلتیت
در شراب آمیخته بنوشند اندک اندک و حو ایجی مناسبه و ماء
العسل غذا سازند شرب افیون دوخان و سرب که وقت گدا ختن
او میشود نیز جمود الصدر می آرد تدبیر وی استعمال مضاد است و تکمید
بطبیخ حشیش گرم نافعه و روغن و زعفران در افیون مالیدن سخت
نافعه و روغن قسط در اشربه بس مفید بالجمله وقت تذویب الشرب
خود را از وصول دود ش محترز دارند [illegible] اندر سوء مزاج

قلب بدانکه وی اگر ساده بود تعدیل کافیست و اگر ماده بود تنقیه لازم
وانجا که فصد واجب آید مانعی باشد حاجت بغیر الکتفا نمایند
در تعدیل و تنقیه رعایت شده و خفت سبب و لطافت و ترکیب
آن معه طاط لبن قیض طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه مقوی قلب باشد
غافل نه باشند وانجا که تب یار بود تدبیر او ملحوظ دارند و مهمل در علاج
نکنند که بعد از زمان مشکل میگردد در خفقان یعنی در طپیدن دل و دل چون — فصل در خفقان
قوی شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب در دل باشد دوم
در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و نشتن وجیب یا در همه باشد
بعضی که آن دل نیز آید وانچه از تب و لذع افتد ازین قبیل است در هر کی
اصلاح عضو ماؤف کنند مع تقویت قلب و در عرف رکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
بدانچه در کلیات گفته شد وانچه از ذکاوت حس دل باشد تغلیظ حس نمایند وانچه از
افراط استفراغها معتاده و غیر معتاده شده باد و به اغذیه مقویه اصلاح
ضعیف نمایند فائده کسی را که خفقان گرم بود در شهر گرم مقام ننماید که سبب کوتاهی — فائده
عمر است و اکثر فواید و اثار مخصوصه بمزاجها در غشی نه باشد و تعلیق سنگ یشم بر فم
معده یا لحی جهت نفع دارد فصل در غشی یعنی بیهوشی هرگاه اسباب خفقان غالب — فصل
غالب شود غشی آرد و چون مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است یکی آنکه
روح تحلیل شود دوم انکه روح مختنق گردد سیوم آنکه کمتر آنکه متولد شود و هر خفتی
که بعد مفقد مرآرد و اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است

هرکدام

هرکدام که مفرط باشند و اسباب اختناق امتلائی مفرط است خاصه از
شراب با غم و یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت تولد روح سوء مزاج بالیست
که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متکون گردد
یا غذاها فاسد که صلاحیت تکون روح نپذیرند الشة باشد فائده ماده که بدل
می آید در رگهای او می باشد یا میان غلاف بالای آورد و ورم او فی القلب
مفصل می باید فائده در حالة غشی باید که بتضاد سبب مدد روح و اعانت
طبیعت کوشند مثلاً وجود یعنی از حرارت بود مبردات قویه چون صندل
و اگر از برودت بود چون مشک و امثال آن بویانند و کذا الک در چکانند
و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند و بجور را گلاب و آب سرد بروی و سینه
زدن اسرع در نفع است اما سبب غشی اسهال مفرط بود و یا بر آمدن
خون مفرط و جز آن که موجب برودت بود باشد گلاب و آب سرد بر رو و سینه
و اریختند در ینجا بوئی کباب خصوص از مرغ و بوی نان گرم و جور ما طعم
یا قدری شراب و نهادن بر فم معده با روغن گرم کافی است و در گرفتن عرق
اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع است بشرط کثرت انتفاع مسام باشد
بواسطه حرارت و هر چیزی که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک کوفته
بیخته بر بدن مالند و مازو و جز آن قابضات همین اثر دارد در وجع بی تسکینی
فلونیا دهند اگر چه قولنج باشد و انجا که حالة غشی غثیان با فواق بود باشد
کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق قی

نباید که مضر است و در لسعی و لذعی تریاق فاروق و فادزهر دهند و آنچه
که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعاً نشاید و در اغراض گفته
آید که اشیائی بدبو شمیدن و چیزهای خوشبوی در رحم مالیدن علاج آن است
و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و نافع اینهمه که گفته شد هر
وقت بیهوشی بود اما در حالت اقامت تدبیر آن است که حسب سبب تدارک
کنند مثلاً در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی احتباس
و آنچه از آن اکسه باشد تنقیه عضو ماده فرو سازند از روی رنگ و برودت
اطراف و ضعف نبض لازم غشی است و اگر قوی بود چشم نیز باز شود و بی
حس که باشد غشی غلبه را که بدان کنند دوری باید بخلاف مسکوت و غیر
اینها ظاهر است که آنچه از لوازم غشی است در سکته نباشد از اسباب
نیز همین وجه عبرت دارد و غشی که از قوت حس دل افتد باشد که سبب بد بد
آید و خفیف باشد و زود زائل شود ادویه که بدل مخصوص اند فایده
آنچه قریب باعتدال است یاقوت فروده و زر و نقره و گاو زبان و آنچه
گرم است درونج و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران
و بهمنین و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و شاهتره و تخم او و کله
قاقله و کباب و پوست ترنج و ساذج هندی و دارچینی و آنچه سرد است مروارید
و کهربا و بسد و کافور و صندل و تباشیر و گل مختوم و نشبت و کشنیز از مرکبات و مفرحات

و یاقوت

یاقوت
و دوا المسک و بهرطیب و بالس از این ادویه حار و بارد هر چند
سبب بود توان بکار برد و بدانند که مبالغه در ترتیب مرمه دل
اگرچه حرارت قوی بود منع است و از آن است که قدما فرض کافور
بی زعفران در حرارت دل نکرده اند با آنکه هندوان نیز ملحوظ داشته اند
چه به مصاحبت زعفران ضرر حرارت دل با قوت ادویه سرد زود
بدل میرسد و طبیعت حرارت آن را به تقویت روح صرف میکند
فصل و برودت او را با صلاح جرم قلب در ورم اذا فی القلب یعنی
دو گوشت دل و پوشیده نیست که بر سر دل که افزونی هاست نسیم اذان
دری آید و آنها را اذن القلب مانند هرگاه روح یا طایله امراض
تحلیل یابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو عضو نمیشود و اطرات
ورم میکند بعضی گفته اند که این ورم در اکثر سرد باشد چه ورم
گرم در دل بود یا در علاقش یا در اذان شیء فی الفور میکشد اما ورم
سرد که در گوهر دل بود او نیز مهلک است لیکن آنچه در علاقه یا در
گوشت رود باصلاح یک روز زود تدارک آن نمیدهد آید والا روز بروز
لاغری می افزاید تا که بهلاک رساند و نشان دل احساس آن ثقل است
در سینه نزدیک فم معده و در اکثر حالتی سینه بغشی پیدا شدن و دل
علاج منبسط ناگشتن و چشمها متهیج و روی بغایت زرد شدن طبیخ
بابونه و اکلیل الملک و برشاوشان و سبوس گندم بر سینه و فم معده
ریزند و کذالک ادویه محلله ضماد کنند و بالجمله بتقویت قلب کوشند

وبدانند که ورم سرد که در غلاف دل افتد بدانچه در گوشت او افتد قلیل :

فصل
الشرت است و عزوی سکته در علت دخانیه این آنست که در یابد بیمار
گوئیا دودی از دل بر می آید به بالا و چون بسیار شود غشی آرد و لو و جگر علاج
فصل
شیر طبیب و تنقیه سودا کوشند در ضعف قلب یعنی فاره شدن دل و
عند حصول این حال غشی میشود و لعاب از دهن به بر دو باز در تدارک مدت
علاج
افاقه روی میدهد در تقویت جگر کوشند و مسهل سودا دهند و مفرحات
دل و دماغ را تقویت نمایند و ترق کبیر کثیر النفع دانند در تفزز القلب
و وی آنست که مریض به یابد که دلش را منجر اشد و از شدت الم بیهوش افتد
و باز فوراً بهوش آید و وقت بیهوشی تشنج در روئی می افتد جهت درد و عرق
علاج
بسیار می آید از ضعف ماسکه تحقیق سبب نمایند که ماده از دماغ میریزد
یا از عضو دیگر و حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند و تنقیه صفرا در
صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در تر ها نفع تمام دارد در قذف
القلب و وی آنست که پندارد که گوئیا دل بیرون می آید و اینرا از ماده خونی افتد
یا صفراوی و تغییر لون در روئی حسب ماده در همین وقت لازم است یا سلیقی از
یمین بکشایند و مسهل صفرا دهند و گلاب و عرق بید مشک و شربت صندل مدا
ومت نمایند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دهند در جذب القلب
و وی آنست که پندارد که دل فرو کشیده میشود و سبب این حصول خلط است در معالیق

در جگر و گاه باشد که با از هر حالت الم حقیقت و حالتی شبیه
بغشی افتد حسب الخلط تنقیه نمایند و ملون وجه مریض
فصل
در آن وقت بر خلط دلالت کند در اخنواء الرطوبت
علی القلب وی آنست که پندارد که دل در آب فرو رفته یا
افتاده است و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قدما از انواع
خفقان شمرده اند و سبب این ماده رطوبت است که زیر
علاج
غشاء که بر دل محیط است بند شود عیار جات دهند و گل
سرخ و سنبل و زعفران با آب رنجبوئه بر سینه ضماد کنند و در
ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبت دل
عفص فی جنسم است گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت
نامعتدله خشک شده بچسبد و نشان وی آنست که دل منبسط نشود
و لفی مختلف گردد و قوت ساقط و عضب ظهور کند و تدبیر
وی استعمال ملینات و مرطبات است بر سینه تا ازاله یبس کند
پس با استفراغ کوشند و در جمله تقویت قلب به نظر داشتن
و بدانند که شریف ترین اعضاء است در علاج او مهلت روا
فصل در بیماری پستان
نه باشند یعنی بیماریهائی که به پستان تعلق دارد
بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده که چون خون در آن

دران آید سپید بود چنانچه در خفتن منی شود در قلت
البستی که شیر دان را سه سبب است یکی کم شدن خون و دلیل
بران کثرت استفراغ خون یا اطاله مرض کثرت خون زیرانکه
خون بیشتر آید هاضمه تدی را عجز در هضم روده نماید سیوم فساد خون
از سوء مزاج ساذج بود یا باوی دلائل این از سوء مزاج ظاهر است
در کمی خون انچه خون بیفزاید چون شیر زرده بیضه و گوشت علاج
وجز آن حب نقاقائی حال بدهند و در افزودنی فصد و حجامت نمایند
در فساد اصلاح فرمایند بدستور که معلوم است و بدانند که رقت و صفرت
و حرکت آفت شیر از صفراست و شدت بیاض او و قلت مقدار
بغایت از سودا و انجاکه بلغم یا صفرا مرکب باشد شیر نکو نشود
هرچه مزید منی بود شیر به بیفزاید و شیر حیوانات نوشیدن انجا که
سبب قلت و یبوست و نحافت باشد مجرب است در کثرت پستان
و اسباب او ضد اسباب قلت است علاج در تخفیف کوشند و مدرات
قبض سودا ارد و این دوا نافع است مردار سنگ و روغن گل
بر پستان به مالند و زیره و سرکه و عدس بسرکه پخته و برگ البقول
کوفته همین عمل کند اما در غلبه برودت برگ سداب و تخم او و تخم
کرنب ضماد نمایند فصل در اورام و تعقد پستان علاج اگر ماده گرم فصل

بعد

بود سرکه با آب گرم در مثانه حیوان کرده تکمید کنند و عنب الثعلب
کوفته ضماد نمایند و بعد سه یوم انچه در تخثر اللبن گفته شد
ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته برنهند یا بابونه کوفته
با آب بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند فصل
در تخثر اللبن در شدن یعنی پستان شیر در پستان و بدانکه
چون شیر در پستان بندد ورم آرد در اکثر و سبب بختن یا حرارت
مفرط است که شیر را غلیظ سازد از تحلیل لطیف یا برودت
مفرط که شیر را بیفزاید بر آمدن شیر که سبب و بر ماندن غلیظ شود
علاج حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و در جائیکه تا ان
بر آمدن شیر از ضعف امتصاص طفل یا جز آن اتفاق افتد تدبیر سینی
آب گرم زدن و تکمید با آهستگی تا همه شیر بر آید و هرگاه عفونت با
بختن یار شود و لون ورم و لون و طعم شیر بران دهد تدبیر بران
بندن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم او و بابونه جمله را برابر
کوفته بپخته با آب چقندر یا آب خالص سرشته در روز سه بار
ضماد تجدید نمایند و بعد بختن اگر بدوا منفجر شود بشکافد و الا با آهن
بشکافد گاه باشد که شق حقیقت کنند و بموضع ریم نرسد و خون
صرف بر آید و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در این جنین وقت
جراح در ریش باید تا نه ترسد و شق عمیق کنند تا ریم برون آید و
معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان در دهان است بکنند
که علاج ریشها دنازک یکسان است و هرگاه تعقد و گره در پستان

فصل
افتد موم و روغن استعمال کند در رض اللثه یعنی کوفته شدن
بن دندان علاج شو ماش بکوبند و با آب برگ سبز به سرشند و ضماد سازند
در ابتدا و بعده هرچه مناسب باشد و اگر ورم آورد شود علاج آن کوشند
فصل
در تدبیر آنکه بسیار آزار کرده شدن دندانها شب یا فی سعه بود عفن ذیت
در دهان سوز بسا کنند و همیشه طلا نمایند و هرچه در تعظیم الاله
باب معده و امراض
اشتنیق به باید تدبیر آنست علامات در سوء مزاج معده و
علامات حرارت و برودت ظاهر است و همچنان آثار ساذج و مادی
یا هر دلا زمه حار ساذج است که غذای لطیف و قلیل المقدار اگر
خورده شود فاسد میباشد بخلاف غلیظ و بارد و کثرد در این صنعی
معده خوب میگوارد و بدانند که تشنگی در بلغم شور میشود و خاصه آنست
که از آب گرم نوشیدن ساکن میشود نه از آب سرد بخلاف آنکه از صفرا
بود یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل شود علاج در ساذج تعدیل
و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت و بدانند که قی در اخراج
ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بعده گرفته باشد تنقیه
آن عضو لازم دانند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد
و نزله دماغ و سوء مزاج جگر یا سپرز نیز گواهی دهد از ان و فصد قیفال
در دماغ و باسلیق یمنی یا از اسلم آن در جگری اثر مند است و کذالک
از ایسر در طحال بسیار باشد که معده پاک بود و قوی لیکن
در حال گرسنگی ضعف شود و قبول سودا نماید و این بیشتر کسی را
افتد که در حالت جوع و نا یافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند

وتدبیر

وتدبیر ایشان صباح لقمه ترش خوردن است و معده خالی نا گذاشتن
و در سوء مزاج مادی خاصه که ماده در جرم طبقات معده نافذ
شده باشد بهترین مقیئات ایارج فیقرا است خصوصی با شراب
افسنتین یا با هلیله زرد و ماده را از عمق معده مستفرغ میسازد
فصل در وجع المعده سبب درد معده اگر سوء مزاج بود کثر نیست و اگر ورم
یا قروح بود علیحده می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر شکم
و بعد استفراغها در قعر معده در جانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد
کنند و جز بوا در کلانی جوارش نشنود و به بوشنند و بود نه خانگی
فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد غلیظ بود مسهل بلغم دهند و
در جمله لازم شناسند و محجمه نارین بر معده نهادن فوراً اثر تمام میدهد
سکنجبین با آب عسل آمیخته و اکثر اثر دارد وجاع معده را از هر سبب
که باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده طبار بود و چیزی گرم خورده شود
بنابر تحلیل ابخره و کثیر ریاح سکون پدید آید و توهم نشود که ماده بارد
بود و این دو مغالطه هست که آخر ضرر دارند پس واجب است که تا بادیگر
تحقیق نمایند و با پی جنبی منافعه کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر
خوردن طعام بود که معده را ایذا دهد بکمیت و کیفیت لا دعة علاج شی
استخراج آنست بقی پس اینجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز
تقلیل غذا کنند و در اینجا که کیفیت سبب بوده باشد از صالح الکیفیت دهند
لا زنخه و اگر ضعف معده باشد علامتش علیه درد است بعد غذا خوردن

ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشن دارو نافع
است اگر بموجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفعه تمام
دارد و همچنان قرص انیسون و اگر قوت حس معده بود علامت او ظهور درد است
بهر اندک سبب چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز
بر معده و آب سرد نوشند و مع ذالک فتور در فعل معده نبود علاج
در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند به تشرب آب کوکنار تناول کله پاچه
جوع از درد معده که در نهار و خلو پدید آید و بعد اکل ساکن شود و این
سه گونه است یکی آنکه باد غلبه کند در شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبت
در جوع و تولد باد از آن دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده ریزد سیوم
آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده از آن چه باید تا از به
کیفیت حاد ملیفه شده نشان ریحی خفقت از اروغ است و اگر دیگر آثار
مقرا بودن و نشان صفرا و سودا مقرر گذشت و سوزش سر معده در سودا
البته می باشد علاج ریحی به تنقیه تقویت نمایند و در صفرا و سودا تعدیل
و تنقیه و فصد اسلم از دست چپ کنند و اگر از ذکاء حس معده بود تخدیر
و تغلیظ نمایند در ضعف الهضم و سوء الهضم و تخمه و اسباب بدو واحد
لیکن اگر بسبب ضعیف است ضعف هضم آرد اگر قولیت تخمه اگر متوسط است
سوء هضم یعنی فساد هضم نشان ضعف هضم آن است که غذا تا دیر در
معده بماند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته و نشان سوء هضم
آنست که غذا هضم نام نیابد و یا فاسد شود و تخمه آنست که اصلاً در غذا

تصرف نکرده باشد و همچنان بماند بقی یا باسهال علاج حسب تدارک
کنند فائده آنکه هرگاه ماندن طعام تکثر از دوازده ساعت باشد
یا افزون از بیست دو ساعت تندرست نه باشد و بدانکه سکنجبین
سفرجلی که به مقدار زنجبیل سوده در وی آمیزند همه علتهای معده را
که بسیار گرم نبوده باشد نفع میدهد در یک من سکنجبین یک اوقیه
زنجبیل میکنند و حب جاوشیر میدهند فصل در هیضه و این مرضیست که
مواد فاسد غیر منهضم از بدن بمعده آید و باسهال و قی بر آید بشدت
تمام و باشد که قی نه باشد و بیخ ماده باسهال مفرط بر آید لیکن
از غثیان خالی نه باشد اگر چه این مرض حادث است و خطره دارد
لیکن از افراط اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج در وی
چندان مخوف نیست بتدبیر نیک رود همه عوارض زائل میگردد خصوص
در اطفال حاصل آنکه معالج دیر نشد و از صعوبت اعراض نه ترسد
علاج از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمام بر آید بقی یا با
اسهال در و بند نکنند بلکه اگر دانند که فراغت نمی آید مدد کنند بنضاج
و مسهلات مناسبه و بعد خوف ضعف حسب مزاج حبس نمایند و قشر
لیمون در دهن داشتن حابس است و آنجا که تشنج و حرارت باشد تریاق
فاروق و دیگر گرمیها زنهار ندهند و این چند چیز در همه جا باید داند
حیضه از هر سبب که بود بجا در اینچ حرکت ندهند مانند بخور اند مگر قی

فرو و حقنه دارند اگر چه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری

به از ساکن ماندن و ناخوردن نیست و جمله تدابیر هم بکار برند

شاید که خواب آید و بعده ساکن شدن بهیضه تا که قوت بحال

آید غذا اکثر و لطیف تر دهند بدانکه معالجه در عوام افتاده نکته

که هرگاه آخر شب قریب صبح قی کند از ان سخت ترمیترسند و

بلا تحاشی تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرمها میدهند و به

تب و حرارت مبتلا میسازند پوشیده نیست و نماند که قسمیست

از قی که آنرا ایکبارگی گویند حدوث وی مهلک است و غشی و ضعف

لازمه اوست خواه شب واقعه شود خواه روز اگر در ابتدای غشی یا

آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله قی که صحیح افتد

اگر اثر از غشی و جز آن دانسته باشد تریاق فاروق مناسب آن

است و الا روغن کنجد به جوز بوا هیچ ندهند و بر طبیع گذارند

ثانی سه پهر غذا اندهند و بجای که غشی افتاده باشد روغن کنجد به جوز

بوا سائیده بر بدن مالیدن بحکم اثر تمام دارد فصل در نقصان

و بطلان شهوت طعام سبب هر دو واحد است لیکن اگر ضعف باشد

یکی در اشتها می آرد و اگر قوی است اصلا از روی طعام نمی ماند و

و بسیار

دمی بسیار است سوء مزاج سازج و یا بارد و یا حار که در فم معده

افتد دوم آنکه اجتماع در اخلاط معده سیوم امتلاء بدن

از اختلاط خام و بدان سبب تقاضا کردن باعضا غذا

از جگر و معده چهارم کثافت مسام و در شیح جلد مانع تحلیل

پنجم آنکه ضعف جگر شدید یا در ماساریقا سده افتد

شود و علامت باد در روی یا در ماساریقا سده افتد

ششم آنکه در منفذی که میان سپرز و فم معده واقع است سده افتد

هفتم اگر حس فم معده باطل شود علامات سازج و مادی و جز آن

ظاهر است اما آنکه نارسیدن سودا سر معده واقع شود بنا بر وقوع

سده انجا از بطلان حس حادث شود بنا بر وقوع در دماغ سلامتی

و افعال معده بران گواهی دهد و فرق میان بین همان است که

آنچه از نارسیدن سودا باشد چون ترشی خورانند اشتها پدید آید

بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر شود اشتباه هرگاه اعضا اشتباه

به غذا محتاج می شود از رگها می خواهند بر سبیل امتصاص و رگها همچنان

از جگر و جگر از ماساریقا از معده و چون فم معده زکی الحس است اشتها پیدا

می شود از ین در خواست امتصاص و همدرین اثنا سودا از سپرز بر معده

می ریزد و بسبب عفوصت و حموضت خود ام میکند و در هم مینماید اجزا آنرا

و این حالت عبارت است از گرسنگی پس هرگاه در امری از ین امور فتور افتد

[illegible] ضعف [illegible] بادر [illegible]

[illegible]

قصور در کرسنگی ظهور نماید علاج در سازج تبدیل در ماده تنقیه در کثیف
تمام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ سپرز و معده تنقیه
سپرز و معده تدبیر عظیم طحال در ربطلان جسب تقویت دماغ نمی شد زیرا که
عصبی از دماغ بر فم معده آمده است و کاه باشد که قلت خون در بدن و ترک
عادات و غم و هم و جز آن باعث فتور شهوت میشود و تدبیر آن باستعمال
آنچه مناسب است توان کرد اگر بدان اما مسقط شهوه شده باشد بعلاج آن کوشند
و کذالک از هر طرح که باشد سبب حسب تدارک نمایند ذکرا دوید مشتهیه سکنجبین
سفرجلی شربت لیمون لعناج به که بباز زیبرکه ماهی شور انار ترش و شربت
فصل در فساد شهوت
بوده و مانند آن فصل در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزها از ناخوردنی چون کل افغال
چنانچه حامله را افتد و بیشتر را دختم نیز کو تند زنی را دیدم که خوردن خنده و بینیه
آرزو داشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسده است در معده ها را و علاج
تنقیه اماد رحوائل بطبع باید گذاشت که بعد سه ماه خفیف خفیف زائل میشود
و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خایند و آب او فرو بردن آرزوی تباه خصوص
که بر کل باشد و دو ریکند از حوائل و استخوان دراج و تدرو و بچه مرغ خانگی هر دو واحد
بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه در زیره خاییدن و آب او فرو بردن نافع
فصل در شهوت کلبی
است فصل در شهوت کلبی و این علتی است که آدمی سیر نشود و سبب او اکثر سوء المزاج
بارد کثیف غیر مفرط باشد که بر فم معده افتد خلط عطش و کثرت بلغم کواهی دهد

علامتش

علامتش تشخیص فم معده است بمی پختن نانخواه و جز آن و مالیدن جوز بویا
و سنبل الطیب بر فم معده آس کرده و اگر ماده بلغم بود تنقیه او مقدم
دارند و اگر سودا باشد که سپرز بیشتر بر فم معده ریزد و دلیل شدید و
حرقت فم معده است تر زد خلو بدید آید تا آن غذا خورند سوزش
باشد و علاجش تنقیه سودا است و از دست رالت باسلیق یا اسلیم
کشودن و دیگر تیمار سپرز کنند اشتن و اگر حرارت باشد در معده جمیع
اندام افتد سببی از اسباب و تن او تقدم سبب است و علاجش ازاله
آن اگر از بلغم باشد که از دماغ بر سر معده ریزد در بینی ترشی گردد
و ترشی اروغ و تقدم نزله گواه نمودن و اگر در معده در دیش باشد که هر چه خورد
و آثر آبر باشد و غذا با عضا نرسد و علامت و علاجش کرم از فصل و بدان
فصل در جوع البقر
جویند فصل در جوع البقر و این را بیونانی بولیموس کویند و وی است
که کرسنگی اصلا نشود حتی که یک لقمه خوردن را هم طبع اکراه کند و
مع ذالک سایر اعضا کرسنه یعنی محتاج بغذا باشند تسمیه در جوع از
جهت است و الا جوع که عبارت از انتفا در فم معده است چنانکه گفته شد
در بی ضد آن متحقق است دلیل بر کرسنگی اعضا و هزال بدن و سقوط
علاج
قوت است بی سببی دیگر و علاج دیگر مانند غشی می آرد در
حالة غشی بتدبیر افاقت یعنی بهوش آرند کوشند بنوعی که در غشی

گذشت و بود حسب معالجه نمایند و تا ن قوت باشد از تبهار حرارت تنقیه
نکنند بالجمله تعدیل تقویت معده ملاک امر دانند **فصل در رجوع المغنی** دایمی
آنست که آدمی را رجوع بر شهوت بنوعی و غذا انباید بهوش افتد علاجش غذا
مهیا داشتن است به تقویت فم معده کوشیدن با غذای ثانی در آب
مرغ خوش و آب سیب تر کرده **فصل در عطش مفرط** یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است
صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت و عوض رطوبت
طبع را رغبت بآب شود ولیکن واجب انتفاخ بشربت آب سرد است و حرارت
و یبوست پیدا بود کاذب آن است که بلغم شور یا بلغم حامض یا سودای
احتراق در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید
نشان وی عدم انتفاع است از آب سرد نوشیدن بحسب یا ده مره دهن
متغیر بودن و خاصه وی است که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند
تشنگی فرو نشیند **علاج** که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده
یا در معده یا در جگر یا در سینه و شش و دل را پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند
که حرارت سینه و شش و دل را استنشاق هوای سرد و شمامات بارد نفعه
بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب اشربه تبرید نیز بهمین فرق کنند
که حرارت در اعضای نفسی است یا در اعضای غذائی که آثار مواد بارد بود
یا آب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و نخود آب

خورند

فصل در رجوع المغنی
فصل در عطش مفرط
علاج

خورانند
دسیر همراه عسل خوردن مجرب است اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بعد از
آب بادیان بگرم نتوان داد و هر جا که یبوست بود به طبیخ کوشند و روغن
بادام آنفع مطلبات است و آنچه بسبب تب ورم جگر افتد معالجه تب یا ورم
باید کرد **فصل** بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار تشنگی مفرط پدید آید
بواسطه غلبه صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پدید آید جهت لزوجت اول را به تبرید
حرارت و ثانی را به تدبیر که به بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن
برف نیز عطش می آرد در سببش اطبا اختلاف دارند بالجمله شربت
لیمون مزیل آن است و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید و کذا انکه بسیار
چیزها است که خوردن آن عطش می آرد حسب مزاج توان داد
فصل در [illegible] معده دل هر ماه بیمه یا درد بود یا تب غائبت آنکه اگر حار بود
تب و شدت درد بود اگر بارد بخفت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحد است
پیدا شود علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند و اگر
طبع قبض دارد مغز فلوس طبیخ عنب الثعلب و تمر هندی و گلسرخ بدهند
و در ابتدا از صندل و ماميثا ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی و زرد
یا گلاب ضماد سازند و در بارد نخستین بنضج کوشند حسب ماده
و خاکستر درخت انگور و سعد و اذخر و سنبل بسرکه آمیخته نیم گرم
ضماد سازند اگر به تلیین حاجت افتد مغز فلوس در طبیخ زوفا
بنوشند و در سودا از صلابت لازم است و اگر آن بی حرارت بود

فائده
فصل در ورم معده

رد معده پیدا نگیرد و معز فلوس آمیزند و سه روز بدهند نفع تمام دارد
و اگر مزمن شود قرص سنبل باید داد فصل در دبیله المعده هرگاه معده ماده
به تحلیل رود و جمع ریم کرد دآنرا دبیله نام خوانند پس اگر اماس بود
خراج نیز نامند و نشان بحتمع ماده در معده علامات آنچه در اوها
همان است که در ذات الجنب و ذات الریه گذشت علاج چون ماده روی جمع
آرد تخم حلبه و تخم مرو بادام تلخ بکوبند و بر روغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا تحلیل شود و اگر
منفجر شد فیها و اگر به آب گرم بنوشند دبیله را منفجر سازند تا سیکافد بعد انجبار
شیره ماء العسل با جلاب سکر دهند تا پاک کنند و سیل از پاک کند روغن لاحریق و جلنار
و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند فصل در قروح و بثور معده علاج در
به تناول چیزهای ترشی و تیز و فرق در آنکه قرحه معده است یا در قعر آن محال دارد ظاهر میکند
رگ زنند معده از ابتدای آنچه در ورم گذشت بکار برند و در دفع ترشی گاو سیاه قدری
ما شیره و کلشیرخ و تخم خاص دهند که مفید است و تنور منفجر را بدانچه در ورم گذشت از جلاب بعد از آن مال
تدارک نمایند و هیچ گاه از تنقیه غفلت باید کرد گاه تنقیه دهند و گاه مدمل و بهتر تلیین خیار شنبر
یا شیره کاسنی نافع است و اگر طبع لبن قرص طباشیر خالص مفید است قوت و قوه
اسپغول بارزو آرد طباشیر انار دانه کلشیرخ کشنیز بریان هر یک مثقال و بسیرو
بسته مصطکی هر یک نیم مثقال سماق مثقال ابرک ربا هر یک مثقال گل قند و بجه ...بکرار

بکلاب قرص کنند و لبت جو مفید بود فصل در ... یعنی پیچیدن شکم و سبب این
با سوء المزاج بارد است یا فساد طعام از اجتماع اخلاط در معده علامت
و علاج جنس از ضعف هضم و سوء المزاج که گذشت بجویند و خیر بود
دکلانجوش تنزبانغو است فصل در ... یعنی اروغ و ناره و خمیازه
و اسباب این هرسه کثرت بخار است و تولد ریح در معده
و بدن علاج جنس تنقیه و تجویز هضم و بادیان با رنگ سائیده
همراه گلقند آمیخته بخورند که سود دارد و مسکه خوردن باد
تمام بدن میبرد و مشک با عسل بد نیستو فصل در قی و غثیان
قی آن است که از معده از راه دهن بر آید و تهوع آنکه حرکت
برقی شود اما چیزی بر نیاید و غثیان حالتی باعث بر قی
اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را نیز غثی نامند
علاج حسب الخلط تنقیه باید کرد یا قی سکنجبین با آب نیم گرم
نفع تمام دارد بشرطی که مانع نبود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده
مر آمده باشد تنقیه و اصلاح آن عضو نیز باید کرد و قی که بر سبیل
بحران باشد بند نه باید نمود ادویه که قی صفرا و زائل کنند آمله
و کهربا و تمر هندی خرفه طباشیر لبت جو تنها یا مرکب بدهند
و آنچه قی بلغمی زائل سازد و معده را قوت دهد عود خام قرنفل مصطکی بود

خشک هر یک دو درم کوفته و بیخته با ده درم گلقند بدهند ادویه کی قی سودا
باز دارد لادن و اکلیل و اشنه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته
بر معده سبز زکندا زند و قرص ابلادس بهترین چیزها است در
بلغم و سودا و فایده قرص ابلادس دو ای قسمی از قولنج تسقل از ذهن
برائد تخم کرفس انیسون هر یک ششی درم دار چینی غاریقون افتیمون
مصطکی هر یک چار درم فلفل افیون ترجبند بید شستر هر یک درم خالص
اقراص سازند شربت یک مثقال شربت و زن محاجم بی شرط نزد
ناف و بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع
قی اثر تمام دارد انتباه هرگاه قی فساد غذا بود غذا فاسد را تمام دفع
باید کرد بقی یا به اسهال و اگر ضعف معده تقویت باید کرد و اگر تولد
بدان بود اخراج آن نمایند در قی الدم یعنی خون بقی بر آمدن و دلیل دو
است یکی آنکه رگی از رگهای معده بشکافد یا بگشاید یا دهن او گشاده و
نشان این وجود آفت است در رگها یا در معده وجع بین الکتفین
مختص بر جراحت رگهاست علاج رگ باسلیق زنند و حسب حاجت
خون بگیرند و آنجا که خون بسیار بود یکمن توان گرفت و اطراف
بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خوردن دادن نفع
دارد مویز مع دانه خوردن و بند کردن رگها اثرمند است و اگر

دو سبب

دو سبب بود اندک اندک تا زمانی طویل بنوشند و قرص کهربا بشکافتن
رگها را نفع می دهد و آب لسان الحمل در آب خرفه و امثال آن بود مثل
دوم آنکه بجگر و یا سپرز یا بسر افتش رسیده باشد و از آنجا خون
بمعده ریزد بقی بر آید علامت این قسم خود آفت است در آن
عضو علاج هم فصد است مع اصلاح حال عضو ماؤف و در اینجا
خون اندک اندک استفراغ باید گرفت اما اگر امتلا شدید
بود بیشتر گیرند یکدفعه و اگر از قروح معده افتد تدبیر آن کنند
فایده هرگاه بر سینه ضربه رسد و قی دم آرد بعد فصد غذا ماش
و معاش و اقاقیا و گل ارمنی و مرباب مورد سرشته بر جای ضربه
نهند و قرص کهربا یکمثقال با شیره تخم خرفه دهند باشد که این فصد
بی ضماد نفع دهد فصل در جمود الدم یعنی بسته شدن خون و شیره در معده
بدانکه گاه باشد که خون از عضو بمعده ریزد دفع نگردد و سبب ضعف
حرارت به بندد همچنان باشد که شیر به نوشند و بواسطه برد یا
باستعمال چیزی منجمد چون ماهی و جز آن بندد نشان هر دو آن است
که غشی و عرق سرد پدید آید و باشد که از و افتد علاج فی الفور
آب گرم جرعه نمایند شبت و بوده بجوش نهند در آب و سکنجبین
امیزند گرما گرم بنوشند و پنیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش

فصل در جمود الدم الجبني

علاج

دارند و سبب خون و شیر بسته نفع تمام دارد که خاصیت بر ماده است
که شیر رقیق بندد و بسته را گشاید فایده بسیار باشد که در معده اطفال
شیر خوار ببندد و سبب فساد شیر داده یا ضعف معده علاج نیز بدهند
آن است که شیر ده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا بز بنوشند و این
حیوانرا اسراب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیرده
ممکن نه بود اصلاح غذا دایه نمایند گاه گاه قدری تریاق فاروق
مادر را قدری طفل را نیز و شکم سیر شیر و طعام ندهند و شکم طفل
پوشیده دارند و بوده خشک پنج درم خوردن دهند در ساعت
شکم بسته بگشاید **فصل در فواق** یعنی هک هک اگر سبب او تناول طعام
کثیر بود عقب طعام واقع شود فوراً علاج او اخراج آن غذا است
بقی و تجویز هضم باشد که از خرید ابوده باشد یا خود بخود زد اگر سبب او باد بود
عقب شکم و طعام کند واقع شود و کودکانرا بیشتر افتد و علاجش چیزی باد شکن
استعمال کردن است و اگر سبب او خلط حار بود یا دوا حار **علاج** تختیز
قی فرمایند سکنجبین و آب گرم دهند تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد
و تر باشد و در بیشتر قسم آب گرم در روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن
و مگر در طعام سریع الانحدار است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر
سطح معده چسبیده بر آب بوده و هضم فاسد دارد و ترشی آید

علاجش

فصل در فواق

علاجش تنقیه است خصوصاً اسهال با ایارج و اگر سبب او سوء مزاج
بارد ساذج بود نان او بیدا بود علاجش تسخین شود و کلگد و طلاء
ادویه را دردی و ریح را و رطوبت را نافع ترین حبس نفس است
و صحیح است او عقب حرکت و امثال آن که روح را بجنباند و اگر سبب
او ورم جگر یا ورم معده بود علامت از مبحث جگر و معده مستور
جویند **فایده** عطسه آوردن در اکثر نفع دارد همچنان آب یخ یا آب
انار ترش نوشیدن یا آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو او آو
بختن و بر سانیدن و طبیخ دارچینی و مصطکی بیاشامند **فصل**
در ثقل معده وی آن که هر چه خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سبب
او حرارتی روده است بمعده پیوسته است زیرا که غذا به هضم
بدان سو حرکت کند و از خوف عذاب طبع آنرا جزو برده دفع کند
و بالضرور به قی راجع نماید تدبیر صحیح است **فصل در خفقان معده** و وی آنست
که در معده اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند گویا
در خانگیر کرم فتاده است و این را کرب المعده نیز نامند علاج
حب الخلط تنقیه فرمایند موافق سبب تعدیل نمایند **فصل**
در اختلاج معده وی آنست که جنبش خفقان باشد در معده شود
علاج حب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب کرم بود اخراج او نمایند
در وجع الفواد و وی درد لیت قوی که از سر معده ظاهر شود و بر دو اطراف

فصل در اختلاج

فصل در وجع

وغثی لازم اوست علاج بوجع معده رجوع نمایند و سبب سوزش اگر تناول نان فطیر و فواکه خام بود با جناس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات گواهی دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سپرز و گرسنگی غلبه کند و از خوردن چرب ساکن شود و علاج در انجا که از طعمه غلیظ و رطبه باشد قی فرمایند و غذا سبک دهند و تقویت نمایند و در سودا ویبی اسلم دیا با سلیق از جیب یک نند و بوده هلیله مربا و سکنجبین بزوری مناسب است فصل در ... و این دو گونه است یکی انکه در دلنفس معده بود و نشان او فساد هضم است و برامدن سینه دوم آنکه در معالیق بود که از رباط آلت معده اند یکدیگرا عضا و نشان آماس معده است بطوف بخالف رباطه مسترخیه زیرا انکه معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است بر لبها طناب مانند یکی قوه بهر دو بصلب سیوم یمین و چهارم بایسر و هر دو جانب که معده میل کند تیقن انجا محسوس میگردد علاج هرچه در استرخا و فالج گذشت بعمل آورند و غذا لطیف و ادویه خوشبوی قابض خورانند و آنچه در تشنج و تحلیل گفته آمد تدبیر این است یعنی معیب شدن بآفت معده فصل در تشنج و تحلیل معده یعنی سست شدن بآفت معده است و این استرخا قوتیکه در هر جز افتد و این تدبیر امراض معده

ونن ن

دنن و می بطلان هضم است با وجود تناول غذا الطیف و قبض طبیعت با فراط و موا بودن از اثار ورم و سوء المزاج علاج جوارش عود دهند و روغن مصطکی مالند و دراج و تیهو خورانند و پوست مرغ خانگی در سنگدان خشک سازد کوفته بیخته نیم مثقال با طریفل یا شراب حب الاس امیزند و بخورانند و سنگ پشم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند فصل در تشنج معده آنچه در نفس معده افتد نشان فساد هضم است و آنچه در رابطه بود اگر در رباط خلقی بود غذا بمجرد دوا از معده درگذرد و بسوی امعاء مریض میلی باید بسیار مائل بود و اگر در رباط تر بوئی افتد مریض مائل بجانب شکم بود و لیت راست نتوان کرد علاج آنچه در تشنج مطلق است بکار برند اثار امتلا و استفراغی در یافته فصل در ... یعنی سختی اینجا در ورم اکثر افتد و چون ملمس دراید بجا بعلامت دیگر نیست و هرگاه بزرگ باشد بنظر محسوس میشود فساد معده لازم است علاج اگر آثار گرمی باشد رگ باسلیق زنند و موم سپید و روغن و روغن بنفشه بگذارند و بر نهند و گوشت خوردن منع سازند و اگر اثار سردی باشد بابونه و حضض سنبل و بنفشه و اذخر و حلبه و مقل و بادام تلخ و بیه

ماکیان بهم سرشته ضماد نمایند و هرچه محلل اخلاط غلیظ بود
مع الترطیب استعمال نمایند شرباً وحقنتاً **فائده** گاه باشد که سبب
سردی مزاج سپرز سختی در اجزاء معده که مجاور بدان است پدید
آید علاجش علاج سپرز است **فصل در صلابت عضلاتی** که بر معده
واقع اند و صلابت مذکور دراز می باشد و از یکطرف غلیظ
و دیگر طرف رقیق چون ذنب الفار از آنکه معده سالم از آفت باشد
سلامتی در افعال وی بیجا لازم است **علاج** آن است که گذشت
حسب الحرارت والبرودة **فصل در ذرب معده** و اینهمه در بلغم یک
مغص دارند نزد بعضی مقصود وفساد معده مع البحران
بدانکه آنچه از سوء المزاج ساذج باشد یا مادی علامت حسب سبب است
چنانچه گذشت و آنچه از بثور و قروح افتد نیز مذکور شدن
زلق الامعاء سفوف نفع تمام دارد و همچنان سفوف حب الرمان
و آنچه از نزله دماغ بود آنرا اسهال دماغ گویند و نشان وی
وقوع اسهال است بعد خواب طویل تا دیر منقطع شدن علاجش
حسب سبب از باب امراض سر که بعد نزله گذشت توان نمود **انتباه**
در یرقی علت زنهار حبس و اسهال نکنند و همگی عنایت
به تنقیه و تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از رداءت
تدبیر غذا افتد **علاج** اصلاح غذا است و تجویز هضم و آنچه از امتلاء

عروق

عروق بود از اخلاط نشان وی آن است که بیمار پر گوشت و پر قوت
بود با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبت آید علاجش فصد است
در ریاضت و دلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و آنچه از
ضعف جگر بود نشان وی لاغر بودن بدن است روز بروز سپید
و یا سبز علاجش تقویت جگر است مع تقویت معده شرباً و
طلاءً و ضماداً و نفع اجزاء جوارش مصطکی است **فائده** اگر کیلوس
اصلاً از معده بسوی جگر نرود و سپید گردد و دیر می آید و اگر بماساریقا رود و آنجا بایستد پس برگردد و سبز می آید **نوع دیگر**
از ذرب که مسمی است بدر وارلبطن و اسهال دوری و وی
آن است که بدور معین آید و سببش انصباب ماده است از عضو
و نشان وی بعد خلط از لون او بودن ماده از ظهور رد رد در آن
عضو و سکون آن بعد اسهال معلوم است **علاج** آن تنقیه بدن
از خلط غالب **نوع دیگر** از ذرب که سببش وقوع سده بود در
جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سده جگر و علاجش
بیاید **نوع دیگر** از آن سبب که ذهاب حمل افتد معده و ظاهر است که
چون حمل معده زدوده شود غذا در آن نه ایستد و علت
ذهاب حمل یا خلط آگاه است یا ورم حار معده یا سموم
تناول حاره **علاج** بعد از آنکه سبب سماق و تباشیر و فوفل و

صندل و شربت انار و حصرم با آب گرم بر معده طلا نمایند و بستند
جو و سیب بر روغن بادام خورند و درّاج و کبک غذا سازند
بعد غذا اندکی خوابیده مانند بر پهلو راست و هیچ حرکت
نکنند و گفته اند حسد شیر از شیر و نان سپید سازند و بنوشند
که با بانی صحت مثبت محمل است و آنچه از شراب ادویه مسهل افتاده
علاج جنس حیسی آنست و دوغ ترش سرد ساخته سریع الاثر است
فصل در تصحیح دوا اگر طبیعی بود از ابتدا اگر کثرت مقدار غذا
میداده باشد هرچند لطیف بود تدبیر وی آنست که غذای
قلیل الکمیت و کثیر الغذا است دهند اگر بسبب تشنج یا ورم بود
ازاله وی نمایند والله اعلم فصل در سوء مزاج یعنی جگر دمل و اعراض کبد
و آن ساذج یا مادی از لزوم آفت در جگر معده وجود آثار دیگر که هر
یک مخصوص است پیدا باشد علاج ازاله سبب است لیکن بدانند که کاسنی
نافع ترین چیزها است در جمله سوء المزاج جگر و کذالک برگ گاو معز
فلوس با وی ضم کنند در مادی مطلق نافع است بشرطی که تلیین طبع
مطلوب بود در بنجا سعد کوشند و دوا که مخصوص جگر است مثل قرص مغز حب
بسبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه بارده آب کاسنی آب انار
شیرین و شربت صندل و سکنجبین آب زرشک و دوغ ترش سرد کرده
لعاب اسپغول و مانند آن مفرد یا با دیگر ترکیب داده و اگر طبع نرم بود
قرص طباشیر قابض مع آب سیب خصوص شربت حماض نافع تر است

اگر قبض

اگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیارشنبر بدستور دهد و اگر مانع نباشد
فصد باسلیق و ابط مقدم دارند بر همه در صفرا و تپ بدستور تدبیر
بیشتر نمایند و اگر مصلحت دانند نیز فصد مجوز است ادویه سرد بر
جگر نهادن مطفی حرارت است اما اگر در باد از قبیل از تنقیه:
اجتناب از آن بهتر تا سده نیارد ادویه حارّه بادیان تخم کرفس
گلقند عسلی و انار ناسیا و دواء الکرم است و جهت تنقیه بلغم ماء الاصول
و حب صبر نافع است و طبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرم در تسخین
و تقویت جگر مخصوص است و طریفل کبیر بدستور در تنقیه مبالغه نکند
تا آن زبول نیارد و اگر با اسهال بود صرف و تخم ریحان و صمغ عربی هر یک
سته درم بریان کرده و بگلاب تر کرده بدهند و جهت تنقیه سودا
بعد ترتیب تمام قوام مطبوخ افتیمون دهند یا حب افتیمون مع
ماء الجبن و غیره و طلی مرطب در ازاله یبوست بر جگر ضماد کردن اثر
تمام دارد و در تر طبیب افراط منع کرده اند تا استسقا نیارد و در
جمله انواع از اغذیه آنچه افق بحال باشد اختیار نمایند و اگر مرض
مرکب بود علاج نیز مرکب نمایند فصل در ضعف کبد دوائی عسالی آنرا گویند
گوشت که در آب شویند و آن رنگ در آن پدید آید از هر سبب که باشد
نشان او آنست که بول و براز غسالی بود و بدان تخفیف و اشتها
ناقص بلکه ساقط در پهلو راست تا قرعه زیر و جع نرم معتد پیدا
بود خاصه بعد تناول غذا دلقوذ آن بجانب جگر و رنگ بر بیض اکثر

بسبزی زند و باشد که بزردی یا کبودی مائل بود **فائده** در هر عضو چهار
قوت است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و ضعف هر قوت جگر را
علامتی است چنانچه ذکر میکنیم اما سپیدی و نرمی براز و کثرت مقدار و همه
نحافت بدن از ضعف جاذبه است و ترهل بدن و نه هیچ وجه و غثالینه
براز و سپیدی بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد همه
قلت احتباس زمان ثقل غذا که لازمه صحت است از ضعف ماسکه
و ظاهر است در ضعف ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر نتوان نگاه داشت
و هاضمه فعل کردن نه باید پس آنچه لازم است او در ضعف نیز پیدا آید و قلت
تلون بول و براز و قلت مقدار آن همه ترهل بدن و قبض شکم از ضعف
دافعه از آنکه هرگاه ضعف در بعض افعال یک قوت بود یا در اکثر افعال
او همچنان در همه قوت ها بود یا در بعض آنها در یافتن آن از آثار رفته گور
پوشیده نیست باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد طور قوت
میره که خون را از شوائب مائیت جدا ساخته بعروق می فرستد آن نیز
بضعف میگراید پس بالضرور بول سرخ می براید بواسطه متاسر شدن
آب از خون علاج آنکه از سوء المزاج باشد تدبیرش گذشته است و آنچه از سده
یا ورم باشد یا جز آن افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیرش
ماوف نماید معه تقویت جگر و بالجمله از ادویه و اغذیه هرچه ذی عطریه بود بکار
برند اگر در ازاله جگر ملاک امر همین است و فصد اسلیم در ضعف واقع نفع دارد
در سده دو را آنست که در خلل گوشت جگر یا در رگها آن خلط غلیظ لزج بند شود — فصل در سده
بند شود و نشان وی قلت تولد خون است صفرت در بدن بول و اسهال
و غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس

شود و بول رقیق و کم تر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبت
براید البته و فرق آنست در سده و ورم جگر که ورم بی تب نباشد و
گرانی در سده بیشتر بود و در ورم فزون تر **علاج** اگر سده در حدبه — علاج
بود مدرات دهند حسب مزاج اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق
طبیعت در تلطیف غذا بدن و نشان رعایت طبع نمایند و آنجا که
سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیر و شکر و حریره و روغن بادام
و شوربای مرغ فربه و امثال آن است و اگر ضیق رگها سبب گردد بود ظاهر است — فصل در سده ماساریقا
که از ضعف سن نشان وی پیدا شود و تدبیر اجتناب مغلظات و دوام
شرب مدرات **فصل در سده ماساریقا** نشان وی آنست که در معده و شکم در
جائیگاه مماس جگر تمدد و غاثیت ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده
نیز اما براز کیلوس براید و بدن بکاهد و علاجش همان است مقرر نگارد آید — فصل در نفخ الکبد
فصل در نفخ الکبد یعنی دم شدن جگر و آنست که زیر قرعه راست وجع ممتد
المتمد پیدا شود بی ثقل و بی تب و بعد هضم غذا نفخ زیاده شود **علاج** — علاج
کمونی و شربت است و تیمار مفید است و ناهار بحمام رفتن و تکمید کردن
و بسبب حاجت بمسهل و بتدریج پرداختن و اغذیه بادشکن خوردن **فصل** — فصل در وجع الکبد
در وجع الکبد سبب وی اگر سوء المزاج باشد یا نفخ بود گفته شد اگر شرفه — فصل در شره
با ورم باشد یا حرارت بود **فصل در شره** وی آنست که بر ناهار یا بعد ریاضت
و تعب یا بعد بر اعتدال از حمام فوراً آب نوشند و آن آب زود بجگر رسد
اعتدال نا یافته در دآرد علاجش آنست که خرفه با آب کاسنی گرم تر
کند و بر جگر نهند و سنبل و مصطکی ضماد کنند با آب گرم ریزند زود فرود آرد

فصل ورم جگر

بعون الله تعالی میشود و اگر طبیب در تدبیر غلط افتد باستسقا یا ورم مزمن انجامد
د علاج ورم کبد و اگر از ورم خون یا از صفرا بود نشان او تب
و تشنگی است و ثقل و درد و حرکت محل جگر و دیگر آثار حسب ماده ظاهر
بودن ورم در مقعر یا در محدب در فصل گذشت و ایضا قی و غشی و برد
اطراف لازم مقعریت و سعال شدید و ضیق النفس و حبس بول و کشیده
شدن قوه باسفل و بروز ورم هلالی شکل لازم محدب علاج در ورم دموی
تحت رگ اکحل زنند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب
عنب الثعلب نیکو چیز است با آب انارین همراه سکنجبین قند بدهند پس
اگر ماده بمقعر بود مدرات دهند و بعد تلیین با آب فواکه که قناعت ورزند
و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیر کاسنی و با آب عنب الثعلب و اگر
ورم محدب بود بادرار کوشند لیکن قبض طبع نیز روا ندارند که موجب مزید
الم است پس درین صورت هرچه بغایت خفیف التلیین بود جهت رفع
قبض کافی است چون لعابین و ماء الشعیر و مانند آن و در ورم دموی
جگر چه در ابتدا او چه در آخر آنچه ضماد سازند باید که جامع بود در
ردع و تحلیل بغایت آنکه در ابتدا غلبه روادع را بود و در انتها
محللات را و نیز اندرون ورم صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر
فصد و اینجا در ابتدائی روادع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو
و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه اگر ضرورت شود قدری کافور نیز
داخل نمایند اگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است و تب نابودن مگر آنکه

بلغم

علا

بلغم شور باشد تب نشان ثقل است تا بودن مگر آنکه بلغم شور باشد و سپیدی
بر زبان رود و براز و قلت وجع علاج در حقوی مدرات بکار برند و در
مقعر مسهلات و بعد اسهال و ادرار تعدیل نمایند و اگر از سودا بود صلابت
پیدا آید علاجش نضج ماده است بشرب و نضج و تضمید قیروطی و بعد نرم
شدن نسخه مسهل و مدر سودا و اگر مناسب دانند فصد کنند که سریع النفع است
دو درم شیر شتر یک پیاله و قند شیر پیش کرده فائده تمام دارد بشرط که
حرارت نبود فصل اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود رگ زنند
و گل ارمنی یک درم سائیده بلعاب اسبغول بدهند و گل ارمنی و حب الآس
درین باب مجرب است و این ضماد بر نهند نخود مقشر را هر یک بیست درم مومیائی
دو درم کوفته و بیخته در روغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشند و
ضماد سازند و تدبیر حسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست
فصل عضله

علاج ورم نکته و این ورم از یک طرف کننده بود و از طرف ثانی
باریک و طول باشد بالعرض اما هرگز هلالی شکل نبود بخلاف ورم جگر
فصد کنند و مسهل دهند و رادع صرف در ابتدائی ضماد سازند بلا خوف
تحجیر ماده و در انتها محلله فقط ضماد کنند بلا خوف انحلال قوت زیرا که
مرض در عضو رئیس نیست که رادع و محلل فقط ممنوع بود و هرگاه پخته شود
زود به آهن شکافند و انتظار نکشند که خود سر کند و با ادویه منفجره شکافند
زیرا که خوف است که عضله و صفاق را فاسد سازد و یا درون سر کند
دبیله کبد تدبیر همان است که ذات الجنب و دبیله معده گذشت
و آنجا که ماده بجانب زرده مایل بود مسهل دهند و اگر جانب گرده مایل بود

مدر دهند و اگر نقصان خوف رو نماید منجر با ستسقا بود بند بیرقی گو شند
و هذا الغرو و هر گاه بعد ورم نحتی فرو شود و اعراض خفت گیرند معه ذالک
ریم در بول یا براز بیرون ترنکند اما توان دانست که ماده بقضا رحوف
می ریزد فصل در بثور کبد ونشان او وجود آثار سوء مزاج است گرم جگر مع
الحرارة و باشد که بر جلد آن سمت نیز بقبو بثور شود و باشد که گاه گاه
گذر زند قعر بره و نافض افتد و علاجش همان است که در سوء مزاج حار مادی
فصل در خفقان کبد و این مرضی است که جگر بعلت حرکت اختلاجی در یابد که
گویا کسی میزند در جگر و زود در این حال زائل کرد و سببش سده جگر است
و علاجش تفتیح او و فصد الیسلیم از دست راست نافع تر فصل در تولد سنگ
ونشان تولد سنگ ریزه در جگر است آن که بعد هضم غذا در معده قی افتد و خلد
در در جگر پیدا بود باشد که در محل ورم سختی نیز ملمس یا بنظر محسوس گردد
اکثر که چیزی با سبیقی بهم بکت شود و چیزی را امتحان نمایند زیر چیزی
بشیند بر مل بیفتاند بشرطی که رکب و بیع کشیده شود علاجش از حصاة
کلیه جو شود فصل در سده الکبد نشان او همان است که صفر معده گذشته
و گذار ند تدبیرش و ایضاً در بنی یا باید که ملحوظ بود به ملینات
و مدرات فصل در قیام کبد یعنی اسهال جگر و درپیشش گوته است یکی قی
و سبب او شکافتن دبیله جگر است و تدبیر دبیله گذشته دوم غالی و سبب او
ضعف جگر است و تدبیر ضعف نیز ذکر کرده باشد و بوعلی خوردن مویز را در وضع
این اسهال تجربه گفته سیوم دمول او مسمی است و بند و سنطار یا کبدی و سببش
اگر اصلا چیزی بود بی وقوع تفرق اتصال چیزی که تیز رقیقه برآید هر گاه

سه آید

که آید اما دیر دیر برآید و دیگر آثار امتلا پیدا بود و اگر تفرق
اتصال بود از امتلاء یا ضربه و سقطه جز آن خون بلا تو حقف
همین آید و هنگام خلو معده و امعا ر دیگر آثار بوجهی ظاهر باشد
علاج در امتلائی حبس نشاید کرد مگر عند الضعف و هم در ابتدا
امتلای فصد نمایند و یا باماله کوشند بربط اطراف دجز
آن و خون کمتر گیرند بکرات و اگر قبض حاجت قرص آید گهربا
شیره تخم خرفه و آب لسان الحمل دهند و تقلیل غذا فرمایند
و در تفرق اتصالی امتلا نیز همین تدبیر است و در غیر امتلاد
زوال سبب کردن و قرص نفث الدم را که زراوند دران افزوده
باشند همچنین گهربا اثر تمام دارد در قبض و التحام و چهارم
صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگر است و
علاجش از سوء مزاج جگر خوانند و قبل از تنقیه و تعدیل حبس قطعا نکنند
پنجم صدیدی و سبب او احراق خون و دیگر اخلاط است در جگر و علاجش
همان است که در صفراوی گذشت و بر آمدن زرد آب در بیجا
با سهال لازم است و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر لازم
واجب و فصد الیسلیم راست ششم خاتر است یعنی تنبه بدارد
برآید و سبب او نیز یا شدن یا شکافتن دبیله کبد است یا گشادن...

سده جگر یا احتراق شنید که در جگر افتد علاجش حسب سبب بدانچه سره گذشت

توان نمود دق در اسهال کبدی و اسهال موی از علامات خاصه بعضو بوشیده

نیست مع ذالک بدانند که آنچه از کبد است بد بو میباشد و اکثر بد بوی

می آید و در خلو معده کم می گیرد و بی درد می باشد و هزال و ضعف روز

بروز ظهور فاحش مینماید بخلاف موی اما کبدی چون دیر باند موی

نیز احلاط میماند آن زمان اثار سحج ترک میگیرد دیعلامات کبدی

علاج اسهال نیز مرکب است در بود الغه دوی مقدمه استسقا است

ولشان وی ظهور بخشش است در وجه و دیگر اعضا را اثار ضعف جگر هویدا

بودن علاجش همان است که در استسقا به باید اما چون مرض قوی نیست

ازاد وبه نیز آنچه بغیر قوا بود بعمل آرند و بهتر بهتر تدبیر سفر حجاز

و بیاده رفتن و چون بدانند که مستحکم شده باستسقا انجامید

شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی با بول بزد هند مع ذالک تسکین جگر

و از فواکه انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب عرق

کاسنی و بادیان اقتصار واجب و انجاکه احتباس حیض یا خون

بواسیر سبب بود بدان کوشند که احتباس بکشاید و نخدرات و امهره

داکر بکشاید ضرورت بفصد بکشد اما خون بکمتر گیرند آن هم بعد مسهل

خفیف

خفیف دادن در استسقا و وی سه گونه است لحمی و طبلی و زقی آنرا

گویند که ورم کی برظاهر بدن بود و لحمی آنرا گویند که ماده در گوشت بود

و آنرا که ورامد زقی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود

یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده های شکم افتاده او را زقی خوانند زیرا که شکم وی

چون مشک پر آب باشد و اگر ماده او باد بود و طبلی باشد زیرا که شکم درین بیماری

باشد از دست زدن او از چون طبلی میدهد علاج نخستین ازاله سبب نمایند و بعده

به تعدیل و تسکین جگر کوشند و هر گاه حرارت باشد بدانچه بهر جگر گفته شد تسکین

ان نموده پس تدبیر استسقا کوشند و ان ز اسهال و ادرار و تفریق است و اندفاع

و تضمید مجففات و احتراز از هر چه بسیار گرم باشد لازم شمارند و همچنان از آب

سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ یا تو ره قدری بنوشند نخص باید که آب

مطبوخ بود خصوص با سکه و اگر عوض آب سنبه و بادیان نوشند خوب است ان هم

کمتر بهتر بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدری غذا

ششم حصه از حال صحت باید داد و مانع تر بیت چیزهای خوردن انار است و هر قدر

که تواند نخورد و نخداب بگوشت مرغ یا گوسفند جوان یا نخود نخته بسماق قیق داده

سازند و تا ممکن بود چنین حبوب ندهند و اگر ضرورت باشد برنج مجوز است نان

انیسون و بادیان در و باشد همراه کباب یا شوربای گوشت آنرا که
ضعیف القوت نباشد بخوردن نان معتدله باشد اگر نان خشک غذا
سازد بهتر باشد و نفع نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی بود
خصوص که عوض غذا و آب همین بستد کند باید که روز نخست چهل
درم شروع کند و هر روز ده درم بیفزاید تا آن قدر که طبع تحمل تواند کرد
هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نه بندد و بودنه
و سکنجبین از لعاعات بستن لبن است گاه گاه همان دهند و شرب بول
شتر و بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهل که در لحمی دهند حب براو بدای نیست حرارت
داگر با حرارت بود هلیله و شربت گل مکرر در زقی گل کلانج داگر بی
بود حار دهند و الا بارد و هلیله زرد نیز نفع دارد و در طبلی نیز حب
مزاج از مسهلات مذکوره دهند و در طبلی بعد تنقیه هر تقویت جگر
قرص عنبر بارس و مانند آن دهند و بهادر ار قرص ماذریون و انفار
آن باید که هر یک مدر لزوم نه نماید یک بخواهد فرمانید تا ان طبع
بیک چیزها و تنفت نشود و هر دوائی که باشد بسیار لب نند تا ان
سریع النفوذ باشد بجگر و طریق آن است که بوره ارمنی بر روغن
بابونه آمیخته بر بدن طلا نمایند و یا نمک بسیار ریگ سازند
و با و بیه گاو و بیا میزند و بمالند و اگر بیشتر مطلوب باشد بحمام

بتمام

خشک نشسته ند و عرق می چینید اگر تنور فاتر که در و توان نشست بنشانند
و عرق می چینید به از حمام باشد و طریق اندفان آن است که مریض دراز بخسپد
دیر یک پیم گرم آنرا به پوشند چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا آنکه
بر دالت شود و این عمل جهت تخفیف ده درم دهند و اگر برآمدگی در عضو
بود همانرا ایرمل تدفین نمایند و همین عمل دارند و نشست با آفتاب نشستر
و یا آب چشمه های گرم و یا آب چشمه ها شور بدن شستن و نمک را اگر با آب
گذارند و چند روز در آفتاب گذارند بجا آب دریا باشد ضمادی که
آب را بچکند و خشک کنند این است آرد حلبه جز جمام رائی علک البطم
شحم عتیق با هم سرشته ضماد نمایند و در لحمی بر تمام بدن و در زقی
بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد تنقیه تحلیل ریاح کوشند
بدانچه در نفع معده است و از سداب خشک و تخم خرمل و بادیان و کرفس
و بوره و شکر سرخ در آب سداب شیاف خورد سازند و بدبر حمول سازند
و در زقی بعضی بزل می کنند و زرد آب می برآرند و این کثیر الخطر است
و طریق طبخ آب سرکه چنانچه آن است که آب خالص صد حصه
بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشانند تا سوم حصه
از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است
و بدانند که سرکه در ازاله عطش مستسقی و تفتیح سده سود مند است
خاصه حار و در زرشک نیز نفع است اما اگر با سرفه بود زرشک نیابد

داد همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن ملحوظ دارند
و این طلا بر زقی بر شکم نهند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و زوفا
و مویز از هر یک سه درم تخم کرنب هفت درم با آب بادیان
یا کاسنی بسرشند بشکن بر پنجاه درم آرد جو نیم سیر پیه گاو هر
یک شصت درم لت کنند و بر شکم طلا نمایند در ... چون نرمی شود
صلابت افزاید اما بر مریض نرم نمایند و بجز برامدن شکم مگر تنگی نباشد
و مستعمل کردن نخستین درین وقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت
نرم شود بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و چند
بید ستر و خاکستر ظرفا و نطرون کوفته بیخته با آب سداب و بول شتر
آمیخته بر شکم طلا سازند تا تحلیل نماید و هرگاه در استسقاء دوا
سود ندهد داغ دهند بر پنج جا یکی بر فم معده دوم بر جگر سیوم بر سپرز
چهارم بر قعر معده پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبار رگی دهند
والا به تفاریق فصل در یرقان اما بیماریهای مراره ضمن یرقان
ذکر یابد در یرقان و وی آنست که رنگ بدن زرد گردد یا سیاه
اول را با صفرا و ثانی را با سودا موصوف سازند یرقان صفرا اکثر
از جگر و مراره بود و سودا از سپرز و هر یک بقسمی گفته آید صفراوی در یرقان
صفراوی چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشان وقوع

آنست

آنست در منتهای صفراوی در ایام ماجوری دوم آنکه از سوء المزاج
گرم جگر افتد و علامت و علاجش از مبحث سوء المزاج جگر جویند و این
قسم در اکثر با سوء نوخش باشد علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت
است اگر قصوری در عمل او بود اول بر طبع اندازند و آنچه مدد کند طبع را
بر دفع ماده بجلد دخول با آب گرم است شربت سکنجبین فقط یا با شیره
کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود دور می شود و اگر نه آنچه محلل
جلد است بکار برند سیوم آنکه از سوء المزاج گرم جگر افتد و علامات و علا
جش از مبحث سوء المزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوء نوخش باشد
آنکه از سوء المزاج گرم مراره افتد و نشان او آن است که دفعة پدید
آید و بول نخست سپید آید بعده زرد شود پس از آن سیاه غلیظ شود
و آثار سوء المزاج جگر و سده آن هیچ نه باشد و اشتها بحال باشد علاج
سکنجبین یا شیره کاسنی دهند و دیگر تدبیر که بگرمی جگر را نفع دارد بعمل آرند
... که از لوازم مراره افتد سوء المزاج گرم مراره افتد و نشان او
آنست که تب لازم دقی بود خشونت زبان تهوع و علاجش علاج
ورم جگر است ... از گرمی تمام بدن و رگها افتد و نشان گرمی ملمس
بدن است و قبض طبیعت و حکه و بثور بدن و همه آثار پیدا می
شود علاج اگر سازج بود تبرید بدن و اگر مادی بود تنقیه و تعدیل

عالم و کفایت کند حسب حاجت و تدهین ادهان رطبه و دخول با آب زنان
مرطبه نفع تمام دارد آنکه انسداد مسام افتد و تقدم سفر در
گرما و وصول غبار و خاک به بدن بر آن گواهی دهد علاجش مسام است
بغسل در حمام و جز آن بطبیخ بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و
سبوس گندم فائده انکه از ورم جگر افتد و دی ار گذشت انکه از سده
جگر و افتد نیز گذشت انکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویه سمیه
افتد علاجش دفع اثر است بهر چه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر مبردات
در حار و تریاق فاروق در بارد و نفع تمام دارد انکه جرم مراره ضعیف شود
و صفرا از جگر جذب نکند و بدان سبب زیان افتد و نشان او غثیان و قی صفرا و یبست
و طبع قبض بودن و براز نامنصبغ با قلیل الطبع بر آمدن علاجش همان است که در ضعف جگر
گذشت انکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علاجش
همان است که در ذکر مراره گذشت و براز بتدریج سپید شدن و علاجش علاج تفتیح
سده جگر است از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعا است
افتد و نشانش آن است که براز دفعه سپید گردد و طبع تقبض آید علاجش نیز
تفتیح است و حقنه نافع ترین و درین هر دو نوع سددی مغز فلوس در آب
کرنب حل کرده و روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن نهایت مفید است
انکه درین هر دو مجرای گوشت بروند با ثولول انکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه طبیخ
بلغم

بلغم غرج بر و هن رکی که امعا آمده و نشان او همان است که
در سده گذشت و لا علاج له چهارده هم منفعت صفر است
حل قولنج است بعد قطع سبب اگر یا که صفرت چشم خواهند باید
که بسرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب با آب انار
ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند
و آنرا یرقان سددی گویند و آن چند گونه است یکی انکه از وقع
طبیعت افتد بر سبیل بحران در امراض طویل و خفت عقب
آن لازم است سوء طبیعت است اگر محتاج بود بدانچه در
صفرا گذشت و تدهین بر وغن بابونه نشت مفید
آنکه از وقوع سده بمجرای که فیما بین جگر و سپرز افتد آنکه
از وقوع سده در مجری که فیما بین فم معده و سپرز افتد و نشان
هر دو آن است که یرقان بتدریج بدید آید و ثقل جگر و سقوط
اشتها بتدریج در اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها دیکه
یکی در ثانی لازم است تفتیح سده است آمیسلا و عنقفی
و فصد باسلیق و اسلم را گنترالسیر نفع است آنکه از
از احتراق خون افتد بواسطه و نوع حرارت در جگر مفرط
و علامت و علاجش از سوء المزاج جگر جویند آنکه از ضعف

بسرکه طلا نمایند و در سوداوی اشق و سرکه کداخته با سراب
و بودنه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق دران
آمیخته طلا کنند و کفته اند اکر از چوب کنه ظرف سازند و طعام
و آب از همان خورند و در چهل روز سپرز بکذارد و اکر از بر
(از برش)
و شان و زوفا یابس و تخم فنجکشت مثا دی کوفته بیخته بعسل
سرشته دو درم بدهند سپرز بکذارد و انجیر بسرکه نهاده وکبر
محلل خوردن بدستور و مطحول را هر صبح سه کف نخود نوشیدن
اثر تمام دارد و اسلم از جیب بعد تلیین صلابت همراهم مفید
است در جادث [illegible] بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل
میرود و یا صلب میکردد نادر باشد که بخته شود و ریم کردد و نشان
استقی او بمعده وجع ناخش است و ظهور اجسام غریب در بول مع النتن
و باشد که ریم او بمعده کراید و قی و یا از آید و ریم اینجا در دم ما دی
باشد علاجش همان است که در دبیله کید کذشت و در دادن مدرا
و رعایت مزاج لازم و اکر بعد تنقیح صلابت باقی بود ضمده ورم
سوداوی او بکار برند و در جمله از قابضات بپرهیزند و هرکاه ورم
صلب نمی شود بدو و نفع نکرد داغ دهند بدین طریق پوست شکم را
بالاد طحال است بمضاره منبق یا معلق سازند و بآلت آهنین که سر
او دو شاخ بود داغ دهند و قریب یکدیگر دو داغ نهند تا ن در سه

سمت

کثرت شستن داغ حاصل آید و اکر آلتی سازند سه شنبه قبله و ارکه در
یک دفعه شستن داغ دهد میشاید [illegible] بدانکه ضعف طحال اکر
از جاذبه او بود اشتها ساقط شود و امراض سودا پدید آید و اکر
در ماسکه او و اسهال و قی سوداوی رو نماید و اکر هاضمه بود اشتها
زیاده شود یا اسهال سودا افتد و اکر در واقعه بود سپرز بزرگ شود
و اشتها ساقط کردد [illegible] جهت تقویت افسنتین سنبل کزمازو
و فرماد نانخواه و اذخر و کبر و کلسخ و مقل نرم بکوبند و بآب برک
طرفا یا آب سداب آمیزند و سرکه افشرده ضماد سازند و سپرز
مالند بخرقه درشت و محاجم بغیر شرط نهند [illegible] و نان اوتقل
در سپرز محسوس شدن است و انار ورم نابودن [illegible] هرچه در باب
سده جکر کفته شده قویترین ادویه بکار برند سکنجبین بزوری
و قرص کبر بغایت مفید است [illegible] و وی از ضعف هاضمه
و واقع افتد [illegible] سپرز را قوت دهد و لبلوس و کاورس و نمک
تکمید کنند و بودنه و بوره و سداب بسرکه و عسل ضماد سازند و
حجامت ناری کذارند و صفوف صبر خورانند [illegible] و نشان
او برآمدن سنک در بول و خلش در سپرز نمودن و دیکر اعضاء
سالم بودن [illegible] انجیر محلل بود خورانند و ضماد نمایند و مدرات و کاسرات
که در کلیه و مثانه است بکار برند [illegible] در امراض رودها
[illegible] و وی آنست که طعام از روده زود بیرون آید و سبب
او اکر ظهور ریشه در سطح درونی امعا اثار حرارت باشد و طعام چون

کنند باستفراغ و منع آن حیاب و بعده مقویات دهند چون تخم ریحان
و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر
سه ماسه با همچندان قند سپید آمیخته اگر بخورند نفع تمام دهد و سودا
بود و نشان او پیچش دائم است و کرب شدید روز بروز سودا مع
خون و خراط و براز [illegible] بعده قطع سبب مقویه سبز تخم ناء و سفوف
الطین دهند و اگر ثقل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد به خشونت
تقدم قبض شکم تناول یابس قابض و برامدن ثقل خشک گواهست
مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهیدانه و اسبغول و شراب
بنفشه و روغن بادام و مانند آن هرگاه امعا از ثقل پاک شوند و
سحج باقی بود قابضات مناسبه باید داد اما بیشتر از تنقیه امعا
زنهار قابضات ندهند که سخت است اگر ادویه سمیه بود که بتناول
آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و کلع جزان علاجش
قی است و شیر تازه و شوربا ها و حسوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه
مسهله بود علاجش بمقویات و مبردات کنند و دوغ آهن داغ کرده
نفع است [illegible] در اسهال که سبب گشودن رگ روده بود و نشان وی
آن است که با آن خون بیاید و با آن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی
هیچ نه باشد و ایشتر پی درد بود در اکثر بخلاف سحج که وجع در اکثر لازم
آنست [illegible] اگر خون بسیار آید و قوت مساعدت بود باسلیق زنند بعده

جهت

جهت حبس حب کرده امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درم مع شربت
حب الاس یا شربت انجبار نفع دارد لسیار پوست انار کنار و
و گل ارمنی هر سه برابر کوفته و بیخته حب سازند و دو درم بدهند مجرب است
و مجمه بر شکم نهاده آن چهار ساعت نگاه داشتن در منع اسهال مخصوص است
[illegible] تا آن ممکن باشد مخدرات نباید داد عند الضرورت تا ثالثه کار برآید
مخدرات نشاید خورانید و اگر دهند اصلاح داده باید داد چنانچه در قرابادین
است [illegible] من الامعاء یعنی بیرون آمدن ریم از نفس روده و سبب
او تقرح سحج است یا انفجار ورم روده علامتش تقدم سحج یا ورم است
[illegible] نخستین احتقان است به حقنه مجلیه و بعد تنقیه مده بحقنه مدمل
حقنه مجلی پوست انار سماق آس آرد شعیر جمله نیم کوفته در آب بجوشانند
و به پالایند و قدری آهک سرد و نا کرده آمیزند حقنه نمایند حقنه
مدمل صمغ عربی و گل ارمنی دم الاخوین عصارة لحیة التیس کاغذ سوخته
باریک بسایند و در شیره لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند
آنجا که سبب مده سحج نباشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند
بعده تدبیر قرحه نمایند [illegible] یعنی پیچش و آنرا علت الدحاجه نیز
گویند عام است که رطوبت اندک که در هر اندک بر می آید و در این مختلط
باشد با خون یا نه و اگر سبب او ثقل یابس بود که در امعا بند شود طبیعت
خواهد که دفع کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده براید و وی مسمی است
زحیر کاذب و نشان او آنست که اسبغول و مانند آن از تحتها اگر آنچه

به نوش نند بردن نباید و علاجش تلیین است یا شربه و حقنه ملینه یا نیز
که آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند زنهار زحیری قابض نباید داد
که مهلک است اطبا گفته اند که زحیر را قبل از تحقیق سبب اگرچه مزمن
باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاج
آن از پیچ گویند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت و بمیز و بات (?)
نافع تر است و اگر ورم گرم بود در روده زیرین افتد نشان او احساس
ثقل و جریان است در ان و باشد که تب و عسر بول پدید آید [red mark] رگ
زنند در سر کم حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خون دهند و چون
ماده از انصباب باز ایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب
بجوشانند و بطبیخ آن فطول سازند و بر مقعد و شکم آنرا که قی آسان (?)
شود نفع اکثر دارد و اگر سردی مفرط بود که به مقعد رسد تقدم آن
برودت گواهی دهد و علاجش تکمید با آب گرم است و تدهین اجابت (?)
به روغن قسط کرده گرم و مانند آن و بر خشت گرم و مانند آن نشستن دو درم
حب الرشاد بریان همچنان ناکوفته به نهار خوردن دهند و اگر رسیدن
ایذای مقعد بود امعا را از رکوب یا جلوس بر چیزی صلب موم روغن
مالیدن کفایت کند زرده بیضه مرغ بر روغن آمیخته گل در زین و در سائر
اقسام نفع دارد [red mark] گاه باشد که در غلو تر خورده شود و زحیر آورد نشر (?)
شربت نبات است و تخم مرغ نیم برشت معه صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن
و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخ باشد یا بسیار خوردن

بارده

بارده الکیموس چون گوشت گاو میش خوردن [red mark] بخورند غذا او
بتبدیل معتاد است و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف و برد امعا باشد
نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذا صالح معتدل المقدار
و علاجش تقلیل طعام است اطریفل کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش
خوردن نفع دارد **فصل در قولنج** و وی آنست که درد سخت شدید در امعا
افتد و یا او طبع مطلق قبض شود یا قدری اما دشواری و سبب او اگر بلغم
غلیظ باشد تناول اغذیه و حبس شدید گواهی دهد و دل بسیار زحیر سبلی (?)
شود و ترشی خواهد علاجش آنست که نخستین قی فرماید (?) و حقنه طبع نکند (?)
بعده به تنقیه تام مسهل نوشانند و آنچه با وجود اسهال معده را
قوت دهند و غشیان دفع کند سفرجلی مسهل شهریاران [red mark] آبزن
و کماد و ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد از رفع قبض یکشبانه روز
غذا ندهند و بهترین غذا درین شوربا یا نخود آب است که از گوشت خروس (?)
پرساخته باشند و کبک و عصفور و گوسفند جوان نیز مجوز است با توابل
حار و تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن بگلاب و عرق بادیان
یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر است و اگر باد غلیظ بود وجع میلی و ثقل (?)
نفکه که تغذی بنفاخات گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد
و علاجش همان است که گذشت و درینجا تنطیل و تکمید قبل از حل
طبع باک ندارد و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن دانکه
به وجع المعده نفع دارد و از دادن آرد ماش هندی که بارده :.

مشهورست نان ساختن و از یکطرف بر ناف بجته از ظرف خام بر شکم سریع النفع ست و
بجهة نادری و بد دستوری و نوعیست از ریحی که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود
چنانچه در ماخولیای مراقی بعضی را بدید آید نشان او آنست که دفعة افتد و شکم نفخ
کند آواز روغ برسش آید وجع بشدت بود علاجش تنقیه سوداست و فصد اسلیم
نافع و ضد ابن مفید و اگر ورم بود معده گفته شد نفع دارد و بالای گفته شد که در
قولنج تا نخست بحقنه طبیع بگشاید شرب مسهل نباید و ورم بلغمی زخو یا در افتد
و در سوداوی حقنه که در ادویه یا با بیره و چربی مرغ و روغن ها باشند نفع تمام دارد
اگر التواء امعاء بود یعنی پیچان شدن روده علامتش تقدم حرکت عنیف باشد
یا جستن و امثال آن گواهی دهد اگر از دفوع مفصا جهت فو به عارض شود عند الحرکت
منتد شود علاجش بجا آوردن امعاء را بمالیدن شکم و دیگر بیمار را بر پشت
غلطانیده و دست و پای بر داشته جنبانیده بنوعیکه مشهورست و عوام
و عوام بیجا شدن روده را و بیجا شدن به ناف تعبیر کنند و آنجا قولنج التوا
بسبب فتق فرو د افتاده امعاء باشد بعد از رد امعا بجای کاهش بندند فتق
رجوع ننماید و اگر فتق بود که در امعا بندد علاجش دفع آن است بمرتقات
بنهجی که در زجیر گذشت و بعد اگر بواسطه بقاء سبب موجبه خوف حدوث
بود ثانیاً ازاله آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع ثفل در جوف امعا تنقیه
کفایت کند و این نادر افتد ثقل الماده و لطافتها و انجا که بمشارکت
عضوی و قولنج پیدا آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و
جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعی است از قولنج آنرا ایلاوس نامند

و دوی بدترین

و دوی بدترین اقسام است و تهوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل
در قی بر آید علاجش همان که گذشت حب ماده بکار برند و در ابتدا و
این علت فصد اثر کلی دارد و خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد
ادویه خوردن انواع آن قولنج را سود دهد گوشت هدهد و خراطین
خشک کرده و دم بریان شاخ گوزن سوخته دادن و این دوائی آخر در صعب را
در ساعت بنشاند فصل در ... یعنی در قبض ماندن طبیعت بی درد و علاج
او از باب قولنج ظاهر است و شربت بنفشه بروغن بادام نافع است دیدان
یعنی کرم شکم آن بر چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات گویند دوم عریض
مثل کدو دانه آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر بر چهار صغیر شبیه بکرم
سرکه و این دو قسم نامی خواص ندارند و نشان دیدان آن که زبان مطلقاً
روزانه خشک باشد و شب تر گردد و لعاب سائل گردد و اما لدغ شدن
در فم معده در حالت گرسنگی حرکت نبض عدا احساس کردن خاصه حیات است
زیرا که محل تولدش امعاء علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه
خاصه حب القرع است و قسم سیوم است و اینها در قولون و بعضی متولد
میشوند و خارش و دغدغه در مقعد خاصه قسم چهار است و این در
روده مستقیم شوند و اکثر بکودکان می افتد علاج بکشند و بیرون آرند
بر این وجه که سه روز بیشتر شیر تازه بنوشانند و بیاپی بقند شیرین
کرده در روز چهارم این دواء قاتل الدیدان بدهند بشیر آمیخته
بابرنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قمیله هر یک یکدرم ترمس
و قسط تلخ هر یک درم سنجی ده درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته ...

ورم پدید در حالت شرب بینی بند کنند تا ان بوی آن بر سر یکزمان و اگر
مزاج گرم بود زنهار دوای گرم نه باید داد و در چنین حالت این دوا
نافع است پوست انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند آب آنرا بنوشند
کرم را برون آرد و بکشد و اگر خوردن فائده نکند حقنه نمایند و
شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم
بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند بادام تلخ و قنبیل و کبر و ترمس و
کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوتر چنین حیل خوردن بهر کرم نفع
دارد و حنا بموم سرشته شافه سازند در دبر دارند و بعد لحظه مقعد
طفل را مقابل چراغ بدارند و کناره مقعد مکث کند و کرم بیرون آید
و زیت الفلاق در اخراج جمیع اقسام دود سود دارد و بخورند یا بر مقعد
بمالند در امراض مقعد در وی چند فصل است فصل اول بواسیر و وی آنست که هر سر
مقعد فزد بنها پدید آید اگر خون در زرد آب ازان بر می آید دامی
گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامها بواسیر بحسب شبه او بچیزی با خون
است چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توثی شبیه بنخل بنا بر کثرت
بیخها و پست و تمر و جز آن بنا بر شبهت صورت اما رمد کور و سبب
این مرض فضل خون است بغلظت باشد که از اخلاط صفرا پدید آید
فی الجمله سوزش و درد و لذع باسورت از خون صفراوی است و علامه
و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ و فصد
حسب حاجت خون بگیرند و اگر مانع نبود دبین الورکین حجامت نمایند

وطبع

وطبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض
کند بقرص کهربا لیکن تا ان خون سیاه آید خوف ضعف قوی
نباشد زنهار حبس نه باید کرد که خروج از از اکثر امراض ایمن
می سازد و اگر باسور ممتلی و با درد باشد و رخون ازان نبالا آید
باید که بطبیخ خطمی و شبت تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه
کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده آب پیاز
و زهره گاو و عرطنیثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول
فرمایند و پیاز فقط گرم کرده نیز تقنیح نمایند و بسیار باشد که
تدهین و تکمید کفایت کند و بدین مفتّحات حاجت نه باشد
بهم سپیده بیضه نکین در دمخصوص است و روغن گل بزرده بیضه
بدستور آنجا که باسور پدید رد بود و آنرا خواهند که قطع کنند یا خشک
زنند اما قطع خالی از خطره نیست و اگر کنند بگان عدد باسور نگاه
دارد تا ان بی آسیب باشد بجز مقل و مردشم حنظل و سلخ الحیه
و افعی بادنجان مسقط باسور است مفرده اما مجموعتها
در ... دوی آنست که در امعا ریح غلیظ متواتر شود و درد
آرد و آن ریح گاهی با سفل فرود آرد و گاهی بجانب پشت و گاهی
و گاهی با اطراف باشد که اسهال خون آرد و قراقر لازم آمد این
مرض است ... تنقیه سوداء کنند و چیزهای بادشکن دهند و این ادویه

نفع دارد و پوست بیخ کبر یک جزو سعتر پارسی نصف جزو شربتی دو
درم و دلک و حمام و سواری اسب و ریاضت سودمند است و فصد
باسلیق در اکثر مفید **در ناسور** و آن قرحه است غائر اسر السیر که در
نفوره یعنی مقعد افتد بطرف روده مستقیم و پیوسته زرد آب از آن
براید **علاج** نخست قرحه را بفشرند تا آن زرد آب براید پس شیاف
عزب را با آب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده
و سرین بالا و بالین نهاده تا آنکه دوائی خشک شود بهمین شیاف
عزب است بگذارند در آن و اگر میل را به پنبه بپیچند یا و فتیله بعمل آرند بهمان
طریق بهتر باشد و هرگاه ناسور در روده نافذ باشد و یا براز از ین راه
براید در ینوقت متصدی بعلاج نه باید شد که خطر دارد **در اورام مقعد** و پیچ
اگر گرم بود با درد و التهاب باشد علاجش فصد است یا حجامت فتق و
سپید بیضه مرغ روغن گل آمیخته در هاون قلعی یا اسرب صلابه کرده
نهادن و اگر در ضعیف باشد اندکی افیون بیفزایند و بدانند که قی
نفع تمام دارد و هلاک امر تعدیل است با شربه و اغذیه منقالیه و هرگاه
ماده روی بجمع آرد و بشکافند انتظار بفتح زیرانکه اگر زود بشکافند
ماده غائر شود ناسور گردد و اگر بسرد بلغمی بود رخاوت ورم فقدان آثار
حرارت پیدا باشد علاجش قی است و مرهم محلل و مرهم محلل نهادن و اگر بخته
باشد بشکافند و اگر صلب بود ملینات محلله چون ببهبیط و مانند آن

ننهند

نهند **در شقاق مقعد** و علاجش آنست که در شقاق لیک نشست و احتراز از
آب سرد و بسیار ترشی لازم است و کذالک و شکم را قبض نباید داشت
لهذا گفته اند که در ینعلت هر صبح شربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب
بهیدانه آمیخته باید داد و هذا اغذیه ملینه خورانند **در استرخاء مقعد**
دآنرا استرخاء مقعد خوانند و نشان وی خروج ثفل و باد است بی اراده
پس اگر سببش برودت و رطوبت بود باطنی باشد و یا خارجی تقدم اسباب
گواهی دهد و تری پیدا بود و علاجش تنقیه ماده مرض است و تبدیل
بدانچه در فالج گذشت نمودن و اگر بدرم مقعد بود گذشت علامت
و علاجش اگر فتح با شگ عصبه بود از ضربه و سقطه یا قطع بواسیر و
قوع آن دفعه و تقدیم سبب گواهی دهد و لا علاج گفته شد
تدبیر آن نمایند و این از روده براید و حیله او خال مقعد مستوره
آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشینند و بموم و روغن چرب سازند و اگر
استرخاء عضله مهلکه بود و اینچنین بسهولت براید و اندر روده درون بزیر شی
آنست که بروغن گل خام بر مقعد مالند و سپیده از زیر گلنار و مازو و
شب یمانی و سرمه و پوست انار باریک سازند چون غبار شود
در خادر کذاشته بعصابه محکم بر بندد — علاج مرهم اسود کنند
کنند و هر چه قوی بتخفیف باشد در روز سازند و در شدت وجع افیون

مالند و اصلاح دیگر تدبیر همان است که در خروج مطلق گذشت
و سبب او اگر قول و برات خورد بود علامتش و علاج گذشت و اگر اخلاط
بود از اخلاط علاجش تنقیه است حب الخلاط و حجامت عصعص و جمیع
مفید است که و روغن کل مالیدن نافع بود یعنی کرده
نشان وی وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت
ساذج بود یا ماده همان است که در سوء المزاج جگر گذشت و علاجش در حار
کافور نفع تمام دارد اما افراط نکند که مقطع باه و مولد حصاة
است فصل در ...
و قلت باه و وجع نرم صلب و رمو ... لازم بودن علاج قطع سبب
کند پس تخفیف بدن کوشد باستعمال چنانچه در آخر بیاید و دوای زنجبیل
نافع است و ادویه مبتهه مفید
و انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو الخ ضعف باه و قلت تقاضا
بول و خالی بودن کبد بعد هضم و مادی بودن وی قبل آن دلیل آن است
علاج اگر سوء مزاج سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث
باعث او بود معالجه او نمایند و اگر سنگ جرم بود و انواع مجاری وی
موجب او کثرت مدرات یا افراط یا جماع یا ضربه و سقطه بران گواهی دهد
منع سبب است و تقویت کوشیدن هرچه مقوی کبد است و مقوی گرده است
و معجون ابوب نفع تمام دارد کذالک اغذیه بهتر دن

او ممد وجع حوالی کمر است فی ثقل و فی اثار سنگ و در خانه جمیع
خفت یافتن علاج زیره و تخم شبث و تخم سداب و بابونه تر کرده
ضماد کنند و شربت هر روز بنوشانند و آنچه باد شکن است خوردن
و مالیدن نفع تمام دارد و تجویز هضم نمایند و سبب او
یا ریح بود یا شدت ضعف یا ورم یا حصاة یا خروج که در گرده افتد
علاجش ازاله سبب است و در جمیع طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب
همان است که در ورم جگر گذشت و وجع موضع کمرگاه لازم و اگر
ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد و شدت درد و
دلیل آن است که گرده از آنجا که نزدیک ... و علائق است
ورم گرم گرده بماده گرم در مجاری بول و عسیر بول پیدا آید و اگر در
نواحی روده بود درد غائر بود و باشد که قولنج آرد و ورم گرده مزمن
شود فصد مابض نفع تمام دارد کلمه و نشان او خروج
ریم بود و قشور است و در بول و جود وجع کرده علاج تعدیل خلط است
و فصد از جانب عضو ماوف کردن و ... زنهار قوی ندهند اما ملینات
سبک مجوز است و بعد از تعدیل قدرات و فصد حسب حرارت و برودت
و بعده ملامات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور
سودمند است در جرب الکلیه و نشان او وقوع خارش در محل
است در ان موضع تنقیه وقتی در هفته دو بار لازم داشتن

و شربت بنفشه نوشانیدن و شیاف ابیض مع روغن بادام در احلیل

چکانیدن و بنادق البزور خورانیدن [illegible] و این مرضی است

که بمجرد آب نوشیدن از راه بول بر آید تدبیرش حسب حرارت و برودت

پوشیده نیست در حار قرص کافور و قرص طباشیر و قرص ذیابیطس و در بارد

مرود بیطش و معجون ماسک البول باید داد قرص ذیابیطس طباشیر

رب السوس هر یک ده درم تخم کاهو بیست درم تخم خرفه پانزده درم

گلسرخ و کشنیز خشک گل ارمنی هر یک پنج درم اقاقیا صمغ عربی صندل

زرد و گلنار هر یک دو درم کافور نیم درم اقراص به بندد شربتی سه

درم با آب انار ترش و یا گلاب دهند [illegible]

بعده یک ماه تا ن یک سال یا کم زیاده و علامت وی ثقل و تمدد است

در قطن و صفرت یا حمرة بول و خروج سنگ باریک در ان گاه گاه

و علیه درد نزد امتلاء امعاء انجا که سنگ بود اعراض بشدت باشد

و در ریگ بخفت [illegible] نخست قی فرمایند بعده بمدر و مسهل مناسب

پردازند و منقیات خورانند و عقد شدت وجع در آمدن که در

وجع کلیه گذشت نشد و معجون عقرب و معجون حجر الیهود اثر تمام

دارد و پرهیز از مغلظات و تجویز هضم لازم شناسند و کذالک

و از خلو قرباطت کردن و بحمام معتدل رفتن و جماع مکرر کردن و بر

بستر کتان خفتن و آب سرد در اثنار طعام و بر نهار گاه گاه نوشیدن

تولد حصاة است [illegible] در ورم مثانه اگر حار بود وجع

در عانه بشدت بود مع الحس و انتفاخ و تپ گرم و عسر بول پیدا

باشد و علاجش فصد باسلیق است در ابتداء و بعد از سه رگ

زدن و ملینی مبارک دادن با آب عنب الثعلب و در ابتداء

زنها ر مدرات ندهند و زدا و عات حرف قطعاً ضماد نه نمایند:

خصوص درد موی هر گاه ماده بجمع آرد بده نضج القیار و تنقیه

مده واند مال کوشند چنانچه فائده او رام و اعضاء باطنیه است

و اگر بارد از صلابت دلین ورم و دیگر اثار که مخصوص بلغم و سودا

توان دانست که سوداوی است یا بلغمی [illegible] در بلغمی قی و حقنه حاد

و نشستن در آب زن محلل و نوشیدن مدرات حار مع العسل و خیار

شنبر نفع تمام دارد و در سوداوی چیزها ملین ضماد سازند و نطول

نمایند و آب کرنب در آب نخود نوشانند و از تخم خیارین و هلیونها

و انیسون و برشاوشان و فلوس خیار شنبر جلاب سازند و روغن بادام

آمیزند و بدهند و قطعاً در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور

زهیر در ورم فصد صافن یا باسلیق نافع است [illegible] و نشان

او خروج قشور است در بول و نتن و عسر و حرقت آن علاجش

همان است که در قرحه کلیه گذشت و هر گاه وجع شدت کند شیاف

ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند و انجا که چرک بسیار آید

ماء العسل فقط چکانند و در تنقیه قرحه اثر تمام دارد پوشیده نیست

لمه در امراض مثانه رسته اندیدن و دوا از مخرج بول سریع النفع است

دیگر مثانه با خلع جمع شود اول ازاله مرض دیگر باید داد بعده بتدبیر خلع متوجه
باشند و این را ریح مثانه گویند و نشان او ظهور تمدد در مثانه پس اگر
بی نقل و انتقال باشد از ریح مع الرطوبت علاج روزی چند ماء
الاصول حار دهند فقط اندکی روغن بید انجیر و بعده روغن مرسبیل
دوام خورانیدن در روغن ها یا دشکی مالند و چکانند و روغن زعفران
خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول بعسر می آید پوست
خربزه خشک تخم بکوبند و بقند بدهند و با آب زن دارند و آنجا رطوبت
بود فی متواتر و تریاق مثرودیطوس و انجیر نفع تمام دارد
و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب است و بعده بول باید که زمان با انقطا
ع بول شود و نفوذ تواتر قضیب یک بار که بدید آید و همچنان فوراً
ساکن شدن اما احتباس و عسر بول و در دیچ هم باشد درینجا مگر وقتی
در دهن مثانه که مخرج بول است بند سنگ می شود و عام است که سنگ
در مثانه تولد کند یا از گرده بمثانه فرود آید هرگاه درد گرده و تولد
ران پس ساکن بودن نشان آن باشد که سنگ بمثانه فرود آید آنچه در
حصاة کلیه گذشت بکار برند و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل
چکانند و از ادویه هرچه قوی تر بود و سهل آرند روغن عقرب در روغن
خسک و اگر ضرور افتد بدستکار بیرون آرد و هر سال هفده و نوزده
سال مجوز این است و مهما امکن ارتکاب این نتوان کرد لادن

فقط

فقط فیه فائده عظیم دارد هرگاه مجری بول از سنگ مسدود ماند عسر بول
و درد آرد بیمار را بر پشت غلطانیدن و هر دو پا او را بر دارند و آب
گرم بر عانه ریزند و از اسفل با علی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا
می برآید در جوف مثانه می افتد و بول کشاده گردد و حجر الیهود در احلیل
مجرب است [illegible] و سبب حرکت بول اگر جرب مثانه یا گرده باشد
لزوغ مده که از قرحه اینها آمده باشد بتدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر قرحه
مجری قضیب بود تدبیر وی باید کرد و اگر از گرمی جگر و غلبه صفرا بود
و نشان غلبه صفرا گواهی دهد [illegible] بدانچه در سوء المزاج جگر گذشت و اگر
تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف
ابیض با شیر عورت حل کرده در روغن گل به یا دام آمیخته در احلیل
چکانند و قضیب در لعاب اسپغول بدارند و اگر خراشیده شدن رطوبت
که در مجری بول متفق است تقدم شرب مدرات و کثرت جماع
و مانند آن از امور محلل گواهی دهد [illegible] بعده قطع سبب شیاف ابیض
بشیر زنان در احلیل چکانند و دیگر از العیده مخزیات استعمال نمایند
شرباً و طلاءً و قطوراً و دوائی اگر بنوعی باشد اصلاً از بول چیزی بر نیاید
سر خوانند با الالف و سببش اگر ورم کرده یا مثانه یا حصاة اینها
یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شده آمد اگر
گوشت زائد بود در مجرای بول فقط آن اثار دیگر امراض گواهی دهد
[illegible] نفع آبزن میکند از طبیخ مرحیات مقوی باشد نمی گردد

اعضاء مجاوره بود یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث احتباس جویند و اگر شرط
مدرات چون شراب دخربوزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال
فقرات محاذی مثانه بود بعد ضربه یا سقطه عارض شود پس اگر زوال بدا
خل است جذب قفار نمایند بمص محاجم یا بنفخیه زفت اگر بخارج است
رداو نمایند و آنچه بانقطاع ربطه مثانه انجامد علاج پذیرد

بول الفراس

یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد
تشخیص است یا زاله استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در حبس بود گذشت
و بهترین حیل آن است که از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و شب آب
و طعام نه دهند و این دوا باید داد زیره و کندر حب الآس هر یک پنج
مثقال یا چهل مثقال عسل سرشته شربتی دو درم بول الدم یعنی
برآمدن خون از راه بول و سبب او اگر انقطاع یا انشقاق رگ کرده
بودن ان خروج خون صاف است بی درد و بی امتزاج ریم پس آنچه اندک
اندک آید از انفتاح از دهن رگها است و آنچه بسیار آید از انشقاق
رگها است فصد باسلیق است و هاضتر وکدبا و قرص بول الدم داد نه
و حجامت بر سفره و عانه کردن نافع بود و آنجا که حدث خون بود آب
سرد به مثانه ریزند و مبردات ضماد سازند و حذر دار باشند که تا خون
در مثانه بسته نشود و شربت عناب بنقوع کشنیز خشک حابس و قاطع
است و اگر ضعف گرده یا جگر بود خون را از مائیت جدا نتواند کرد بول غسالے

بران

بران گواهی دهد پس اگر ضعف گرده است مائل بسپیدی و
غلظت باشد و اگر ضعف در جگر است بسرخی در رقت
مائل باشد علاجش تقویت جگر و گرده است قرص کهربا
گل ارمنی از هر یک ده درم کوفته و بیخته ده قرص سازند
اقاقیا گلنار صمغ عربی قسط آس هر یک سه درم تخم
بذر البنج در درم قرص سازند بجز زنند و اگر رگها اعضاء بول
بودن ان قروح پیدا باشد و تدبیرش گذشت و قرص کاکنج
نفع دارد باب در امراض آلات تناسل آن مشتمل بر چند فصل در
نقصان باه و استعمال این علل موقوف بر صحت اعضاء است
که رئیسه است و پوشیده نماند که نقصان باه دو گونه است یکی
آنکه شهوت و آرزوی جماع ضعیف بود دوم آنکه انتشار نیز
بود دیگری آنکه در شهوت ضعف است و اسباب ضعف وی
بر چند نوع است دوم آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذائی
و بدان سبب روح و دم و خون ماده شهوت است کم شود دون ان
ضعف قوت و تقدم جوع است سوم تقویت با غذیه لذیذه و
ادویه مقویه مبهه و بلهو و لعب و غذاهای که منی کمتر تولد کند با
وجود تناول غذا بوخوردن ان وی قلت خروج منی و نزار

باب در امراض آلات تناسل
فصل در نقصان باه

ادویه و موجبش وقوع سوء مزاج است در آلات منی و تغیر را
از غمائل و انتفاع از ضد دلیل قوی است بر نوع است سوء
مزاج علاجش تعدیل است سیوم آنکه منی متحرک نشود و لاغر
و دغدغه در ذات وی نماید اگرچه متولد همی شود و کثیر بود
و ظاهر است تا آنکه منی در حرکت نیاید و اگر از وی نه براید شهوت
از وی پدید نیاید نشان وی آنست که منی کثیر بود اما غلیظ
بود به دشواری بخار خارج شود و ابتدای سقوط ضعف باشد و بعد
زمانی از دخول قوی گردد علاجش تسخین است باستعمال زرنجونی
و لبوب و معجونات بزر و مانند آن چهارم ترک جماع اتفاق افتد
زمان طویل و منجر می شود بضعف باه علاجش بتکلف قصد را
مائل کردن است به دیدن کار و نظر قد حیوانات و استماع کلام
جماع و تناول ادویه مهیجه مفید و عاقرقرحا بروغن بیضه دانه طلا
کردن بر عانه و انثیین قضیب نافع است پنجم اگر از امور وهمیه
در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعوله یا کراهیت یا تخیل آنکه
وی را بسته اند و بدان سبب شهوت زائل گردد و با وجود صحت
اعضاء و کثرت منی زیرا که اثر امور نفسیه از سائر مؤثرات اقوی است

علاجش

علاجش دفع آن خیال و وهم است به هر وجه که ممکن است در
دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و یا ضعفی رسد علاجش
اصلاح آن عضو است قسم دوم در استرخاء آلت و سببش اگر ضعف
بدن یا ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت
و تنطیل به آب گرم بعده تمریخ بشیر مبیش و عقیب آن تضمید بر
در ترک جماع لازم است و اگر قلت تولد نفخ و تولد ریح بود در اسفل
بدن بنگرند که از برودت است یا حرارت یا یبوست حسب آن برای
سرعت انزال زرنیخ طیقر فلفل گرد فلفلدراز عاقرقرحا قرنفل جوز
الطیب لسان زعفران جوز مائل همه ادویه کوفته بیخته با
زردی بیضه نیم برشت سازند حب کنانند بقدر یکمقدرم خورند
و معجون خبث الحدید و ضعف معده را و بواسیر را نافع است
و شهوت طبیعی را زائل کند و خون بواسیر را و حیض را ببندد
و سنبل و اذخر و سعد و فلفل گرد و نانخواه و کندر و حلیه برابر بکوبند
و بیزند بعسل که مطبوخ با آب آمله بود بسرشند لون نیکو سازد و شکم
قبض کند هلیله بلیله آمله گز فارح خبث الحدید مدبر بسرکه
و شربت هر روز بقدری خورد دوا این در رقعه و در زرب جمیع معده
نافع است جهت تقویت مثانه تدارک کند و این قسم از قوت
بدن و سلامتی اعضاء و انتفاع از چیزهای نفاخ یا فتن ظاهر است

واکر وقوع جنسی از فالج بود یا اعصاب از انصباب بلغم در اعصاب
یا از ملاقات آب سرد و برف ونشان وی تقدم سبب است در منی
و شهوت خروج او می ایستند علاجش انچه در فالج گذشت و حقنه
و حمول و مروخ مسخنه را تشخیص در ینجا اثر تمام دارد و آنرا کم
آلت او در این علت از رسیدن آب سرد متقلص و مجتمع نگردد
علاج بذیر نباید علاج که به تعظیم قضیب مخصوص اند ذکر کنیم آلت
را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن مورزجه و مانند آن
بر آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مقرر کرده اند
که مجرب است اکر بآب کرم بشویند آلت را بزرک سازد و اکر بروغن
کوسفند مکر چرب نمایند قضیب را با خراطین خشک یا علق یعنی زلو
خشک در روغن سوسن بپزند و طلا نمایند قضیب را همین عمل کند
ضعف انزال سببش اکر ضعف ماسکه بود بسبب برودت و رطوبت
ونشان او کثرت و بیاض و رقت منی است و فقدان انعاظ
علاجش تنقیه است بمسهلات کرم و قی نفع تمام دارد و معجون
خبث الحدید بشراب فنجنکشت نافع واکر شهد را بجوشانند بعسل
آمیزند و بدهند و بغایت سود دهد که کثرت منی غلبه خون بود ونشان
او اعتدال قوام و کثرت منی است و قوت آلت علاجش فصد است

وجماع

[illegible]

وجماع تقلیل غذا و عموما غذات و هرچه منی و خون بود
باید داد واکر حدت منی بود نشان او رقت و حدت
و حرقت منی است و علاجش تبرید است و تخم کاهو بسیار
سودمند است واکر ضعف اعضاء بود خاصه رئیسه
نشان وی آن است که با ضعف باه بود و ضعف عضو
کواهی دهد علاجش آن عضو است [illegible] سببش اکر کثرت
خون و منی بود خوبی بدن بران کواهی دهد علاج نشاید
سرد که ضرر دارد اما اکر ضرورت افتد بفصد و اسهال و تنا
ول حموضات تقلیل نمایند واکر حدت منی بود تبرید کافی
است و غسل بآب سرد نافع تر واکر کثرت ماده منی بود
فقط معه ضعف و قلت خون نشان او کثرت منی و رقت
و بیاض آن است و کثرت نفخ علاجش بغوز و تخم سداب
و تخم فنجنکشت دادنست و جوارش کمونی نفع دارد واکر قوت
اعضاء منی بود مع ضعف اعضاء رئیسه ونشان وی ظهور
ضعف است در اعضو رئیسه مع قوت اعضاء منویه علاجش تخدیر
اعضاء منی است و تقویت عضو ضعیف واکر ظهور بثور یا
قروح یا حکه در اوعیه و مجاری منی ونشان او غلبه شهوت است
از جماع و انزال بلذت تمام و بسرعت شدن و آنجا که بثور

فصل در [illegible]

علاج

منفوخ شود ریم بیدا بعد انار قروح نمایان   قروح مثانه تدبیراست

از فصد واسهال وجز آن و کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه

در اصحاب مراقیا می شود نشان وی شدت لغوظ است و تقدیم

چیزها و نفاخ اگر حرارت غالب بود میردات دهند و اگر رطوبت

زیاده باشد محللات و مجففات باد دهند و اگر سودا افزون باشد مسهلات سودا دهند

زنند و مسهلات سودا دهند در فزونی سببش اگر کثرت منی باشد

و با استفراغ داعیه وی بود تدبیرش در سرعت انزال گذشت

و اگر تشنج عضله داعیه منی بودن نشان او اخراج منی است با لغوظ

و سرعت و تواتر قضیب تدبیرش تدهین عانه و خصیه است بعلاج

تشنج کوشند و اگر ضعف کرده بود که شحم او بگذارد و برانند نشان

آن است که بعد جماع چون بول کند چیزی سپید و غلیظ برآید

بی لذت و بی دفق و آثار ضعف کرده بعد ابود علاج در ضعف

کرده گذشت و این قسم را بر سبیل مجاز در سبیل منی شمرده اند

و الا فی الحقیقت سیلان شحم کرده است نه منی و اگر سماع

کلام جماع در یتیم کار بود که نفس را خواهش شد ساخته سیلان

آورد و علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرت باشد یا

مع الضعف یا مع الحدت حسب آن تدارک کنند انعقاد سیلان

منی

منی با زنان شیر افتد بهمان اسباب که ذکر شده و گاه باشد

که از استفراغ فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن

قابض نشستن که همه را سود دارد و تخم سداب بیخ سوسن هر

یک دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر که مانع منزل وی بود

شهدانج بریان کرده بعسل بیامیزد و بدهد دو درم و سبب او

او ضعف خصیه ذکر کرده است علاج خصیتین در روغن مصطکی

نهادن است مصطکی رومی ده درم در پنجاه درم روغن یا کنجد

انداخته در شیشه کنند آتش نهند و اندر دیگ آویزند تا آب

دیگ بجوشد و مصطکی بگدازد و اگر بی جراحت بود کرده را قوت

دادن در کثرت باه علاجش و علامت همان است که در زود منی

گذشت و قطعه اسرب بر پشت بستن بواسطه محاذی کرده

نفع دارد در فریافیسموس و این است که قضیب دائم قائم ماند و

تواتر کند علاج اگر از غلبه خون بود و تنقیه کند و تدبیر نمائید

و اگر از رطوبت و برودت بود قی فرمائید و چیزها باد شکنی

بکار برند اکلا و طلاء در روغن سداب بمالند بر عانه و پشت

در نعوظ و این مرضی است که وقت انزال غائط بی اختیار

برآید و سببش ضعف اعضاء رئیسه است و کثرت رطوبت

و سستی عضلات مقعد و علاجش تقویت است و نشافه

از اقاقیا و رامک و گلنار و صمغ و کندر ساخته بر داشتن

فصل در اُبنه

خاصه وقت جماع و بر وعق ناریں مقعد چرب کردن و عقد مبانشرت
باید که شکم خالی باشد **باب و اُبنه** واین را علت المشایخ نیز گویند
واین مرضی است که در امعاء مستقیم حکه پدید آید و جماع کنانیدن
خواهد و علاجش اگر از ماده است تنقیه نمائید و اگر از غلبه مزاج
افونت است ضرب و استهانت **فصل در اورام انثیین** وسببش
اگر از خون بود و عظیم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر از صفرا
بود شدت حرارت **علاج** بعد فصد و حجامت پشت و ساق در اول
طلا کنند در ابتداء دبعد رادع و محلل و بعد رادع صرف چنانچه در اورام
مضبوط است و اگر بلغم بود بر خاوت و بیاض بود علاجش قی
است و منضج و مسهل و بلغم دادن و آرد باقلا و نخود با عسل
ضماد کردن و اگر سودا باشد با صلابت و کمودت باشد [illegible]
ادویه ملینه ضماد سازند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر
ریح بود عضو متفقح باشد در آنا رماده دیگر معرا علاجش تکمید است
و کمونی خورانیدن اگر کفایت نکند بقی و مسهل بردارند اما قی در
امراض سفلی نافع تر است **بیخ فائده** ورم که در کیس خصیه بود
فقط اعراض خفت می باشد و محسوس می شود و آنچه در بیضه باشد
شدت و تب و عطش پیدا می شود **فصل در عظم الانثیین** یعنی بزرگ
شدن خصیتین و این را از قبیل همس است نه ورم **علاج** بیخ سوکران

ونفاح

بیخ سوکران و نفاح و جلد خشخاش چکانند که حجر الملتبس آب
کشنیز ضماد سازند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر و این را که
بر پستان نهند بزرگ شدن ندهند و تقلیل غذا شرط است
فصل در اقرنا واین مرضی است در قضیب و رفم رحم اختلاج افتد
و علاجش تنقیه و نظیفه خون و بعد تنقیه عام زلو بر قضیب
مردان و بر فرج زنان چسبانند نافع بود و اصلاح غذا مفید **فصل**
در ورم الانثیین وسببش اگر ورم بود و دگر رو ورم کرده شده
و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و تدهین ادهان گرم کافی است
و اگر سوء مزاج حار بود یا بارد معدلات آن بار ها گفته شد
شربا و طلا و اگر ضربه و یا سقطه و یا صدمه بود فصد لازم است
و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع است
فصل در تقلیل الانثیین سببش برودت است که خصیه را
فرو د سازند و تدبیرش استحمام از حار و تسخین است
فصل در [illegible] وگاه باشد که بنامه ببود و مراق
رود و در ظاهر هیچ نماند و چون چنین شود عسر البول و
تقطیر البول و فتور حرکات پدید آید اما ارتفاع اندک
بجز وجع خفیف آسیبی نبرت بیک گاه در رحم نمی باشد اما
چون دیر ماند آفت می آرد و علاجش استحمام است و روغن
زیتون بهر جذب مالیدن و اگر بعده حمام و آبزن حجمه بزرگ

بر خصیه گذارند بتدریج و تکمید فرود آرند فائده گاه باشد که
قضیب مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همان است
که گفته شد بعد نزول خصیه فصل در دوالی خصیه و دوی آنست
که رگهای کیس خصیه برآمده باشد چنانچه در پای مردم افتد علاجش
که در دوالی پای بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم
صلب گذشت زائل شود فصل در [illegible] یعنی فروهشتن کیس
خصیه علاجش مازو و آس و گلسرخ و گلنار و مانند آن قابضات
ضماد نمایند و به طبیخ آن تنطیل فصل در قروح قضیب خصیه و حوالی
آن و آن دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو بود علاجش
مردارسنگ و توتیا کنند و ذروراً و مرهماً اگر خون غالب بود
تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد علاجش با بیتر مرهم کنند
و دم الاخوین هر کنند هر یک دو مثقال مرده مردارسنگ انزروت
هر یک دو درم بروغن گل مرهم سازند فائده قرحه که در احلیل
افتد حرقت بول و درد موضع بران گواهی دهد و تدبیرش همان است
که در قرحه مثانه گذشت فصل در ورم قضیب تدبیرش از ورم
خصیه جویند فصل در [illegible] علاجش فصد است و
حجامت زانو و ران اسهال صفرا و بعد تنطیل آب گرم و سرکه
در روغن گل مالیدن و سفیده بیضه طلا کردن فصل در شقاق

قضیب

قضیب و علاجش از شقاق مقعد گیرند فصل در ثالیل قضیب
صلب که بر قضیب و نواحی او پدید آید علاجش سیاه دانه و سرکه
با بیضه مرغ بیامیزند و طلا نمایند به بحث ثالیل مطلق رجوع کنند
فصل در [illegible] قضیب [illegible] وسببش اگر بثره بود بول بدشواری
آید و حرکت کند علاجش فصد است و شیره خرفه و تخم خربزه بشربت
خشخاش دادن و اسپغول بروغن بنفشه و بادام بر قضیب نهادن
و چون سر کند شیاف ابیض بروغن گل و بشیر دختران چکانند
در احلیل اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند و اگر خلط
الاخضر بود که بجنبد در احلیل بول بعسر آید بی حرکت و در بول
خلط ظاهر شود علاجش مدرات دادن است و بطبیخ مرخیات
طلا کردن و در بیخ طبیخ روغن بابونه قدری آمیخته زرق نمودن
در احلیل و ثولول بود بعسر آید بی حرکت و بیخ ورح بلغم در بول علاجش
اگر ثولول بخارج قریب بود [illegible] و سپیده از زیر بروغن گل بچکانند
و اگر قوی الوجع باشد بفصد صافن و حجامت بر دارند فصل در [illegible]
قضیب یعنی کج شدن آلات و سببش تشنج اعصاب بود
یا ورم عضله یا ورم عضله و علاجش بعد ازاله سبب تلیین
عضو است بمالیدن روغن و جز آن پس بدست راست کردن در
حمام تا راست شود باب در [illegible] صفاق و شریان مراق پوست محکم را
مراق گویند و پرده غلیظه جرب را که زیر صفاق ذمحاسن احشا است

شرب خوانند دغدغه که زیر مراق است صفاق نامند فصل
دوم آن است که منفتق صفاق که در کیسه خصیه فرود آید و این
را فتق نیز گویند بلفظ ران واقع شود بجانب خصیه بگشت شد
یا پرده مذکور از بیخ آن بگافد پس شرب با امعاء یا با آب در کیس
خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور آدره
فرو نیز نامند و آنجا که نازل در خصیه باد غلیظ بود فرود لحمی خوانند
و این قسم بر پنج گونه است قسم اول در قیله الامعاء نشان
وی آنست که اندک فرود آید و بمشقت بالا رود و
در وقت رجوع قراقر کند در این قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج
بتدریج به مالند و روده را بر گردانند و اگر زود روده بر نگردد
آب گرم ریزند و در آبزن نشانند پس از آن این ضماد بر بن خصیه
و کش ران و عانه نهند مصطکی و انزروت کندر جوز السرو ور
د برگ سرو و اقاقیا و گلنار و دم الاخوین و مرو شب یمانی و حضض
اهل و جر جمله برابر کوفته و بیخته بشربتی ماهی سرشته و در آب
عنب الثعلب گداخته بر لته کشیده بگذارند و بر ماده هموار به
بند د محکم تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت باید که خفته
باشند و بعد سه روز برخیزد و بر فتق بگرد و از هر چه مقرر بود اکلاً
و عملاً به پرهیزند و پیوسته دی پیوسته جوارش کمونی بخورد و بلجای
که باینکار مخصوص است بسته دارند قسم دوم در قیله الشرب

ونشان

ونشان وی عسر رجوع است اما بی قراقر همین فرق
کند در امعاء علاج او همان است که گذشت قسم سوم
در قیلة الریح آن است که با آسانی بالا رود و قراقر شدید
کند علاجش چیزهای بادشکن دادن است و از انگیزنده
پرهیز کند و موضع را بسته داشتن قسم چهارم در قیلة الما
نشان وی آنست که کیس خصیه سنگین و انباک نماید و هیچ
حیله بالا نرود علاج الشقی آنست بدانچه در استسقاء
زقی گذشت و اگر سود ندهد بزل کند بطریقی که معروف است
قسم پنجم در قیله که فرد الحمی نامند نشان وی غلظت و صلابت
آن نمود است که در کیس خصیه محسوس است نه جرم کیس و بهمین
فرق می کند در این و ورم صلب خصیه که گذشت و علاجش
تنقیه است از سودا بدانچه از ورم صلب خصیه گذشت بردا خاتمه
فصل در فتق و مراق بطن و فتق الاربیه باید دانست که
باشد که در محلل از بیه یعنی کش ران شق در صفاق افتد در آنجا
نتو ربد پدید آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش
ربط آن محل است بر ماده ثقیل و عصابه محکم و اد و به پرهیز
همان است که در قیله گفتیم و بدانند که این مرض به شود و تدبیر
زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد فائده در ابتداء قیله

وفتق داغ کردن بپنج کرم انگشتان هردو پای را نافع گفته اند و
همچنان رگ سیلطر را که در پیچ نر انگشتست است از دست مخالف
علت داغ دادن فصل در فتق سره و وی اگر ولادت شده باشد
بسبب اردات قطع ناف یا سبب دیگر در همان هنگام افتد از فتق
صفاق انجا باشد یا ارجاع رطوبت بلغمی چنانچه در اصلاح گوشند
بربط رفائد وجز آن اما چون مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن
هنگام در استسقاء زقی می شود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود
یا از روئیدن گوشت در ناف زیر پوست و اگر آمدن خون آنجا نشان
فتق بر گشتن فرو نیست عند الغمز با قراقر نشان رطوبت ثقل نشان
باد لین ملمس و از باد و نقصان نتوا زیاده انگیزد و گاه سر باد
نشان گوشت شدت و صلابت بودن دیر یکی نشان جمع خون ز یک
نتو به سفیدی یا سیاه نمودن است [illegible] آنچه از فتق باشد که گفته
تدبیرش آنچه از رطوبت یا از باد باشد از استسقاء زقی و طبلی
گیرند و آنچه از روئیدن گوشت باشد بغیر ضبق نکنند از جه اجتماع
خون باشد ز لوزان جیا بنند دادو به قابض که دهن رگها به بندد
در رعاف ذکر یافته ضماد سازند تا باز نیاید باب در امراض
[illegible] یعنی حمل نا گرفتن سببش اگر سوء
مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاج

حسب سبب باید کرد دلیل حرارت رحم غلظت است و سواد خون و
دلیل رطب سیلان رطوبت است از رحم و اینچنین کس اگر
گیرد زیاده از سه ماه نماند و آنچه مادی بود از آن رطوبت
سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط بهی بود علاج
تهزیل است و اگر افراط هزال بود علاجش تسمین و اگر حبس
حیض بود علاجش ادرار و اگر ورم رحم بود یا بواسیر یا قرحه
یا صلابت وی بود علاجش سبب است و هر یک از ینها بمحل خود
ذکر کرده باشد و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی تکسی
انتفاخ عانه است و ظهور باد از فرج بوقت جماع آید و علاجش
کسر باد است و محجمه ناری نهاده و روغن بید انجیر بقدر سه درم همراه
ماء الاصول هر روز دادن یکوشت طیور غذا کردن و اگر وقوع
آفتی بود در رحم چون ورم صلب یا زلق یا ثولول و مانند آن هر چه
در رحم مسدود باشد علاجش ازاله سبب است چنانچه باید و این نوع
عقر را انغلاق الرحم خوانند اگر انحراف فم رحم بود از مقابل
فرج که بدان سبب منی داخل نشود نشان او درد رحم است وقت جماع
تدبیر آن رحم کنند و اگر امور خارجیه او چون سرعت برخاستن زن
بعد از جماع انزال و حرکت عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی
از رحم آید علاجش منع سبب است [illegible] گاه باشد که عقر از جانب
مرد بود در ین صورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج وی در یافته

و بر حقیقت عضو منی مطلع شده [illegible] که در احلیل انسحا،
هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین است که این را علاج نیست
فی الحمل امتحان که از مرد است یا از زن است که منی هر دو جدا جدا
در آب اندازند هر کدام بر آب ایستد و نشستن نشود عقر از صاحب منی
باشد بیان ادویه الحامل با وی دهد بر احتمال حمل برادره
دندان فیل یک مثقال بخورند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از آن
نوشانند نوع دیگر بیضه ماهی با خصوصاً بیضه ماهی خرگوش فرزجه سازند
متصل به پاک شدن حیض و عنقریب بجامعت نمایند فصل در
[illegible] اعنی بسیار افتادن جنین سببش یا امور خارجی
بود یا تقیه یا ابدانیه و منع سبب کافی است و تفصیل سببش
از عقر جویند که این هر دو متحد الاسباب اند در اکثر فصل در
ولادت عسر تدبیر آن حسب تقاضای هر وحال پوشیده نیست و
طریق صواب در حق حبانی خاصه آنکه و ولادت آن بعسر باشد؛
آنست که از ماه هفتم شیر شروع کند تقدم هفت و قبول طبع د.
چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بر رو می ریزند و در
آب زن بنشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند
بوضع بحضور قابله و بیش از این باید که از بول و غائط خود را خالی کند
و از آب سرد و سردیها دیگر و ترشیها احتراز کند و در وقت زور دهد نماید و
دم فرو کند و آواز شدید و زیر پای زور سازد و قابله روغن بادام یا

روغن

روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار رمالد تا
طفل بسهولت برآید فصل در بیان ادویه که با النجا حیات
عسر را میسر سازد سنگ مغناطیس قطعه قطعه کلان در
در دست چپ دهند دیگر بسد یا زا الور است به بندند ایضاً
دارچینی بخورانند و اگر حلتیت با چند بید استر آمیز بدو بدهند
زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد تواند او [illegible] پوست خیار
شنبر خار مثقال نرم بکوبند و به بیزند و بروغن بنفشه و
با شهد آب آمیز و بخورانند مجرب است و حوائل را عطریات
بسیار نه باید شمامید خصوص وقت وضع مجوز نیست فصل
[illegible] نشان موت جنین آنست
که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر آید
علاجش حیاد رحم در اخراج است باید که مشک عطر اشیع
و بنه و ناتو و ابهل هر یک سه درم حرمل و پودنه هر یک
ده درم بجوشانند یا ده مثقال نبات بنوشند و عطسه
آرند و بشمامیدن کند شش و شونیز و غیر آن دخول آمدن
گیرد دهن و بینی را تا از قوت بیرون او در وی افتد و بید
دهد و اگر پوست مار و سرگین کبوتر مجمره یا بقیابند رند دود
آن بر رحم رسانند زود برآید و اگر هیچ حیله بر نیاید قطع جنین باید

دقوابل که باینکار مخصوص اند میدانند طریق آنرا فصل در [illegible]
تدبیر وی از اجتماس طمث جوشیدن [illegible] که درد
رحم که بعضی زنانرا بعد ولادت افتد ساکن شود تخم کتان
بجوشانند و برحم رسانند یا کلیجرا بهکرم آید دست نمایند دیگر سیم
استرو یا خردود کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی
نوشانند و برحم رسانند اگر هیچ دوا سود نبدبد این تواند داد
و پوست خشخاش شد یعنی کوکنار در آب تر کنانیده و قدری از آن
به نوشانند فصل در اسقاط گاه باشد که باسقاط حاجت افتد
و تا ضرورت نبود ارتکاب این شنیع نکند خصوص بعد ظهور حیات
تدبیر اسقاط این است فتیله از کاغذ سوخته بدین رحم رسانند
و اگر این بقطران یا آب حنظل یا بطبیخ او یا بزهره گاو
آلوده باشد قوی تر نمایند دیگر انگوزه نیم درم سداب سه درم
خشک هر یکدرم بکوبند و بطبیخ ابهل صبح و شام این یک شربت است
دهند تخم آب سازند و دیگر تریاق اربعه مجرب است هرچه در
اخراج جنین و مشیمه بشمیمه است نافع و هنگام اسقاط تخت
استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب اوراق جرب لازم
بوده منقطات کار لیتق از استقاط مقل و خردل مجر کنند
تا خون ساکن شود و غلیظ نگردد فائده هرگاه خواهند که از ان

بازنگیرد

بار
تدبیرش این است که بعد جماع زن را جهیدن فرمایند هفت
یا نه بار و فورا برخیزانند بعد انزال دعطسه آورند سر تخفیف
بروغن آلوده منی بلغزانند دیگر فلفل بعد جماع بر داشتن
سرگین موش با شهد فرزجه ساختن دیگر تمام عمر مانع آید
سرگین فیل خشک کرده با شهد بخورانند فصل در رجا و این مرضی
مشابه حمل و فرق در بین در حبال و فرق از تجاوز هنگام
حرکت دیگر آثار پوشیده نیست بر زبان و همچنان فرق در
رجا و استسقا بر ماهران بالجمله صلابتی که در ینجا پیدا شود
از همه فارق دست سببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش
بر آید اگر التهاب خلط با تولد ریح بود در عقر گذشت اگر
تولد صورتی ناقص بود از رحم حسب وصول آبش بر آبرزنا
فقط تدبیرش اسقاط آن است بمسقطات جنین
فصل در [illegible] یعنی افراط خون حیض و آنچه در غیر ایام
معتاد آید مسمی است باستحاضه و سببش اگر بسیاری خون
بود آثار امتلاء پیدا بود علاجش تقلیل آن است و اماله
بر ربط و تدبیر و وضع محاجم زیر پستان آن و اگر رقت و
حدت خون بود آثار صفرا بود علاجش تنقیه آنست و تغلیظ خون

طلا
وقرص دن فه بهدرد موی کذشت بکار بستن و مندل برعانه
کردن و اگر کثرت ماهیت بود آثار بلغم پیدا باشد و خون رقیق
و سپید آید علاجش تنقیه او و تخفیف است اگر حدت و کثرت
سودا بود سیاهی خون و کمودت و حفرت گواهی دهد علاجش
تنقیه سوداست بفصد و اسهال اگر بواسیر الرحم یا قروح
آن بود تدبیر آن توان کرد اگر انحراف رگها در رحم بود از عسر
ولادت تدبیرش از قروح و شقاق رحم جویند و اگر از زوال
بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانیدن است
قطع قابضات قبل نشستن و بروغن گل چرب ساختن و کندر و
درخت انگور بر خرقه نهادن در فاده نهند به فرج بستن و فا
زهره باد و غ سائیده دادن و شقاق را مرهم نذارک کردن
فصل در قروح و قروح رحم نشان او لزوم وجع است و خروج
ریم فقط یا خون فقط یا هردو بهم آمیخته بالجمله قروح بی ریم
نه باشد علاج تا که جراحت ریم نکرده باشد و مانع نبود و فصد
کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه و فرزجه
حابسه بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم سر کند قرحه
اینی باشد تدبیرش حقنه به رحم کردن روغن گل و روغن

نبفشه

بنفشه و آب شکر بهم آمیخته تا چرک پاک شود و بعده مرهم باسلیقون
به روغن گل حقنه نمایند تا ان بغیر گیرد که قرحه در عمق رحم بود
فرزجه ادویه مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد
و شهد فقط در شیر جوشیده بصوف یا پنبه حمول کرده در
تنقیه ریم نفع تمام دارد و عند شهد وجع افیون و زعفران
بشیر زنان حمول سازند فصل در شقاق رحم نشانش ازدیاد وجع است
وقت جماع برآمدن ذکر خون آلوده و خاصه اگر در عمق بود
علاجش مراهم که در شقاق مقعد بکار آید کنند و مرهم با
سلیقون یا پیه بط در روغن بنفشه نفع تمام دارد فائده گاه
باشد که بسبب ولادت یا ازاله بکارت حجابی که در میان دبر
و قبل واقع است بشکافد علاج مرهم از مغز ساق گاو و موم سپید
و پیه کرده و سنگ جراحت کنند المقدار سائیده بر فاده نهاده
بربندد یا بعضو منشق لاحق شود و از هرچه مضر بود پرهیز کند
فصل در جرب رحم علاج بعد تنقیه برگ بود نه بنفشه و پوست انار و عدس
مقشر کوفته بپخته بثلث با شراب یا سرکه آمیخته حمول ساختن
بصوف و روغن و بنفشه مالند بجهة اندمال را نیز تدبیر همان است
فصل در بواسیر رحم ددی همچون بواسیر مقعد بود علاج همان است
[illegible] دو بحس معلوم میشود و باشد که خارش کند علاجش تنقیه
و تعدیل آن و مرهم اسفیداج مالیدن اگر بشود در عمیق باشد

در رحم حقنه کردن اگر بشور غائب باشد ورنا ییلی ... و این نیز مس
معلوم میشود علاجش فصد و اسهال سودا است و بطبیخ بابونه و
اکلیل و حلبه و کتان آبزن ساختن و مدام قبل نشستن
و وی قرحه مزمنه است تدبیرش گذشت
سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم علاجش تنقیه
و تخفیف است بمراعات حرارت و رطوبت مزاج
فرق در رطوبت و منی آنست که رطوبت با عفونت
باشد و منی سپیدتر با قوام تر از نسبت رطوبت بعد علاج درمان
آنست که در سیلان منی مردان گذشت فصل در احتباس حیض
یعنی بند شدن حیض و سببش و اگر قلت خون بود نشان وی
نحافت بدن و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خون
با غذیه و مقویه اگر غلظت خون بود و سبب برودت یعنی الله
اسباب و وجود برد آثار پیدا شود علاجش اخلاط غلظت است
و استعمال لطیف شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق
رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت است یا برودت یا یبوست
حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شود و اگر موجب
انسداد اندمال قروح رحم بود علاج نپذیرد لیکن جهت
ازمن از آفات گذشت فصد و یا صنت و تقلیل غذا لازم است

واگر رتق

اگر رتق بود ذکر می آید و اگر فربهی مفرط بود که سکک بند کند علاج
بهتر مینیت و اگر انحراف رحم بود تدبیر وی نمایند
و وی آن است که چیزی زائد بر فم فرج یا بر رحم پدید آید
اول مانع دخول قضیب است و ثانی مانع دخول تام و ثالث
مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را علاجش
دشوار است یعنی بزور رحم و نشان خرد حسی
آن است که در رعانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید
اکثر از رعشه افتد در فرج جسمی نرم محسوس شود علاجش
آن است که اول تنقیه امعاء کنند بحقنه و تنقیه ما نهدا است
بعده روغن زیت یا روغن گل بگیرند و قدری روغن گل
خلوق و قدری غالیه در آن آمیزند نیم گرم در رحم چکانند
و بران مالند و بر پشت خوابانند و ران ها بر دارند بنوعی که
کشاده باشند و باهم نه پیوندند و دایه را فرمایند که تا از بیرون
گرده سخته و بطبیخ قابضات که در شراب مطبوخ کرده
باشند تر کرده در سحق اقاقیا و مک و رامک آلایند بو
ساطت آن رحم را بر دارد پس آن کرده همانجا بدارد
و بر فاده دیگر محکم سازد و بعصابه ببندد بنوعی که علیق

بسن سعانه و نواحی فرج قابضات ضماد نمایند و برکم کاه مائی بطرف
ناف محاجم نهند بلا شرط و بکمید دو سه روز بماند همین هیئت نی ایل
دار هرچه مضر باشد و محرک باشد اجتناب نمایند و پیوسته عطریات
ببویند و روز سیوم بر خیزد و آن کرده تجدید نمایند و مربوط العصابه
منع کنند بر فوق تا خاطر جمع شود [illegible] یعنی مائل
شدن رحم بجانبی آن بمس معلوم میشود قوابل را ایضا در وقت
جماع لازم آن است که دور کنند و بکشد که زهر آرد و بول و غائط
حبس کنند علاج اگر سببش امتلاء و امتلائی که بعد از اجابت بر ود
ود و آبزن مرطب نشیند در روغن بابونه و بنبه بیط مالند و اگر
انصباب رطوبات بعد بر رحم تنقیه نمایند با اجابت و بعد زوال
سبب اگر میلان باقی بعد دایه را فرمایند که بانگشت راست کند
بعد تمریخ قوطی با تحموم برانگشت تا اذیت بدهد [illegible]
سببش اگر ماده حار بود نشان وی تب حادث است و تواتر نبض
و نفس و ف دمعده و دماغ و ظهور وجع در عانه قطنی و حسب
وقوع ورم در تقدم رحم یا در موخرش و یا در جاجزیتن و اگر
هر دو جانب بود و علاجش همان است که در ورم مثانه گذشت
و چون ریم کند نشکافد تدبیر قرحه رحم کوشند اگر بلغم بود وجع او
عانه ثقل پیدا بود علاجش قی بود و آنچه در ورم سرد مثانه
گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور صلابت است و میلان
رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا است بفصد

و اسهال

و اسهال و ادرار استعمال مراهم و شحوم و ادهان را دعا و حمولا و طلا
و بطبیخ خطمی و هشت آبزن ساختن شیافات و زیی دو بار [illegible]
[illegible] و این اکثر عقب ورم و اگر رحم افتد نشان صلابت
و حرارت و ضربان است و درد تا به حجاب سینه بر آمدن
و بادی متورم شدن و هر چند مرض مذکوره دانند بذیر نیست لیکن
جهت آنکه قوت نکرد با صلاح کوشند باستعمال مراهم حرارت
نشان و جراحات و مرهم رسل خاصیت عجیب دارد و جهت تنقیه
سودا گاه گاه فصد و اسهال لازم است اعانت طبیعت
لازم دانند [illegible] ورم چون پخته شود و بیله تا مند علاج
اگر در رحم رحم بود شکافند تا ریم بر آید و اگر در قعر بود جهد را
بنوشانند و ادویه مرخیه ضماد نمایند همین تدبیر ملازم باشند
و اگر دیر کشد و انجیر و خردل بنوشانند و بطبیخ آن حقنه رحم نمایند
و چرم ابیها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد نمایند و بعد انفجار
به تنقیه ریم رحم و اندمال بکوشند چنانچه گذشت [illegible]
[illegible] و این مرض مثانه است بصرع و غشی لیکن در وی
کف از دهان نمی آید و اضطراب نمی افتد الا بیهوشی مفرط
می باشد که هرگز چیزی نمیشود علاج در حالت مرض تدبیر همان است
که در غشی و صرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبوی قطعا نبویانند
بلکه دو گرد دمقل بنش تبدیل سوزند و عطریات در رحم مالند و غذا

کنند وجع الخاصره اسباب و علامات و علاجش از وجع الظهر جویند
وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و عام است که درد با ورم
بلند یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک
نامند و آنچه از رگ خیزد و بر پا فرود آید عرق النسا خوانند
و آنچه در مفصل کعب یا در انگشتان پا و غیره نقرس گویند و اینها
بیشتر در ابهام پا افتد اما آنچه در مفصل اطراف افتد نامی
علیحده ندارد و باسم مطلق وجع مفاصل مسمی است و چون
سه اتفاق منشی در اسباب و علاج متحد اند تدبیر کلی نوشته می آید
و بعضی امور که مخصوص اند اشارتی بدان کرده خواهد شد بدانکه سبب
وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم و سرد و خشک نشان وی آن است
که بتدریج حادث می شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوصه
هر کیفیت بر وجود خود آگاهی دهد علاجش تعدیل است شرباً و طلاءً
اما سوء مزاج رطب سبب وجع نمی شود اگر کثرت خون بود نشان
او حمرت عضو است و تمدد و ضربان علاج او فصد است از طرف
مخالف اگر در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق
و هر چونکه باشد خون را فرو گیرند بعد حسب حاجت تا یکبار حکم کنند
و اشربه معدله دهند در ابتدا و تبرید آید ادعات طلا نمایند
اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بفرمایند و ترتیب
مرخیات ضماد سازند چون بعد خفه و خطمی و بعد رسیدن به انتها
محللات چون اکلیل الملک و بابونه یکجا ضماد آگر و قطولا

سرفه

اگر فزونی خون بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز بود
چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد است
و تلیین اما در اینجا باخراج خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال
مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلاً در اینجا نفعی نکند
سکنجبین در بیخ بردو نفع اشیا است اما بسیار ترشی نباید
اگر صفرا صرف بود علاجش تلیین و تعدیل است و قی تمام دارد
و بدانند که از صفرا صرف وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر
بلغم بود نشان وی کثرت ثقل است دیگر آثار برودت علاجش
قی است و اگر کفایت نکند تنقیح و مسهل بر دازند مدرات و بعد
تنقیه تمام مدرات حار دهند و در اینجا هیچگاه رادع صرف و محلل
صرف بکار نیست و اگر سودا بود نشان او کمودت لون است و قلت
وجع و تمدد و کثرت صلابت و ورم علاجش فصد و تنقیه سودا
بمسهل بعد نضج تام و تضمید اشیاء مرطبه فایده چون فصد کنند
رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر گیرند و اگر
سرخ و صاف آید فوراً ببندند و بتلطیف ماده کوشند بعده
بفصد بر دازند و اگر ریح بود نشان انتقال درد و شدت و تمدد
است علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری
دادن و روغن گل مالیدن و تنقیه بلغم بجوید هاضم متوجه بودن
و نوعی است از آنچه که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا

شکنند وفی دمی سازد و مسمی است بریح الشوکه و تدبیرش اخراج خون
و تنقیه جوهر است [illegible] وجع المفاصل که از مواد مرکب افتد
علاجش نیز مرکب است و سورنجان در جمیع اقسام نافع است
اکلاً و طلاءً خصوصاً در بلغمی لیکن باید که چون بخورند بازیره
و زنجبیل آمیزند تا معده را ضرر نرساند و در اثناء اکل مفاصل را
چرب دارند تا عضلات مفاصل را آسیب نرسد و ذکر ادویه
مسکنه وجع سورنجان سپید و نبات مساوی کوفته بیخته سه درم
با آب سه دم بدهند دیگر کشنیز خشک سه درم با همچند شکر و دیگر تخم
خشخاش سپید دو درم با هم چند شکر بدهند و دیگر اسپغول در آب
لت سازند و در روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا
سازند [illegible] اگر استعمال روادع و مخدر بر نقرس و جز آن اختلال
دماغ پیدا میکند باید که آن دوا را زود از عضو بردارند و بطبیخ
بابونه و خطمی تنطیل نمایند بر آن عضو تا ماده از دماغ باز میل
خواهد آید هرگاه در وجع الورک و عرق النساء ادویه سود ندهد
داغ دهند بر ورک و اوجش و بر شتالنگ در عرق النساء و گشودن
نیز نافع است و نشان این رگ آنست که گره دار باشد و احوط
در داغ آنکه سیخ آهن گرم کنند و بالاتر از شتالنگ بهشت انگشت

داغ دهند

داغ دهند در عرق و یک داغ بر بنصر و خنصر بهشت با و دهند خط مانند
و استعمال چوب بشرط محافظت اثر تمام دارد و در ازاله امراض
مفاصل و غیر آن [illegible] و وی آنست که رگهای ساق بزرگ
و بسیار شود علاجش تنقیه سودا نمایند بلغم و بعد فصد دست و
اسهال وقتی و رگهای مذکور فصد کردن تا آن در زمان آن ماده
برآید و پس از ظهور خفیف سپیده بیضه بر ساق طلا کنند یا بر
بندند با اعتدال تا ماده دیگر نریزد فصل در داء الفیل و وی آن
است که پای مریض چون پای فیل نماید علاجش نیز همان است
که بد والی گذشت اگر شدید شود تعرض نه باید شد [illegible]
یعنی درد پاشنه سببش اگر زخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه
بود پاشنه گل ارمنی با آب گلاب نهند و آب سرد ریزند
و باشد حجامت کنند و اگر فشار دن موضع بود تدبیرش نیز همان است
و اگر انصباب سودا بود و اگر ماده خون است فصد و اگر دیگر است
قی و اسهال باید فرمود و در حار روغن گل و در بارد روغن بابونه
و فرفیون و قسط مالند [illegible] و این مرضی آن است که [illegible]
پا درد کنند و پایها نهادن متغیر شود علاج عدس در سرکه پخته
ضماد کردن است و خون غالب بود فصد مقدم دارند [illegible]
[illegible] یعنی تبها و این سه گونه است حمی یوم حمی خلطی
حمی دق [illegible] و آن تبی که بروح تعلق دارد و در اکثر یک
روز زائل شود لهذا به یوم مسمی است و وی بسبب یا سببی مخصوص

چنانچه غمی و دهی و فکری و غضبی و فرحی و سهری و وجعی و استفراغی صداعی
و تعبی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و استحمامی و تخمی و شمسی و ناری
و غذائی و ودودی و زکامی و شرائی و زحیری و معنی هر یک
معلوم است و هر واحد این اسباب چون مفرط میشود روح را
گرم میکنند و تب می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر بروح نفسانی
یا حیوانی یا طبیعی بود تب را نیز بهمان روح مسمی میسازد چون
حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبیعی و از ظهور ضرر این
در روحی از ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و
علامت حمی یوم علی الاطلاق آنست که حرارت او یکسان بود
غیر سوزان بمنزله حرارتی که از ریاضت میشود و از اثار عفونی و دقی
مبرا بودن و در اکثر بیکشبانروز منقطع میشود بشرطی که متصل بحمی دیگر
دیگر نشود علاجش ازاله سبب است بهرچه در خور دنی بود و بدانند
که درین تب از غذا باز ندارند مگر در تخمی ایضاً که استفراغ کند
خصوص در سددی که سببش امتلا بود و در استحمامی که معه ذالک
بدن ممتلی بود و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و پوشیده نماند که
دلک و ریاضت کردن و سددی آنست که در عروق منفذ ماده بند شود
آن است که از ترک ریاضت یا از ترک استحمام و مانند آن هر چه
محلل فضول باشد واقع شود خواه لسد الخامد یا نه در چیزی چون امراض
دیگر نیز از آن خالی نیست احداث تب مذکور بوجه میکنند یا باستفراغ
اما تخصیص او بذکر محل که بنا بر کثرت وقوع باشد یا بنا بر اتفاق
فصل دوم [illegible] و چون خلط چهار است بچهار قسم این فصل منقسم

میشود

میشود قسم اول در دموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه
خون گرم شود فقط و افزون گردد و تب آرد دوم آنکه متعفن شود
و این تب علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی است
سونوخس نامند و سونوخس این تب از غلبه خون یا با عفونت
آن و ایضاً از ناک ریدن و نیامدن عرق پوشیده نیست و در
عفن تعفن در بول و براز لازم است و کذالک همه اعراض در
شور آن بودن نسبت بسونوخس و علاج این تب اخراج خون است
بهر وجه که ممکن و سهل بود حسب حاجت بتلطیف و تعبیه کوشیدن
بالجمله افراط تبرید درین منع است تا بلیغ عرض نانجا مدد و در سونوخس
هر چند خون بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس
اگر رقت در خون باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر تغلیظ باشد
تلطیف کنند بسکنجبین ساده و هر چه ملین طبیعت است باید داد
هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر
بیست بستانند و بجوش نهند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین
آمیزند و بدهند و آنجا که سرفه باشد حموضات نباید داد بهیدانه
اسبغول باید آمیخت و شربت بنفشه لعوق باید کرد و اگر عوض
حموضات چیزی دیگر دهند که هم تب نفع دهد که سرفه را نیز مضر
نبود بهتر باشد و در این تب جشانیده یا جوشانیده آب [illegible]
بحرات نوشانیدن و مداومت بر آن نمودن اثر تمام دارد و
خاصه آنجا تغلیظ مطلوب بود و اسبغول فقط در تنصیف خون

کفایت دارد آب آلو نیز نفع دارد و حرفه را بسیار مفید است قسم
دوم در صفراوی مفرد و مرکب با بلغم دانستن صفرا و غیره در مقدمه
کتاب گذشت و در اینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل رگها
عفن شود تب لازم شود و یکروز میان اشتداد کند و اینرا غب
لازم میباشد پس اگر ماده مذکور در رگهای حوالی دل و معده
باشد عوارض شدید باشند و این تب محرقه خوانند و اگر خارج رگها
عفن شود غب دائره نامند پس اگر ماده صفرا خالص بود غب خالص
گویند و اگر با بلغم مرکب شود ترکیب او شدید باشد چنانچه امتیاز
بیمار نتوان کرد و غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشبهت شود
شطر الغب گویند بالجمله خاصه آن است که یکروز آید و یکروز نه
مگر آنکه دو غب جمیع آیند و خاصه دل است که یکروز دو نوبت
آید دوم روز اندکی تغیر پدید آید اما شطر الغب اگر هر دو ماده
اش خارج عروق عفن باشد خاصه وی آن است که یکروز آثار
تب بلغم پدید آید و روز دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی
زیرا آنکه بلغمی هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز در میان و اگر
هر دو داخل عروق باشند آثار هر دو لازم دائم بود زانکه
یکروز در میان تغیر زاید آید و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم
خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و در اینجا
نیز یکروز در میان اشتداد کند کما لا یخفی و این هر سه نوع

شطر

شطر الغب غیر خالصه مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل
آن بلغمی لازم باشد و صفراوی یکروز میان آید در روز نوبت
صفرا عوارض اشتداد تمام نماید و این نوع بشطر الغب خالصه
موصوف است فائده غب خالص لازم زیاده از یک هفته و
غب خالص دائره زیاده بر هفت نوبت که دو هفته باشد نمی پاید
بشرطی که سوء تدبیر نشود علاج ظاهر است که ماده صفرا محتاج تبرید
و ترطیب است و متوقع است از تنقیه اگر طبائع قابض بود لیکن بدانند
در اینجا که ماده داخل رگها بود و افراط در تبرید نشاید اگر نضج ماده
بیشتر مراعات باید کرد که دیگر در محرقه صفراوی که تبرید کثیر
مطلوب است تا بدق نانجامد الا در محرقه که ماده در آن نسبت
بحرارت غالب نه باشد که در اینجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع
رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در این تب اگر خون
نیز غالب باشد و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز است خاصه که
ماده داخل رگها بود اما دلیری که در دو مو کنند بفصد در اینجا نکنند
و خون باید گرفت اما کمتر پس از نضج صفرا و منع از فصد در صفرا
که کرده اند بر تقدیر ترتیب که صفرا خالص بود و خون غالب نه باشد
و بدانند که در حمیات دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا
نه باید داد و هرگاه باد و لرزه آغاز کند سکنجبین در آب باید
خورانید تا باشد که صفرا بقی براند و اگر نه براند بقوت نه جوع
البته تجلبل ی باید و لرزه ساکن شود چون تب فرود آید بانونه

فرمایند و بآبها مالند تا بقیه حرارت از سر فرو آید و سکنجبین در
این وقت تیز موافق است و استفراغ حسب ماده باید کرد مثلا اگر
با غلیان بود و مانعی نبود قی فرمایند و اگر با قراقر امعا بود مسهل دهند
و اگر با تقاضا و بول بود و فراغت نیاید مدرات نوشانند و اگر
بند لوشت بود و پوست عرق خوب نیاید تعریق نمایند و انجا که میل ماده
هیچ جانب نبود اسهال رونق است و در تبهای گرم اولی آن است
که ترنجبین دهند مگر همراه آلو یا تمر هندی و تا که کار از فواکه گشاید
دیگر ترنجبین مبارک و انجا که صفرا خالص نبود بیشتر از هم
نضج مسهل ندهند مگر آنکه ماده نا نضیج بود هر چونکه بلغم بیشتر بیند
تبرید بکثرت کنند مگر آنکه بلغم شور باشد که در انجا تبرید نشاید کرد
بالجمله در علاج تب تا جنس و فصل و نوع و ترکیب کما حق معلوم
نشود دلیری بعلاج نباید نمود قرص گل در مرکب بسیار نافع دارد و سکنجبین
همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق است
و رعاف و سبات و ضیق النفس و شیوه کلبی و عطش متواتر و غشی
و مانند آن تدبیر هر یک از محلش بجویند با رعایت تب و محافظت
قوانین و نوعیست از صفراوی که درون گرم بود و برون سرد این
مسمی است ابلوغاز یا ونانوی لزوم تب است و بنوبت غب شنت
شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواه است
علاجش آنچه غیر خالص است و سکنجبین یا گلقند نافع و نوعی است

از صفراوی یا غشی باشد و این حمی غشی گویند علاجش از حمی غشی
جویند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه خورانند قسم
سیوم در حمی بلغمی و ماده وی اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند
و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق نواحی دل و معده باشد ایضا
مسمی است بمحرقه اما در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثار که بهر ماده
مخصوص شود فرق تبیین است اگر خارج رگها عفن شود نائبه خوانند
و هو اجلیه نامند تا لثقه لازم باشد بی لرز و اگرچه فاتر بود لیکن
محسوس نباشد فتور نائبه تر روز یکبار دو بار فرو گیرد و دیگر آثار
بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامات حرارت در وی پدید
آید و هر چونکه باشد حرارت این بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم
رائح آنست که ابتدا قشعریره کند و تردد از آن کم باشد نشان زجاجی
آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه سرد شدید بود و نشان
مع آنکه برد در وی کم باشد در این امر تا چند نوبت از فتور برده
بود و ناقص هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل
که در وی زوفا پخته باشد و گلاب که در وی بادیان و نخود
مطبوخ بود دهند و کذا لک سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته
قی فرمایند و سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز نوبت سکنجبین
و آب گرم کثیر المقدار دهند و هرچه بآسانی برآید و مبالغه نباید کرد و گاه گاه
انیسون همراه گلقند خوردن و پودنه و مصطکی خوردن لازم

داشند و بعد نضج تمام مسهل توان داد اگر طبع قابض باشد دواء مرتب
بقدر حاجت دادن و صبحی پنج درم گلقند خورانیدن و عقب آن ده
درم سکنجبین عسلی نوشانیدن که نافع است بشرطی که دفع قبض
مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است و آنجا
که دماغ ضعیف بود سکنجبین نشانند و جهت استفراغ قرص گل
اثر تمام دارد و اگر ناخواه بخته با شهد آمیزند سه درم بدهند بلغم
کهنه سخت بگدازاند و برگرم شود دفع شود و غاریقون یکدرم با
عسل همین عمل دارد و در لقوه و رگ دادن منضجات و ملطفات
چندان دلیری که در نائبه کنند نتوان کرد خاصه که صداع با ضعف دماغ
داشته باشد و نوعی است از حمی بلغمی که درون سرد و بیرون گرم و این را
حمی انقیالوس گویند و نوعی است که از آن درون گرم و بیرون سرد و
این را حمی لیبقو با گویند و این بیشتر بعد نائبه افتد طریق علاج
آن است که گذشت گاه باشد که لیبقو با صفراوی باشد چنانکه
گفته شد در صفراوی نوع دیگر است از حمی بلغمی که در وی حرارت
و برودت معاً محسوس شود ظاهر و باطن و ظاهر بحال اصلع بعد داره
با دوار افتد بحرارت و این هر دو نام ندارند و نوع دیگر که در روز
و نوبت فرود آید انهاری گویند و نوع دیگر ضد آن است که آن را لیلی نامند
علاج این تمام تلطیف خلط است و جز آنکه گذشت قسم چهارم در حمیات
سوداوی و این نیز از ماده داخل عروق باشد ربع لازم گویند و اگر

وی شود هر

وی لزوم تب است مع ذالک روز درمیان داده مثلثه غبان
اگر خارج عروق بود ربع دائر خوانند و وی دو روز درمیان است
از آنکه روز اصل وی بحساب زور ترک چهارم روز است
ربعه می نامند در همین قیاس نمائد آسامی این حمی را که
تسمیه وی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند خمس و سدس
و سبع و ثمن و تسع و عشر همه مضموم اول در زیاده بر این
نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت با حوالش
و ربعه از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودا طبیعی
بود و تقدم تناول چیزهای سودا افزای و صغر نبض بران
گواهی دهد دوم آنکه از سودای غیر طبیعی افتد چون مستحق است
که هر خلط بسوزد سودای غیر طبیعی باشد پس ربعه یا دموی باشد
یا سوداوی یا صفراوی یا بلغمی و ظهور آثار هر یک از این
اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی و یا حرارت میباشد
و زود میگذرد پوشیده نماند که تب ربع از جمله امراض مزمنه
است و اکثر دیر نمانده باشد که در پنج شش نوبت منقطع شود
و باز عود کند مشترک در جمیع اقسام آنست که روز
نوبت خاصه که نوبت روز اول باشد غذا و آب بدهد که
خصوص آب سرد هرچه از جنس میوه تر باشد و آنچه باد
انگیز باشد و هرچه گرم و خشک باشد سریع التعفن منع نمایند
دهمای آنکس در نضج کوشند بچیزهای مرطب غذا و دوا

بس از نضج تنقیه نمایند حسب خلط بدفعات بدرد موی فصد فرمایند اما
بعد دو سه نوبت در دبکراقام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج
مکرر صفراوی و آنجا که خون سرخ و صاف آید نشاید کرفت البته
از آن که این تب دیر کشد بمراعات قوت باید کوشند بر پرهیز نباید
سخت فرمود و در هر ماه فصد اسلم کردن و خون اندکی کرفتن روز
سه کهی بیش از امدن تب مجمه بسیار زیاده بسیار مکیدان ظاهر
نفع است فائده حمیات که ترکیب افتد کثیر اند و باسمی علحده
مخصوص نشیند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و از نیها انها را
سه بلا انتظام آید مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون
نیست یکی آنکه هنوز تب در بدن موجود باشد دیگر سر برارد و آنرا
ترکیب مداخله کویند دوم آنکه چون تب بگذرد دیگر تب سر برارد
و آهن را ترکیب مبادله کویند سیوم آنکه دو تب معا گیرند خواه ترک
آنها معا باشند یا نه و ترکیب را مشارکت خوانند و مشابه که نامند
علاجش بتامل نمایند تحقیق تمعه و هرچه غالب باشد ازاله ازان
بیشتر مرعید ارند فصل در دق ودی آنست که حرارت غریبه
با عضاء اصلی خصوص بدل آویزد و رطوبات جمیع بدن را شروع
در افنا نماید و این تب تا که در ابتداء است بجز دق و بر انی خوانند
لاکتری چون بدرجه دوم رسد و کداز تنی در اعضاء افتد دقول نامند
و چون از ین هم بگذرد و تجاوز کند هود ریختی کیرد و مخنف کویند
در ینوقت تدارک مشکل است و علامت دق مقرر آن که تب نرم

لازم

لازم است و بعد خوردن غذا برافروزد و نبض صلب و ضعیف
و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت عظیم نمایند و چربیش
در بول پدید آید علاج تبرید و ترطیب کوشند حسب حاجت
با صلاح غذا و آب و هوا و دوا و شیر خر و دوغ در ین تب نافع
دارد اگر بابت دیگر بار تبود و طریق آهن را گرم کنند و در دوغ
اندازند و پارچه خمیر نان هم اندازند آنها از مطولات جمع کنند
و در حرص مهاء امکتی نرم شود هر گاه ضعف پدید آید ماء
اللحم نیکو چیز است بدانکه مرضیست مشابه بدق که اطباء آنرا
دق الشیخوخیت گویند و دق الزمن نامند گاه حال جوان مشابه
حال پیران شود و حال پیران خراب تر از آن که بود گردد بیمار
ودی بیشتر پیران را افتد و جوانان کم و کودکان کمتر و سبب
وی سرد شدن دل است از افراط تبرید در حمیات یا نوشیدن آب
سرد بعد ریاضت یا بموجب امری دیگر علاجش بتعدیل مزاج
باستعمال اغذیه گرم و تر نیو با فراط و گاه گاه لیسیدن عسل نافع است
واگرچه مستحکم این متعسر البرائست اما دست از تدبیر باز ندارند
که بهلا حاصل یا بخامد و ورق زرد سود مند است خصوص همراه عنبر
با جلاب و ماء اللحم نیز و زرده بیضه نیمبرشت فصل در [illegible]
جدری و حصبه دندان اینها تا سه عظیم است و در پشت خارش بدن
بینی و آمدن اشک و ترسیده بیدار شدن اما تب و تا سه :
بیقراری کثیر باشد و در دیگر در ینکمتر بود نسبة بجمی جدری [illegible]

اینه تب قبل از بروز جدری و حصبه خون کم کردن است و تلیین
نمودن و شربت عناب مداومت نمودن اما بعد شر جدا اصلا
تنقیه نشاید کرد و همه در آن کوشند که بتمام برآید واینه چنان
باشد که بدن بجامه بپوشند و آب سرد جرعه میدهند و فاکنی
در فراشی بپشند و در آب جوشانیده تر بر جامه آرند [illegible]
[illegible] واینه تب است مهلک که در هنگام وبا افتد علاج
تا که طاعون بر نیامده به تنقیه و لطیفه کوشند و دل و دماغ
را قوت دهند و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی که آمد رجوع نمایند
[illegible] و بثور ظاهر بدن و انچه بظاهر بدن تعلق دارد
فصل در اورام و مانند آن در ورم خود مسمی است به بثور و ورم
[illegible] اقسام است و هر قسمش نامی دارد چنانچه مرآید بدانکه
مرض ورم غلیظ کثیر العظم دموی است با وجع و ضربان شدید باشد
علاج فصد است تقنیه رادعات چون صندل و فوفل و گل ارمنی
و مامیثا و اقاقیا و کلسخ و کاسنی و مانند آن کردن و در تزاید
قدری مرخیات چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و مانند آن نیز
ضم ساختن با رادع و در انتها مرخیات چون آرد باقلا و خطمی و خباز
و بابونه و تخم مرو جز آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون
بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال کردن
و آنجا که ماده تحلیل نیابد و رو بجمع آرد چیزها دهند چون
تخم کتان و تخم کنوجه و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا ن بخته شود
پس اگر خود بشگافد بهتر و اگر نه چیزی منفجره یعنی شکافنده چون

سرگین

سرگین
سبز تر و تنش بر او نهند و یا بآهن سرخ دهند و بعد فصد اگر تلیین حاجت
آید مطبوخ فواکه یا ملین مبارک توان داد فائده آنچه گفته شد در
اورام سائر مرعی دارند مگر در رعاف که از دفع اعضا و رئیس باشند
استعمال رادعات جائز نیست [illegible] ورم خبیث عظیم است که عضو را
میراند سیاه و فاسد میکرداند علاجش قبل از انکه عضو سیاه شود شرط
عمیق زدن است و از نفس عضو خون کشیدن و بعد گرفتن خون آرد کر
سنه بسکنجبین امیخته طلا کنند اما بعد ظهور سیاهی در عضو بلا تمهل
قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد
درین تجویز نیست اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند تا
شقاقلوس مستحکم نشده عافیت اما سه نامند [illegible] ورم صفراویست
که به پارسی سرخ باده گویند پس اگر صفرا خالص است حمره نامند و وی
سوزان و درخشان و سایع باشد و زرد رنگ اگر مرکب با خون است
سریع السرخی نبود و سوزان نباشد و سرخ بود در خالص تنقیه صفرا
نمایند و ادویه سرد طلا فرمایند هم وقت و در غیر خالص نخست
فصد کنند بعد تنقیه صفرا و در تنقیه قاعده فلغمونی مرعی دارند
باعتبار اوقات [illegible] واینه حبابات است
که تنها می باشند سرخ و با درد قوی بود گویا آتش نهاده اند علاج
تنقیه صفرا است اگر خون غالب بود فصد نیز نمایند و بعد بر ان آنکه
که خون آنقدر بگیرند که غشی افتد واینه دو اطلا نمایند که بخره مخصوص
است و در روغن سه که بر زمین گرم اندازند تا بجوشد پس برگیرند

دلم خوانند و وی کبثرد موسمی بود که بلغمی و اثار هر یک بینی است علاجش در ورم هوا فصد است و تلیین و تنقیه و سرکه و گلاب و روغن گل در بلغمی تنقیه و قطع بلغم است و شیرین بلغمی را بنات اللیل خوانند ماشرا ورمی است که از خون و صفرا پدید آید در اوای دهن وی آنست که روی بغایت سرخ باشد و درد کند و ضربان و صدر و گوشش و بینی و رخساره و همه منتفخ شود علاجش خون گرفتن بعد از آن طبع نرم کردن و وقت تلیین بر حلق و سینه مبردات ضماد نمایند تا ماده از وی به سینه بریزد و بطبیخ دانه عناب سکنجبین آمیخته نوشیدن نفع تمام دارد طاعون دربی سببست که در اکثر ایام پدید آید و حرارت شدید لازم وی است و رنگش سرخ باشد یا زرد یا سبز یا کبود یا سیاه برنگ به تر طبیب تدبیر است علاج در تبرید و تقویت دل مبالغه نمایند و در نواحی ورم چیزهای سرد طلا نمایند بر نفس ورم شرط عمیق زنند و بآب گرم بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلاء خون بود فصد مجوز است خاصه که اول شرط بر ورم رسیده باشد اورام مغابن ورمی است غیر سمی است که در بغل یا پس گوش یا بن ران پدید آید و وی اگر سبب قرح یا جرح عضوی بود چنانچه در بیخ ران قرحها پدید آید و مانند آن جدوار طلا کردن کافی است محتاج به تنقیه نیست و اگر بدون آن بود دفع اعضای رئیسه ماده را ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعاً و ادعات طلا سازند بخلاف دیگر اورام سینست که در ابتدای استعمال

و کلفور [کافور] آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی یا گل سرشو نیز آمیزند بهتر باشد وی بثره باشد که با حرکت شدید و خارش بود و از جا تجاوز همی کنند پس اگر ماده او صفرا خالص است آنرا نمله ساعیه گویند و اگر با خون مختلط باشد متاکله خوانند و ساعیه ظاهر پوست باشد و متاکله بر پوست و گوشت هر دو سرایت کند علاجش حسب سبب نمایند و اطلیه حمره نافع است و دوالیه و حوالی این ضماد سازند و تدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند [illegible] بثور ضعا کاورس مانند که سرش و بیخش سرخ و متفرق میباشد علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و پوست انار گلاب و قدری سرکه طلا کردن و بفصد اگر حاجت آید مجوز است [illegible] شیره بر آب رقیق شدید الحرقت کثیر الحکه است و خون برآید و زود خشک ریشه گردد و بعضی از بروز او خطوط سرخ طاوسی در آن محل پدید آید و این هم آتشک گویند و بعضی حمره نامند علاجش فصد است و تنقیه صفرا و تضمید مرداسنگ بگلاب یا مازو و سرکه سائیده [illegible] که از سوختن میافتد و در وی اکثر آب رقیق میباشد و گاه خون رقیق بخراج غلیظ هیچ نمیباشد و در این حالت مسمی است [illegible] نیز علاجش فصد و تغلیظ خون است بعد از آنکه نقاط بعظم خود برسد باید که بسوزن شگافد و مرداسنگ طلا نمایند بثور مسلطیه که بسرخی مائل بعضی وی خورد بود و بعضی وی بزرگ و اکثر دفعة میافتد با خارش و کرب و حرب اگر رطوبت از وی

بر آید

رواد عات دران لازم است چون ماده روح جمع شوند بنضج و منفجر
کوشنند و جوزه کو ئیند و خاصه وی است که بکوشت نواحی بعد نضج میکردد
بسرعت مثلاً اگر صحیح بدید آید در عضوی تا شام بقدر فلوسی خیار شنبر
و سوف میکرد علاجش کردان داغ دادن است و مع ذالک کلک ار منی با سرکه
حوالی ان طلا ساختن و تنقیه بدن مبالغه نمودن و لبر کرویات و مالیدن حب السلاطین
شستن و اگر کو بند هر نفس اکله داغ دهند بروغن کنجد بر ابو جهه روغن کنجد تخمه
گرم کنند و حوالی ان از خمیر بکیرند و یا لستی روغن جوش بانداز ند ورم معروفست
علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین جدا نند و از ابتدا تا سه روز اضماد
نهادن و در روز چهارم استعمال اسفید تخم مرغ سرشته ضماد سازند و چون رو بجمع
بیرند و لسکافند و بعد پاک شدن ریم باید مالیدن وادویه منقیه الجرح و علی کوفته
ضماد سازند و دیگر خمیره گندم با نمک و روغن تخم کتان و عسل آمیخته و ور
نهند ادویه منقیه الجرح علی کوفته منقوه خمیر ترمین تخم مرو سرکین کبوتر اینک نا سشته
بر زرده تخم و عسل سرشته ضماد سازند و بوا نند سر شکافتن با هم بهتر است از
شکافتن بیوار اگر بیمار زور دیابت ظاهر تخته اینک بروغن کنجد یا سفیده تخم
مرغ سرشته طلا بایند ورمی بزرگتر از دیابت است سر درد نکند و عام است
بر ظاهر بدن پدید آید و در باطن انی و باید دانستن ماده مختلف و الالوانی
و متنوع الالوام بر می آید چون گل سیاه در یزه سفال و ریزه ناخن و مانند

آن علاجش بعد تنقیه تلطیف و تغیر یدو مرهم افیون ضماد
کردن است و بعد نضج شکافتن و باید که معده را بدفعات
برا رند زیرانکه یکبارگی براورد دلش غشی می آرد بعد پاک
کردن از ریم بنبه کهنه دران پر سازند تا ریم را بچینند بس
باید مال جراحت کو شنند و دبیله که اعضا باطن را افتد یکی
در مجلس گذشت و آن نیز ورم که میل بجمع کند تدبیرش
همان است که در دبیله گذشت آتاس تا تکیه پخته نشود
نشکافند و بهترین محل شکاف آنست که بلند شده باشد و نرم
کننده و باید که شق با پایین و تر تیب تا ماده خوب تر براید ادویه
ورم که برنگ سپید است که بحرارت و بیدار باشد و بتازی
ورم رخو خوانند علاجش اصلاح خراج است و تنقیه بلغم و نقوع
با آب درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و جبر با سرکه و گل
نیز نافع است نفخه ورمی ریح را گویند و نشان وی و شنگی است
بعد غمز همچنان بحالت خود ماندن ریحنا به سنگ پر باد علاجش
از چیزهای باد انگیز تدبیر بدان است و شکنده باد خوردن و بکار
در پس تکمید کردن و طلادانی بکار بستن ورم غلیظ صلب
که زیر پوست از حرکت دادن میکند در مجلس دوم اقسام است
منحجره و علیه آرد بالیه شراز به علاجش تنقیه بلغم و داخلون
دائم نهادن اگر تحلیل نیابد و دادویه گذارند یا بفوت شوند یا شق
نمایند پوست او را و سلعه را برارند علامت سلعه بر احتیاط برد
میداند خود نیها صلب است که بر ظاهر بدن افتند و فرق در بنی ود

و در سلعه آن است که اینها سخت میباشند و کلان نمی‌شوند و اگر بزرگ باشد
نود در جیب او دیگری عضو ظاهر گردد بخلاف سلعه که کلان میشود
و در هیچ حال خالی از نرمی نبود علاج جمیع داخلیون نهادن است و
تقلیل سر لیسبتی ورمی است که در اعضاء عضو دیده بد آید
از جنس طاعون باشد علاج جمیع آن است که در اورام معاینه کند
همچو سلعه بود و قبول و غیره که آنکه غشاء بر نسبت لسعه
میل سنج آرد بیشتر در گوشت نرم پدید آید خاصه در گردن و بغل
و علاج جمیع که او تنقیه بلغم است و داخلیون نهادن و بهر تنقیه
بهترین چیزها حب جزران و حب دافع است و اطریفل عذبی
سقیروس ورم صلب را گویند علاج جمیع تنقیه سودا است و مرهم
داخلیون نهادن و باشد که از بلغم و از ترکیب سودا و بلغم
افتد صلابت در بیخ سودا وی کمتر میباشد علاج جمیع تنقیه است
حب المخلط و بعضی از این عدم الحس باشد و بعضی ذی حس و آنچه
ذی حس بود دائم کند مسیح است بقروس غیر خالص و این را تدارک
توان کرد بخلاف عدم الحس که لایزاله گفته اند سرطان ورم سودا
ویست که بشدت الصلابت و کمید اللون و ممتد بر الشکل باشد و سطبر
آنقدر در عضو فرورفته باشند و نواحی آن رگهای سبز و سرخ پدید
آید و مجموعه سرطان مانند علاج جمیع تنقیه سودا است به تدریج
در اصلاح مزاج جگر کوشند و در ابتداء را دعات ضماد کردن تا مان
منقرعه نشود و بعد تقرح الخ مدمل و مسکن و نافعه از دریاد بود
بکار برند چون سفیدا از زیر طوطیای مغسول و جز آن بروغن گل

ارزیز بند

عرق مدنی به پارسی

عرق مدنی

عرق مدنی به پارسی رشته گویند علاج جمیع در ابتداء ظهور فصد است
و بعده بر لفیس ورم زلو نهادن و تنقیه سودا و ترطیب نمودن و صبر
با آب گشنیز و با آب کاسنی طلا کردن و صبر در دفع این مرض
مخصوص است پنج درم صبر و آب کاسنی در شب تر نمایند و صبح
آن بنوشند فقط یا بقدر روز دوم یک درم صبر کنند و روز سوم
یک نیم درم سه روز کافی است چون رشته سر برآرد بر قطعه
سرب بپیچند تا از ثقالت او رشته بیرون آید و اطراف ورم
روغن مالند و آب گرم بمثانه تر یا کاغذ نهاده تکمید نمایند و
احتیاط در زدن تا ن گسسته نشود و اگر بگسلد بشگافند در طول تا که
فاسد از جمله را برآرند پس باندمال کوشند و معجون قبیل تجاهت
مانع این علت است جذام علتی است که هیئت اعضاء را فاسد
میسازد و بغایت و پهن شدن بینی و گرفتن آواز و منته بو شدن
و جهه بشیر خاصه ولیست و این را داء الاسد خوانند علاج جمیع
تنقیه بدن است بمسهلات سوداء و فصدها و دوای استحمام و
ترطیب دوام غذا و سفوفات و مرهمها و بهترین اغذیه شیر گوسفند
است فقط بر همان اکتفا کند بهتر و الا تا نیم‌شت خورد
و هر چه سودا افزا است ترک نمایند و از معالجه ملول نشوند
که بعد دیر علاج نه پذیرد سعفه قروحی که بیشتر در سر و روی
ظاهر شود و وی اکثر نمد زرد آب از آن برآید سعفه رطب
و شیر بچه گویند اگر خشک بود و قشرهای سپید از آن جدا شود
سعفه یابس نامند در رطب فصد نمایند و بعد تنقیه باهلیله

ونا هره تنقیه فرمایند و در اصلاح کوشند زردچوبه و پوست انار
و مرداسنگ و حنا باریک سرخته بر روغن گل طلا سازند و در
یابس تنقیه سود نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و طلاءً و سعوطاً
و نوعی است از ورم طب که آنرا سهری کویند و نوعی است که آنرا روس
الاهر نامند و نوعی است که آنرا اجر کویند و وی مشابه مدمل بود
و در ابتدا سخت باشد و فتح نکند و نوعی است متن نامند و نوعی است
که آنرا سعفه بمرا کویند و نشان آنست که چون بر تراشند سرخ
شود تدبیر همه تنقیه اصلاح است [illegible] بپارسی کر نامند خارشی
مع بثور است پس اگر خشک باشد جرب یابس کویند و اگر تر باشد و زرد آب
بر آید جرب رطب خوانند علاج جرب یابس بترطیب کوشند ظاهراً
و باطناً و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بد خضاب و با آب گرم
غسل کردن و روغن گل بسرکه مالیدن مجربست و در جرب رطب نخست
فصد کنند و بعده حب خلط مسهل دهند و زنهار ادویه حار طلا
نسازند [illegible] خارش است بی بثور علاجش همان است که در جرب یابس
گذشت و حکه که در اعضاء مخصوص افتد در محلش گذشت و برای
قمل و وی حلبه و تخم کتان جوشانیده و خرقه بدان آلوده بر داشتن
سودمند است فائده جرب و حکه و شیره اطفال را بعد اخراج خون
به حجامت یا علق بطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته
بدان بشویند و روغن بر بدن مالند و تدبیر دایه نمایند [illegible]
بثور خورد و سرخی که با رشی شدید و حلش باشد و آنرا شوکی نیز نامند

علاجش بعد فصد و اسهال صفرا نمک و حنا بسرکه مالیدن است [illegible]
بپارسی کریونه کویند و وی خشونتی است وی درد که با رشی پدید آید
[illegible] اگر نو پیدا است و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا
هلیله سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیر در گوشت کرده
باشد زلو بران چسپانند و انتی بسرکه و مر بسرکه سائیده مالند اگر
تاثیر تمام در گوشت کرده باشد و وی غلظت بود سخت فصد و اسهال
سودا بردارند و بحمام روند و بعد از تنقیه عضو خون بگیرند و ادویه
قویه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و جز آن و مثل زاج بر روغن گندم
و سرکه آمیخته فائده چون قوبا زائل شود ادویه طلا باید کرد چند گاه
تا عود نکند و قوبا اطفال را آب دهن صائم مالند و قوبا که بدان به
نشود دشتی نمایند اگر ممکن بود دواء حار که از نو تا ان گوشت فاسد بخورد
پس جراحت را مدمل سازند بثور لبنیه شیره سفید است که بر بینی و ذقن
بر آید و چنان نماید که گویا فقط شیر است علاجش بعد تنقیه بدن
از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا سازند نباتات اللیل بثور
صغار است که وقت شب و هنگام سرد پدید آید و خارش کند علا
جش بعد تنقیه بنضج مدام کوشیدن است بدانچه در جرب و حکه
گذشت و مالیدن آب کرفس در سرکه نفعدارد دمامیل بثور صلب
شدید الصلابت که هندی مسه کویند و وی اگر بر جز الراس و رقیق
اصل بود مسماری کویند و اگر در زولیح بود قرو نامند و اگر با جرکب در هم
بود طرطوس نامند و آنچه بر بن نی درد پدید آید بهق و زرد بود عدسیه
خوانند و اگر در ازمائل بسرخی بود خفیه خوانند علاجش بعد تنقیه نمک
با سرکه مالیدن است و بر روغن گل و چربی مرغ بیوشته جرب داشتن

ملیه قرحه معه بثوری خشک ریشه است که زرد آب از آن براید
واکثر با خفقان وغشی میباشد علاج بعد تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا
کردن بر سبیل دوام تا که قرحه خشک شود وگوشت صحیح براید شیره
سیاه است که در ساق پدید آید ومنقرحه شود وزرد آب براید علاجش
بعد فصد وقی دفعات از نفس عضو خون کشیدن است بر حجامت
ونمد حنا سوخته یا میران کوفته بیخته بسرکه کوفته وبیخته در روغن زیت
مرهم سازند وبکار برند وثه با التاثین الغوبائی شیره منقرحه است
که در عمق رخساره یا در مقعد وفرج ظاهر شود علاجش آنکه بعد تنقیه
مرهم زنگار نهند وبعد افضائی فاسد مرهم احمر مندمل سازند داحس
ورم گرم است که در اصل ناخن پدید آمده وبا درد شدید ضربان وتمدد
قوی باشد که تب آید علاج بعد فصد واسهال بتعدیل مزاج کوشیدن است
ودر ابتدا اسبغول بسرکه طلا کردن بر برف سرد کرده وعدس پوست
وطبیخ بذر البنج وافیون بسرکه طلا نمودن پس اگر بدین تدابیر وجع
نشیند روغن زیت گرم کنند وانگشت دران نهند تا ماده به
تحلیل رود اگر کفایت نکند تخم کتان وتخم مرو ضماد کنند تا ورم به برد
پس مرهم صنع سرد نهند ومندمل سازند انوریسما ورم الدم نیز گویند وهی
آنست که شریانی زیر پوست به شگافند بضربه یا سقطه وخون وریح
هوائی که در شریان است بیرون آید وزیر پوست جمع شود خاصه وقتی
آنست که وقت انبساط شریان ورم پست شود ووقت انقباض
بلند گردد وبر انگشتن وباز آمدن خون لون ورم نفخ باد انجائی باشد

علاجش

علاجش تضمید قوابض است خون بلند گردد بر انگشتن وباز آمدن
خون لون شده بلوط ومازو ومانند آن اجتناب از محرکات خون
دوی اقسام یعنی خورد سپید سخت بیخ بود عسر النضج باشد واز
سر بثور اندک ریم واین را ذات الاسل گویند
دوم آنکه صلب بود در قرحه پدید آید وحوالی بقدر ورم سرخ مائل
او را اسلیم گویند سیوم آنکه بزرگ شحمه مندمل خورد بر بناگوش
براید واین را بثور صداع گویند وآنرا چون بشگافند بجز خون
غلیظ بر نیاید چهارم آنکه بثور الاصداع در پس سر کردن پدید
آید وآنرا بثور قفا گویند با وجع شدید میباشد وکثیر العدد بود
پنجم آنکه خورد سخت وسرخ وبیدرد میباشد وچون براید زمان
طویل بایستد پس از انجا غائب میشود جای دیگر براید علاجش
بعد تنقیه حب الماده احمده بکار بستن در بثور القفاء وروغن
بنفشه وشیره زنان در بینی چکانیدن وبر سر مالند آبله فرنگ
نوعی است از بثور رغزیه علاجش تنقیه است حب الخلط
بثور سرخ متفرقه است که بمقدار اکاورس پدید آید وثابت باشد
مستور است جدری بثور بزرگ که بمقدار عدسی باشد وبا تب
باشد واین را آبله نغزکان گویند حمیقا حباب بزرگ سپید که
متفرقه که بی تب باشد وعقل ونفس بر قرار بود واین اسلم است
مسیح بچارک وخشک ریاد آبله تدبیر تب از مبحث
حمیات جویند وتدبیر بر آمدن آبله خشک کردن ریشه جدا کردن
ودر زائل ساختن وی کوشند بطریقی که واغلب اکبر است

[illegible] برص ابیض و وی سپید و غلیظ است
که بر جلد ظاهر شود اگر عام بود بر بدن برص منتشر گویند و بهق ابیض
سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد شود و فرق بهما آنست که برص براق
بود هر چونکه دیر یابد در عمق جلد ساریست چنانچه اگر بعد استحکام ریح
سوزن بخلانند چون بر نیاید اما بهق اگر بد و ر باشد و رفع بدید
آید و هر چند مزمن شود اما خون از سوزن خلانیدن بر آید بهق آنرا گویند
و برص آسود را قوبا مقشر نیز گویند هر چند پوست در هر دو جدا
میشود ولیکن پوست بهق رقیق بود و پوست برص غلیظ بهیج
فلوس ماهی [illegible] در ابیضتین تنقیه بلغم باید کرد و در آسود تنقیه
تنقیه سودا و ترطیب و بعد تنقیه بر مس با تخم ترب ببر که طلا ساختن
در بهق سپید و خربق سیاه ببر که که در بهق سیاه و برص سیاه نافع است
و خون مار سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع بد [illegible] منمورا است
بر وجه مخفی و فرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف حادث
میباشد و بهق سیاه ذی خشونت [illegible] نقطه بسرخی مایل است
که در بدن پدید آید اکثر در بدن افتد [illegible] نقطه مائی بسیاهی است
و این نیز بیشتر بر روی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور است
[illegible] ریوند چینی بعسل ضماد سازند دیگر زرنیخ زرد با آب گشنیز تر
طلا سازند و اگر نفع نداد تنقیه کرده و بعد تطلیه و عند طلا لخت
باید که با آب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده بر دهند
[illegible] جمع خال و آن نقطه خورد منمور است سیاه یا یکدیگر که از
از بدن افراشته باشد علاجش همان است که در کلف بکار آید
[illegible] آنست که خون ریز پوست بیفشرد از ضربه [illegible] بعد تنکیس

الم ضربه برگ کرنب یا برگ ترب یا بابونه ضماد نمایند [illegible] آنست
که عضو را بعمل تلگوله سازند چنانچه در زنان دهقانیان مروج است
و تدبیر زوال آن آنست که به نطول روغن و آب گرم آنجا را بمالند
و بعده بعلک البطم بعسل نرم کرده ضماد نمایند و چند گرت همچنین
سه روز بدارند و بعد دور کنند و با آب نمک گرم کرده بشویند و باز
علک البطم بعسل نرم کرده ضماد کنند و چند گرت همچنان کنند
تا ان بتمام زوال گیرد و اگر زینی دور نشود منفرجه سازد به بلادر
[illegible] سرخی مایل بکبودی است که بر وجه و اطراف
ظاهر شود خاصه هنگام سرد علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله
و اگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن
و حجامت کردن و بعد خشک شدن با آب گرم شستن و باز طلا کردن
آفتاب مگر نفع دارد [illegible] یعنی متغیر شدن رنگ از گشتن در آفتاب
یا بسبب نقاهت یا بسبب بسیار خوردن زیره و نانخواه یا بسبب
غلبه اخلاط [illegible] قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند و حسب حاجت
باصلاح بپردازند به تقویت کوشند و رو شستن با آرد باقلا سود
دارد و سبوس سر است و آنرا بریه نیز گویند علاجش تدهین است
و در آب چقندر نمک انداخته سر شستن اگر کفایت نکند در تنقیه
بلغم و سودا و خون توجه نمایند [illegible]

یعنی خراشیده شدن پوست علاجش مردارسنگ بگلاب سائیده به مالند
واگر قوی باشد خوف ورم بود رگ زنند و خرقه تر کرده برو نهند بشرط
که در اطراف عضله نبود والا وضع خرقه نتوان کرد فصل المجلوح
تعلق دارد داء الثعلب آنکه مو بریزد بی پوست داء الحیه آنکه مو بریزد
و پوست بیشتر جدا شود و در هر دو فساد در جلد لازم الظهور است
علاجش هر خلط که آثار بدید باشد دوا باید کرد تعریف یعنی ساقط شدن
ساقط شدن شعر یعنی ریختن بی ظهور فساد در جلد علاجش نیز حسب
سبب توان کرد وانتثار شعر سر که با آن پوست سر بغایت نرم بود و سبب
آن بنا بر نعامه و نعامه را به پارسی شترمرغ گویند و این مرض
با وی بیشتر افتد و تدبیرش حلق سر است زود زود و تدهین بروغن
آهن و روغن آمله علاج آنست که موی وسط سر بریزد فقط علاجش در
انتثار گذشت همان است اما اگر در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد
تشقق شعر علاجش ترطیب و تدهین است تعریف آن است که بر جرب
نماید علاجش تنقیه است با طریفلات شیب یعنی سپیدی مو که قبل از
وقت آید و وقت او کهولت است و تدبیرش آن است که یک عدد هلیله
مربا هر صبح بخورند و در ماه یک هفته طریفل بکار برند بعد دو ماه مسهل
بلغم دهند و از حمیقات و فصد و کثرت جماع پرهیز ند علاج برای محافظت
شعر روغن لادن و روغن مورد مالند برای تطویل شعر سر با آب آمله بشویند

وزرنیخ

و آهن کلس نرم با آب آمله در سر اندازند و برای نبات شعر یعنی
رویانیدن موی زیت کهنه با خاکستر قیصوم در بذر البحر سرشته مالیدن
نافع است و آنچه در المجلوح دوای الثعلب بکار آید و برای حلق شعر آهک
وزرنیخ مشهور است اما حلق عانه با ستره بهتر است و بخور خالی از خوف
نیست و برای نبات موی بیخ وافیون و شوکران بسرکه مالند و خون سگ
و بیضه مور چه نافع است و برای بخته موی یعنی انبوهی موی برگ سرد و مازو
و حلیه در آب انداخته با آب مازو بشویند و برای ترقیق یعنی باریک ساختن
موی خاکستر زرد چوبه در لوزه آمیزند و غلوله ساخته موی گذارند و یکدو
روزی چند یکجا ابدا ریزتان حلق نکنند و برای تجعید شعر یعنی راست
ماندن و داشتن موی تان در هم نشوند روغن با آب درهم کرده بیکرم بمالند
و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مردارسنگ و آهک سرد کرده و گل
ملتانی هر سه برابر بسایند و با آب بر سر نهند شستن موی با آب برگ انجیر
بران بند و بعد یکپاس دور سازند و با آب گرم بشویند و بروغن لادن
یا هر چه باشد برای روغن کل چرب سازند برای تشقق شعر خیار و در روغن
در وسنجیح هم سرشته و شبت و زرنیخ آمیخته بمالند و الثبت و یکنست
در میان سرخی و زردی و برای ازدیمی تحمر شعر بطبیخ سعد کنتری بشویند
تبیض شعر بنو مانش یا رنگ ساخته بسرکه آمیخته ضماد بسازند فصل دوم
امراض اظفار یعنی بیماریها ناخن برص الانفار یعنی سپید شدن ناخن
علاجش حلیه و تخم کتان کوفته بعیل ضماد کنند و اگر کفایت نکند تنقیه بایل

کرد اصفرار الاظفار یعنی زرد شدن ناخن علاجش برگ مورد و برگ
سرو کوفته ضماد کردن است انتشار الاظفار علتیست که بیشتر در اصل
ناخنها پدید آید و این را جذام الاظفار نیز گویند علاجش تنقیه
سودا است و مرهم داخلیون و دیگر قیر و قطیان نهاده داشتن تا از
تعفن محفوظ دارند تشقق الاظفار اگر در طول بود مسمی است بانشقاق
الاظفار علاجش ترطیب است و تنقیه سودا و پیه مرغ و حلبه
نهادن نفخ الاظفار یعنی کشیده شدن ناخنها و سببش
اگر استرخا بود علاجش تنقیه بلغم است و اگر حدوث خون بود با
درد شدید باشد علاجش فصد صافن است و حجامت ساق اگر در
ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پای بود بشربت عناب
تسکین خود را کردن انتفاخ و خیر الاظفار علاجش با آب در یا نشستن
و انجیر کوفته ضماد کردن است عرض الاظفار یعنی کوفته شدن ناخن
علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردن است
و بعد سکون و درد گندم و زیت نهادن طلقه آنست ناخن همچو
برق سفید و براق و مایل الالنگ شود علاجش ماء الاصول
و گلقند است و سکنجبین بروغن بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون
خورانند و زوفا و رطب و بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن
موت الدم تحت الاظفار یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد وقت
طلا کردن و عملت مکرر شستن و گاه گاه جرجر و سرکه طلا کردن و روز

چند بار

چند بار در دهن انداخته مکیدن نفع تمام دارد ... چون خواهند
که ناخن را بر کنند شب باید زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ ضماد
سازند و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کنند زود اثر کند فصل در امراض
متفرقه کثرت قمل و صیبان قمل سپیش است و صیبان بیه تنقیه وی است
علاجش تنقیه بدن است و غسل با آب شور و تجدید لباس روز روز
نوعی است از قمل آنرا قمقام گویند در مسام چسبان می باشد گویا بن موی است
جو کرمی پدید نخیتش می آیند و اینچنین دوا در مرهم مفید است از سیت
نوشادر در سرکه خام کرده بمالند کثرت عرق سببش اگر امتلاء بدن
بود از اخلاط تنقیه وی نمایند و اگر امتلاء بدن بود از طعام
از طعام تقلیل غذا فرمایند و گرسنه دارند و اگر ضعف قوت بود
تقویت کنند و مازو باریک ساخته بمالند و اگر برگ مورد لبو زند
آن به بدن رسانند و از اغذیه غلیظ حبس مقوی و مانع عرق است
و گلاب و سیب یا روغن گل یا کنجد برابر با آتش نرم بجوشند تا روغن
بماند ... کثرة عرق که بر سبیل دفع طبیعت افتد در روز بحران
باشد حبس آن نشاید مگر چون خوف ضعف پدید آید عرق الدم آنست
که خون در عرق آید علاج فصد است و اسهال و تقیه خون و بعد تشرید
مسام باستعمال قابضات بربدن هزال و سمن مفرطین لاغری و فربهی
که بسیار باشد مرض است و تدبیر فربه کردن آن است که نخست ازاله سبب نمایند

ولبعد از ادویه اغذیه مسمنه دهند واین عجیب است تود رسیده حسک
تخم خشخاش و مغز بادام وحب صنوبر حب السمنه بندق حب الخضر
برابر نرم کوفته بروغن گاو آمیخته وبشکر مقوم بسرشند وصبح وشام
بقدر قوت خورند وهرچه مرطب وغلیظ وجید الکیموس بود غذا
نمایند تدبیر لاغر ساختن آن است که باسهال وادرار وتقلیل غذا
پردازند وروغن شبت وقسط بمالند واطریفلات ومعجون کمونی بخورانند
ودشنه دارند وبر زمین خوابانند واین نافعست ذالک منقول یکدام بانکر
بدهند بانتها یکهفته بلکه زیاده ازان لاغر کنند [illegible] سر وجلد به
آنچه عارضی بود بتدابیر دفع شود و باشد که بتنقیه حاجت افتد تعظیم
الراس آنست که کلاهی سازند از چرم چنانچه حسب توان الیسند
وآنرا به پوشانند اکثر هنگام در بدنین وساقین بمالند وتقلیل غذا
سازند [illegible] وچکونقراع اصابعه هنگام سرما علاجش بآب شور
شستن سر وبا طبیخ چقندر روشن شغم [illegible] وحمرتها یعنی ریش
شکاه وسرخی آن علاجش در اول ظهور حمرت از خفتن
برانت وشستن منع نمایند وبرر ا دعات طلا فرمایند وبعد
خراش مرهم سفیداج نهند [illegible] بو بدکه از بغل می آید بعد تنقیه
مرداسنگ بگلاب سائیده طلا کردن است نوشادر ومطیب
عرق است [illegible] بالبرد یعنی سیاه شدن وکنده دست

وپاها

وپاها از سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی پیش از نفخ
روغن زیت مالیدن است ویا روغن گرم موجود بود بعد ظهور
ورم قبل رسیده شدن در طبیخ اکلیل وشبت وحلبه وکتان
ومانند آن گذاشتن وآب گرم تنها کافی است چون اطراف ازینها
برارند روغن به مالند وعدس نرم کوفته بشراب جوشانیده بگذا
رند وبعد بروز سیاهی شرط عموق بر آن زدن وبعد در آب گرم داشتن
تا خون بماند وبند نکنند بشویند [illegible] یعنی سوختن از آتش
علاجش قبل از آبله آنست که خرقه بر برف آکنده نهند وهر ساعت تازه
کنند وگل ارمنی بآب وسرکه بمالند وعدس بجنته بگذارند وسیاهی دود
صمغ نفع دارد وسپیدی بیضه بدستور وجغراب وباشیر مالیدن کذالک
بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود مرهم اسفیداج بنهند یا مرهم لوزه
[illegible] یعنی سوختن از روغن گرم تدبیرش همان است که حرق النار
گذشت واین مخصوص سپیدی بیضه باندکی زیت واسفیداج آمیزند
ومالند [illegible] یعنی سوختن از صاعقه تدبیرش همان است
که در حرق النار گذشت [illegible] یعنی سوختن از آفتاب علاج
مرهم کافوری ومرهم داخلیون کنند [illegible] یعنی سوختن از عسل
بلادر علاجش شرط زدن وحجامت کردن است بعده مرهم خل
نهادن است [illegible] یعنی سوختن زبان از آهک واین بیان

خوار آید که آنرا گویند افتد علاجش بلعاب اسپغول و مانند آن .
تمصص این است و روغن بادام و جوز هندی مالیدن فصل
در جراحات بدانکه جراحت تفرق اتصال است که در گوشت
افتد و وی چون ریم کند قرحه گویند و اقسام جرح بسیار است و فرق
بینهما صغیر و کبیر بسیط متسطح النفاط غایر منفصل الصفحه
مرکب نافذ غیر نافذ و از انکه این فن بجراح تعلق دارد ذکر آن
بیش از این از زینت این قدر بدانند که چون جرح باید مهلت باشد
و موت لازم آن است و دماغ نیز قلیل الاحتمال است و دل ن
وی اختلال بود کرده و مثانه و امعاء حکم دماغ دارند در باب
جراحت اما برامدن بول و بجراحت مثانه و برامدن براز بجراحت
روده گواهی دهد و جراحت جگر اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت
همه دارد و جراحت عقب و طرف عصبه مخوف است و از تغیر لون و غشی
و تشنج توان دانست و جراحت زانو که در پیش بود خلاصی از وی
کمتر است و جراحت شکم که در جوف نافذ بود خوف است و استفراغ
فواق لازم آن است و جراحت سینه که نافذ بود مجوف است و قروح
هواء دلیل آن است و جراحت حجاب مجوف است و ضیق النفس لازم
آن و جراحت معده نافذ مجوف است و برآمدن طعام شاهد آن
والجه در غیر این اعضا افتد امیدوار سلامت اکثر بود بالجمله آنچه

راست

راست باشد باید دوخت و آنچه از استخوان در وی باشد باید
برآورد و دریاب بجریع و اثار رجوع نمایند که حامل باشد و علم مجرد
در اینجا سود ندارد یعنی خلیدن بپیکان و خار و مانند آن علاجش
بعد اخراجش مرو کلند رباریک کرده پاشیدن است فصل فی القر
وح واین نیز انواع است بسیط مرکب عسر الاندمال ناصور قرحه
ساعیه قرحه متاکله بسیط آنکه از عوارض مانع اندمال خالی باشد
و مرکب ضد آن و عسر اندمال آنکه و ساعیه آنکه چون رطوبت او بر
جای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد و تب لازم وی است و متاکله
نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحات باید گذشت و ظاهر است آنچه خفیف
است زود دفع شود آنچه قوی است بمراهم قویه که در قرابادینات مسطور است
تدارک آن توان کرد و برگ که درخت مشهور است کوفته بعسل آمیخته
نفع تر بینی معالجات قروح است و پرهیز سودمند است و تنقیه البدن الا
اثر است و این تدبیر در ناصور ابلغ است نخست قرح را بگلاب که خاکستر
درخت انگور در آن آمیخته باشد بشویند و اگر قوی تر خواهند باب دریا شور
یا بآب صابون که در وی زرنیخ و نوره در انداخته باشند بشویند و بعد
شستن بلیته کهنه بشراب تر سازند و بر رو دوزند و دم الاخوین
و کندر و افیون و زعفران الاسنه و در نهند و همین سان کنند تا آن که
به شود و اگر سود ندهد گوشت فاسد بپرند اگر ممکن بود بعده مندمل سازند
در ذخیره سلفه و وی آنکه بیورم و تب است گل ارمنی و سپیدی بیضه

ومانند آن ضماد نمایند اگر با ورم وتب است بفصد وحجامت پردازند
پس رادعات گذارند بر هر عضوی که رئیس که افتد بعقوبت آن
لازم است مع مراعات امالهٔ ماده وجز آن که ضرور باشد که در ضرب عقل
تسکین درد واجب دانند **فصل در مبسوط** یعنی کسی او را بلاکه تا
زیانه زده باشند بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق شده باشد
درزن بچوب همین حکم دارد علاجش بخشی کردن است تا آن گوشت
متفرق مجتمع شود و بعده گوسفند ذبح کنند و پوست همچنان گرم بروی
بپیچند تا آنکه بخشک شدن آید که ازین در دیگر باز روز به شود و اگر خون
زیر پوست جمع آید مغز بادام وترب ضماد نمایند **فصل الکسر والخلع**
کسر شکستن استخوان از جا برآمدن وان از جا کشتن نه تمامی دو هن و دوی
آنکه با استخوان و با عضاء محیط انگوفت لاحق میگوشد بی آنکه آنکه از
جا بلغزد **فصل کسر وخلع** مقوص بکمان گران برداریند دیگر تدابیر که بکنند
عضو و خشش دادن دادن و جز آن باشند معروف است اما دردی
ودهن ودوی روغن مالیدن و برگ مورد نرم کوفته پاشیدن و مقاشی
برزرده بیضه طلا کردن و معتدل لسبتی نافع است **فصل در تدبیر سموم**
هرگاه کسی زهره خورده باشد علاجش همانوقت قی آوردن است بآب
نیمگرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار نوشیدن و اگر خوب نیاید در طبیخ مرشت
نمک آمیزند و قدری بنوشانند و روغن کنجد آمیخته بالجمله براء قی دهند

سنبه

کنند دهند چون قی حسب للدعاء کرده باشند شیر تازه خاصه اگر از گاو
بود بنوشانند هر قدر که توانند و اگر این هم قی آید بهتر والا مسکه
و روغن گداخته حکم شیر دارد در روز زهر وتریاق کبیر نافع و قطعا
مفعت نداد و اگر طعام خواهد طعامی لائق شکم سیر خورانند و هرگاه
بر نوعی است سم اطلاع یابد آنچه در احتیاط تدارک وی مرقوم شد
خاصه بعمل آرند **انتباه** چون غشی افتد و حدقه بگردد و سیاهی چشم
برود یا چشم سرخ شود و نبض ساقط شود و زبان بیرون آید و
عرق سرد جاری گردد امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی
میباشد یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست **فصل در معالجه گزنده**
جانوران زهردار بدانند که طریق دفعش از نشش وجه بیرون
نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند **یکی آنکه** چیزی دهند که حرارت
غریزی را برافروزد و واحش را قوت دهد و زهر دفع نماید چون تریاق
کبیر ولعبت بربری و مانند آن **دوم آنکه** بر ردی تن را از
رطوبت پاک گردانند بقی یا با سهال اما فصد نشاید
مگر در عقرب جراده یا بعضی حیات **سیوم آنکه** اما زهر آزموده
وتریاقی که آنجا است با آن زهر بود چون گوشت شاخ جبه گزیدن
یا گوشت افعی جهت گزیدن افعی **چهارم آنکه** دواء دهند
ضد مزاج آن حیوان بود چون آن گزد که ضد مزاج کژدم است
و مانند آن **پنجم آنکه** دوای عمل کنند که اخلاط بحرکت ... بیفتد

زهر را بر سبیل تموج بپوست افکند و دفع چون تفریق با دویه مفرقه
باید خورانیدن و جز آن و این تدبیر خوف هم دارد ششم آنکه
تدبیر کنند که منع انتشار زهر کند و این چنان باشد که بعد لسع
عضو لسوعه را قطع نمایند اگر ممکن بود پس داغ دهند یا بالاتر از
محل لسع عضو را سخت ببندند و ادویه مخدره بران نهند تا زهر
تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و مص عضو و بدهن نافع
و مکنده را شکم سیر نه بود و دهن بروغن گل چرب سازند تا مضرت
نکند ادویه که دفع زهر است و گزیدن افعی را نافع تمام دارد
و تخم ترنج دو مثقال جمیع زهرهای حیوانات را سود دهد درخت
چنار کنه تازه برآمده باشد عجیب است و بطون و معده ابن
عروس پاک کرده و گشنیز و خشک کرده نفع تمام دارد و سرگین
سوخته خوردن و ضماد کردن اثر بلیغ دارد دهی خوردن و
ضماد کردن سودمند است سیر پخته و خام بروغن گاو بر نهند
سود دارد و گشنیز خورانیدن لدغ زنبور و موچه و مگس
عسل را [illegible] دهد چون ادویه جامع کافی بعلاج هر موذی علیحده
[illegible] داخت و زخم سگ دیوانه را چهل روز بسته نه دهند و اگر
[illegible] کنند تا سیر خوب آید و در اسهال سود امبالغه نمایند و زهر
این چند سالها غلبه سگ دیوانه و از کسے که سگ دیوانه را گزیده
باشد [illegible] بیماری که از گزیدن و از گزیدن مخصوص تر

افتد

افتد و در آنکه تقطر از آب لازم وی است از آب می افتد
و تدارک آن میدان آن است که نائره در از بگیرند و بکسر او
در شربه حلقش چنانچه وی آب را نه بیند و بعضی اهل تجارت
گویند که همان وقت که سگ دیوانه ضرری گرفته تا آب آمیخته
آنکس را بنوشانند زهر را اثر نکند و گفته اند که تا ان شش ماه
یک ماه ماه راه زخم را نغز بستن نه دهند و گفته اند جگر
همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد بعون الله تعالی
تمام شد میزان الطب تصنیف شاه ارزانی تمام شد بروز
دوشنبه بوقت چهار گهری باشد گهری سنه ۱۲۵۸ در ماه ذیقعد
المبارک تاریخ بیست پنجم در ماه بوده پنجم در نوشته میان صاحب
تحریر یافت بحکم الشارت حافظ سید نور چیو بدست خط شیخ عبد الله
اگر در نوشتن خطاء باشد بذیل کرم پوشیده معاف فرمایند

نزله و سرفه خشخاش مغز بادام گوند کتیرا گوند ککر نشا
بقدر کوکتے ببید کولی بندند در دهن دارند و شربت
عناب لسوره تخم خطمی تخم خبازی گل گلدار
فیجر جوش داده وزن برابر دانکر [illegible] آمیخته
تمام شد تمام